

سید جمال الدین اسد آبادی

92 (55)
As 11 S

کتابخانہ ابن سینا

Handwritten signature and date: 1402/12/25

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir

Acc. No. 227701

Author

Title

L716

Push
30/4/02

[illegible]

Date

Account No.....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

Handwritten text in Urdu script at the top of the page.

Large handwritten title in Urdu script across the middle of the page.

J & K UNIVERSITY LIB
Acc. No. 63675
Date 20.11.86

ST 103 92(SS)
AS 7115

Handwritten signature or initials in blue ink.

Handwritten text in Urdu script below the library stamp.

Handwritten text in Urdu script below the library stamp.

Handwritten text in Urdu script at the bottom of the page.

فهرست مندرجات

- مقدمه مؤلف از صفحه ۵ تا ۷
- مدارك واسناد موجوده وسلسله انساب واسامی بعضی از منسوبین بالا فصل سید از صفحه ۷ تا ۲۲
- صورت منقوره چند لوح از قبور منسوبین سید » » ۲۳ تا ۲۴
- رونوشت وعكس خط دستی سید بارونوشت خط مرحوم حاجی سید هادی و مرحوم میرزا شریف از صفحه ۲۶ تا ۳۰
- مقاله حکیم دانشمند آقای سید حسن مدنی » » ۳۱ تا ۳۳
- مقاله محققانه آقای سید محمد طباطبائی » » ۳۶ تا ۴۳
- رونوشت نامه سید جمال الدین بحاج سید هادی روح القدس صفحه ۴۳
- رونوشت نامه سید جمال الدین بهمشیره زاده خود میرزا لطف الله از صفحه ۴۳ تا ۴۴
- تحصیلات سید » » ۴۵ تا ۴۸
- ورود سید بهوشهر ودعوت ناصر الدین شاه از او » » ۴۹ تا ۶۲
- تبعید سید از تهران » » ۶۳ تا ۶۴
- نامه تاریخی سید جمال الدین اسد آبادی با ترجمه آن » » ۶۵ تا ۸۱
- نامه سید جمال الدین از بصره بعلماء ایران با ترجمه آن » » ۸۲ تا ۹۳

- اجمالی از اعتراضات راجع بعمل ناروای افغانها از صفحه ۱۰۰ تا ۱۰۴
- شنیدنی های من « » ۱۰۵ تا ۱۰۸
- آثار سید « » ۱۰۹ تا ۱۱۰
- اوصاف گزیده سید « » ۱۱۱ تا ۱۱۶
- قسمتی از مقاله جمعیت دارالتقريب اسلامی « » ۱۱۷ تا ۱۲۴
- سید جمال الدین اسد آبادی در بغداد «بقلم صادق نشأت» « » ۱۲۵ تا ۱۴۰
- دو یادداشت مهم راجع بسید «بقلم واعظ چرندابی» « » ۱۴۱ تا ۱۴۳
- سید اسد آبادی در اسلامبول «بقلم آقای جواهر الکلام» « » ۱۴۴ تا ۱۴۵
- نامه آیت الله سید هبة الدین شهرستانی « » ۱۴۶ تا ۱۵۱
- سید جمال الدین در اسلامبول «بقلم میرزا حسین دانش اصفهانی» از صفحه ۱۵۳ تا ۱۶۶
- نامه میرزا سید حسین خان عدالت « » ۱۶۶ تا ۱۷۵
- سید جمال الدین، يك مجاهد بزرگ «از جریده وطن چاپ اسلامبول» از صفحه ۱۷۶ تا ۱۸۰
- برهان الدین بلخی و سید جمال الدین « » ۱۸۰ تا ۱۸۱
- نامه سید محمد توفیق « » ۱۸۱ تا ۱۸۳
- مردان بزرگ « » ۱۸۳ تا ۱۸۶
- مفسر قرآن « » ۱۸۷ تا ۱۸۹
- بحث و انتقاد « » ۱۹۱ تا ۱۹۲
- سید جمال الدین اسد آبادی و افغانها « » ۱۹۳ تا ۱۹۶
- قسمتی از ممتعه مقاله جناب آقای تقی زاده « » ۱۹۶ تا ۲۰۰

بنام خداوند بخشنده مهربان

ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

هر قدر در باره بزرگان کشور سخن پردازی و قلمفرسایی شود
و نامشان بحرمت و تعظیم ذکر گردد بهمان اندازه حس غرور ملی و وطن
پرستی و نیروی اراده و نیکو کاری در افراد حاضر و نسل آینده پرورش و تقویت
یافته مایه تشویق و سرافرازی نونهالان بالاستعداد میگردد ، صفت پسندیده
و خصلت ستوده حق شناسی و قدردانی در هر ملت و قومی رسوخ کند و پا
بعرصه ظهور گذارد آن قوم را از حضیض ذلت بعرش عزت کشانیده در جهان
متمدن بلند آوازه و از نظر تاریخ بزرگ و سرافراز مینماید .

نسبت بشخصیت و عظمت مقام نابغه شهیر و علامه کبیر سید جمال الدین
اسد آبادی مورخین و مؤلفین زبردست شرق و غرب بالسنة مختلفه کتابها
نوشته و صفحات بسیاری از مجلات و روزنامه های داخلی و خارجی را پر
کرده انتشار داده اند ، از این جهت زائد میدانند در این مقوله سخن بمیان
آورد و از فضائل اخلاقی و فعالیت های سیاسی و مذهبی و رنج و مسافرت های
طولانی و طاقت فرسای آن نابغه نامی و موجد آزادی شرق بحث نماید ،
بلکه مقصود نگارنده از نگارش این وجیزه آن است که اشتباه بعضی
نویسندگان را رفع و با توضیح بیشتر و ذکر و ارائه مدارك و دلائل

و براهین معتبر و قوی یکبار دیگر مدلل و ثابت نمائیم «سید جمال الدین
ایرانی است نه افغانی، از اسد آباد همدان است که آنرا سعد آباد
نیز گویند. نه اسد آباد مجهول کنر»

بعضی از نویسندگان بجای تحقیق و تتبع پایه شك و تردید را بقدری
بالا برده اند که حقیقت امر بر آنان مشتبه گشته اگر اینان اهل تحقیق اند
چه بهتر از اینکه با وسائل سریع السیر امروزه مسافرت کوتاهی تا مسقط
الرأس او (اسد آباد) نموده خانه پدری او را که فعلاً محل سکونت یکی
از بستگان اوست ملاحظه کنند، قبور آباء و اجدادش را که از ششصد
سال قبل تا کنون نسلاً بعد نسل و خلفاً بعد سلف مشهود خاص و عام اهل محل
است مشاهده نمایند، و با معمرین و منسوبین سید که جماعت بسیاری را
تشکیل میدهند از نزدیک تماس گیرند، و علائم و آثار زیادی را که حکم
مدارك زنده را دارد بچشم سر دیده از مطلعین آنچه را میخواهند بشنوند
تا از شبهه بیرون آمده و یقین حاصل نمایند که سید جمال الدین ایرانی است
و بعداً این اشتباه تاریخی را در نوشته های خود اصلاح فرمایند، سید جمال
الدین که محققاً شیعه اثناعشری و مروج حقیقی دین مبین جد بزرگوارش
بوده برای نیل بمقاصد عالیة خود و رفع ظلم و جور استبداد و بسط عدل
وداد و اتفاق و اتحاد جامعه اسلامی بنا بمقتضیات زمان چنان مصلحت دید
که چندی خود را افغانی بخواند و با تأسیس کنگره اتحاد اسلامی دست
تجاوز و تسلط خارجی ها را از ممالك اسلامی کوتاه و با اجرای این نقشه
عالی سد سدید و بنیان استواری در مقابل نفوذ متجاوزین ایجاد و بار دیگر
مسلمانان را در عالم نیر و مند و سر بلند نماید، سبب دیگر این شهرت در دسر
و مزاحمت و سخت گیری های بیمورد و قو نسو لگ ری های وقت راجع بصورت تذکره
عبور مسافرت های پی در پی و طولانی آن عالیقدر بود که عین گفتار مرحوم ناظم

الاسلام کرمانی مؤلف کتاب معتبر تاریخ بیداری ایرانیان را برای شاهد
کلام و تأیید مطلب عیناً در این صفحه نقل مینمائیم :

اقتباس از مقدمه کتاب تاریخ بیداری ایران

تألیف ناظم الاسلام کرمانی چاپ ۱۳۲۴ هـ: صفحه ۶۰ و ۶۱

جناب آقامیرزا علی مجاهد^۱ همدانی که از موثقین است گوید من
خواهرسید جمال^۲ را در چند سال قبل در اسدآباد ملاقات نمودم، جناب
علیخان امیر تومان^۳ پسر مرحوم صاحب اختیار بنگارنده گفت دو خواهرزاده

۱ - اظهار آقامیرزا علیخان مجاهد همدانی کاملاً درست و صحیح
بنظر میرسد بدلیل اینکه اسدآباد در ۵۲ کیلومتری سمت غربی شهرستان
همدان واقع است با این قرب جوار ممکن است آقامیرزا علیخان هنگام عبور
از آنجا برای کسب اطلاع بیشتری بهمشیره سید (مریم بیگم که تا آخر سال
۱۳۳۰ حیات داشته مراجعه و نسبت بخانواده وفامیل سید پرسشها نموده و
اطلاعاتی بدست آورده است ، مریم بیگم بانوی بلند بالا و بسیار مجلله و
موقره بود و غالب اوقات رادر منزل همشیره زادهای خود (میرزا شریف و
میرزا الطاف الله) پسر میبرد و نگارنده از زبان او سخنانی شنیده ام که فعلاً جای بحث
در آن نیست .

۲ - خواهر سید جمال الدین همان مریم بیگم فوق الذکر بوده است .

۳ - علیخان امیر تومان فرزند مرحوم سلیمانخان افشار اسدآبادی
است که از اعیان و خانواده های محترم و سالهای متمادی در بخش
اسدآباد در قلعه خاکریز که آبادی معتبری است واقع در دو کیلومتری
اسدآباد سکونت داشته و اکنون نیز عده زیادی از اعقاب و نواده های آنان
در همان محل اقامت و سکنا دارند، مرحوم سلیمانخان صاحب اختیار و فرزند
ارشادش خانباخان صاحب اختیار مدتهای مدیدی در صفحه اسدآباد
ریاست داشته اند بنا بر این علیخان امیر تومان فرزند دومی سلیمانخان با
اطلاعات محلی و آشنائی کاملی که از اوضاع و احوال اهالی ولایت خود داشته
اطلاعات صحیح و درستی را در دسترس مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان گذارده اند

دارد سید جمال الدین میرزا شریف (۱) و میرزا لطف الله که در اسد آباد موجود
 و مباشر آنجا میباشند جناب آقای طباطبائی (۲) فرمود که پسر عموی سید جمال
 الدین آقا سید هادی در مدرسه چاله حصار طهران تحصیل مینمود و سید از اهل
 اسد آباد است، طایفه صاحب اختیار (۳) میگویند سید کمال برادر زاده
 سید جمال الدین الیوم در اسد آباد است. باری بودن سید جمال الدین از
 اهل اسد آباد بتواتر ثابت و مسموع گردیده، لیکن سبب اینکه سید خود
 را با فغان نسبت داد معلوم نبود تا اینکه یکی از موثقین گفت از خود سید
 جمال الدین پرسیدم جناب آخوند ملا آقای طالقانی معروف بشیخ رئیس نقل
 کرد از جناب آقا سید اسد الله خرقانی که الیوم در نجف در اداره آقای خراسانی
 و از بزرگان است شنیدم که گفت از سید جمال الدین سبب را پرسیدم جواب
 داد چون افغان در جائی که نسل ندارد من خود را با فغان نسبت دادم که از دست
 کونسلهای ایرانی آسوده باشم و در هر شهری که میروم گرفتار کونسل نباشم.

۱ - میرزا شریف مستوفی و میرزا لطف الله هر دو همشیره زادگان سید

می باشند.

۲ - بیان مرحوم مغفور آقای سید محمد طباطبائی رحمه الله علیه که
 از پیشوایان عالی مرتبه صدر مشروطیت بشمارند در باره آقا سید هادی که
 بعدها به بیت الله الحرام مشرف شده اند کمال صحت را دارد، حاجی سید هادی
 روح القدس عمه زاده سید و از اجله علماء و فضلاء اسد آباد و محل احترام و اعتماد
 اهالی محل بوده اند مدتی در مدرسه مروی و چاله حصار طهران مشغول بتحصیل
 علوم دینیّه بوده اند.

۳ - آنچه مرحوم ناظم الاسلام کرمانی از زبان طایفه صاحب اختیار
 شنیده کاملاً درست است سید کمال الدین فرزند سید مسیح الله که تا سال ۱۳۵۵
 هجری در قید حیات بوده برادر زاده سید جمال الدین است فرزندش آقای
 سید محمود جمالی که از جوانان فاضل و ستوده است اکنون در فرهنگ همدان
 در تربیت و تعلیم نونهالان این شهر قدیمی اوقات صرف مینمایند

جناب حاج سیاح محلاتی که از دوستان سید میباشند مذکور داشت که چون سید مقصد بزرگی درباره ایران داشت لذا خود را با افغان نسبت داد ، چنانچه سابقاً ذکر شد خانه مسکونی سید امروز در اسد آباد معلوم است طایفه وفامیلش را همه کس می شناسد ، اما آنچه بنده نگارنده از جناب آقای طباطبائی و حاج سیاح محلاتی و غیره درباره سید استعلام و استفسار نموده از این قرار است سید جمال الدین ایرانی و از قریه اسد آباد همدان است ، قصبه اسد آباد افشار در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنگاور است و اسد آباد از املاک مرحوم سلیمانخان صاحب اختیار است جمعیت اسد آباد تقریباً هشتصد خانوار و عده نفوس آن تقریباً چهار هزار نفر میباشد ، پدر سید جمال الدین سید صفدر و از سادات عالی درجات حسینی و اتصال این سلسله نجیبه بنخامس آل عبا امام حسین ع ثابت و معلوم است . (تا اینجا) از صفحه ۶۰ و ۶۱ کتاب بیداری ایران نقل شده است . (۱)

در سال ۱۳۰۷ شمسی که امیر عنایت الله خان افغانی بقصد رفتن روم برای ملاقات امیر امان الله خان پادشاه مملوک افغانستان از خط همدان و اسد آباد عبور مینمودند بمنظور تحقیق از مولد و خاندان سید باتفاق خانم خود و فرزندان خلیل خان بکلبه اخوان نگارنده وارد شدند پس از یک سلسله مذاکرات و تحقیقات در اطراف موضوع و مشاهده بسی آثار و علائم و اسناد و مدارك آخر الامر در برابر آن همه دلائل و براهین موجوده و زنده که محل انکار نبود تسلیم و قانع گردیده که سید جمال الدین ایرانی و از اهل اسد

۱ - اینکه در کتاب مورد بحث سید صفدر را بیسواد دانسته اند اشتباه است زیرا مطابق نوشته های شرعی و نکاح نامه هایی که اکنون در دست اهالی محل است مشارالیه از علماء متدین و زاهد و متبحر اسد آباد بوده است .

آباد همدان و دعوی آنان بيمورد است ، درموقع توديع و برداشتن چند
 شیشه عكس از منسوبين حاضر چنين اظهار داشت موقعيكه بنزد يك اسد
 آباد رسيديم به پير مردی برخوردی ماشين را نگه داشته از او پرسيديم سيد
 جمال الدين كجائى است بلهجه محلى گفت جمال الدين خودمان را ميگوئى
 مطلب ديگرى كه سبب اشتباه برادران افغانى ما شده كلمه سعد
 آباد است كه بعضى از مورخين اسلام مانند صاحب مجمل التواريخ وغيره
 وسلسله جليله علماء معاصر مانند مرحوم آيت الله آقاسيد ابوالحسن اصفهاني
 و همچنين خود سيد بزرگوار و مرحوم آقاسيد حسن فقيه و ملاي معروف
 اسد آباد و مرحوم حاج سيد هادي روح القدس و جناب زبدة الفقها آقاي
 حاج مير محسن فقيهي كه اكنون در قيد حيات و قريب صد سال از عمر شريف
 او ميگذرد همه آنان اسد آباد را سعد آباد ضبط کرده اند چنانكه فعلا هم
 عوام اسد آباد آنرا بلهجه محلى (سعدوا) تلفظ مينمايند كه مخفف سعد
 آباد است .

آثار و مدارك موجوده

۱- سلسله انساب سيد

۲- خانه پدری سيد واقع در کوی سيدان اسد آباد جنب امام زاده احمد که هنوز آثارش باقی و محل سکونت یکی از بستگان اوست .



۳- قبور نیاکان سيد جمال الدين واقع در حوالی شرقی امام زاده احمد سيدان اسد آباد که از ششصد سال قبل تا کنون نسل بعد نسل و خلفا بعد سلف مشهور خاص و عام اهل ولایت است .

۴- موجودیت جماعت بسیاری از منسوبین سید در مسقط الرأس او



عکس دسته‌جمعی سید جمال الدین اسد آبادی (در طهران) که پشت سر سید استاده
و دست ادب بسینه گذاشته است هر دو مبرزاً لطف‌الله محزون هم‌شیر هزاد نسیم میباشند

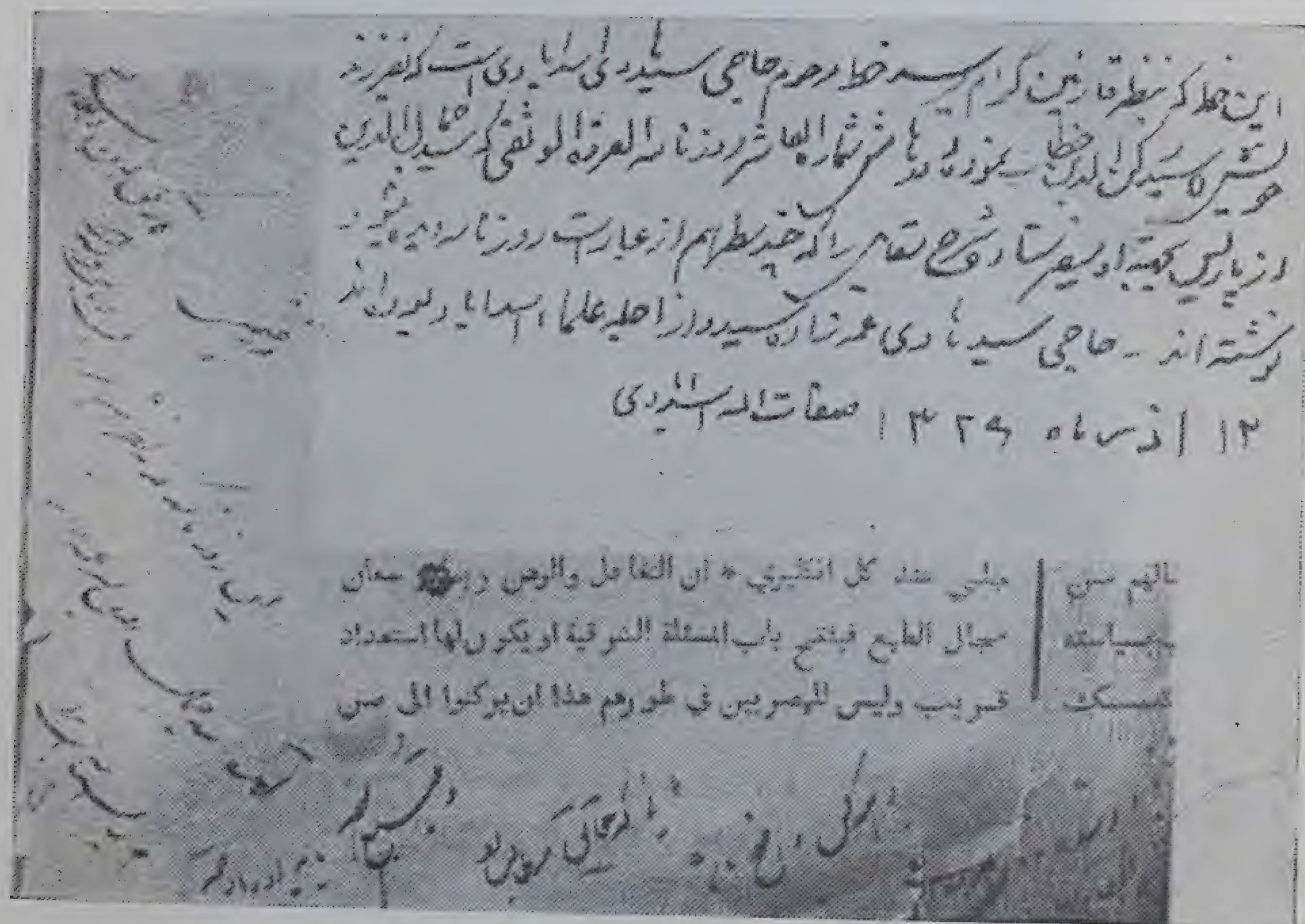
- وعدۀ قلیلی از معاصرین سید که اکنون در قید حیات میباشند.
- ۵- عکس سید با جمعی از محترمین و فضلاء طهران که میرزا الطاف الله همشیره زاده اش با احترام سید در قفای او ایستاده و دست ادب بسینه گذارده.
- ۶- خط دستی سید در پشت صفحه اول کتاب تفسیر صافی در ۱۳۰۴ هـ.
- سید این کتاب را بوسیله حاج سیدهادی بجهة پدرش سید صفدر فرستاده.
- ۷- عکس خط حاج سیدهادی در ذیل نوشته سید مبنی بر اینکه



حامل این کتاب از طهران من بودم بعد از فوت سید صفدر سید کمال
نواده اش آن را بمافروخت .

۸- عکس خط مرحوم حاج سید هادی مذکور در کنار یکی از
شماره های روزنامه العروة الوثقی سید که فرزند خود سیدرکن الدین را
مخاطب قرارداد و دستور داده است مندرجات آنرا برای استفادة عمومی
بزبان فارسی ترجمه نماید .

۹- سید سه شماره از روزنامه عربی العروة الوثقی را از پاریس بجهة
سه نفر از منسوبین خود مستقیماً باسد آباد ارسال میداشته ۱ - پدرش
مرحوم سید صفدر ۲- عمه زاده اش مرحوم حاج سید هادی
۳- همشیره زادگانش میرزا شریف خان و میرزا لطف الله خان .



(پنج شماره از عین همان روزنامه منطبعه پاریس اکنون در نزد نگارنده موجود است - شماره اولی مورخه ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۰۱ هجری و شماره آخری (۱۸) در تاریخ ۲۶ ذی الحجه همان سال بود که با وسائل عجیب و مجازات شدیدی از ورود آن بممالک اسلامی جداً جلوگیری کردند و از مطالبی که بر شهرت سید در پاریس افزود موضوع مقاله بسیار عالمانه اوست که در رد خطابه ارنست رنان عالم مشهور فرانسوی در خصوص اینکه (اسلام با علم و تمدن منافات دارد) منتشر نمود .

۱۰ - حاج سید هادی برای نگارنده گفت وقتی که شماره اول روزنامه مورد بحث بمن رسید و عنوان مؤسس و مدیر او را خواندم نامه ای بسید نوشتم که خلاصه اش این بود (تو سید جمال خودمانی) بعد از چندی جوابی بدین مضمون بمن نوشت :

(سید هادی جان من باین کلاه افغانی و جبهه تر کمانی در شهر فرنگ)
(باینهمه آب و رنگ چگونه مرا شناختی اکنون با همه مشاغلی که دارد)
(مثل این است که در حوالی امامزاده سیدان روی الواح قبور مرتسمه)
(باتو نشسته و باهم صحبت میداریم)

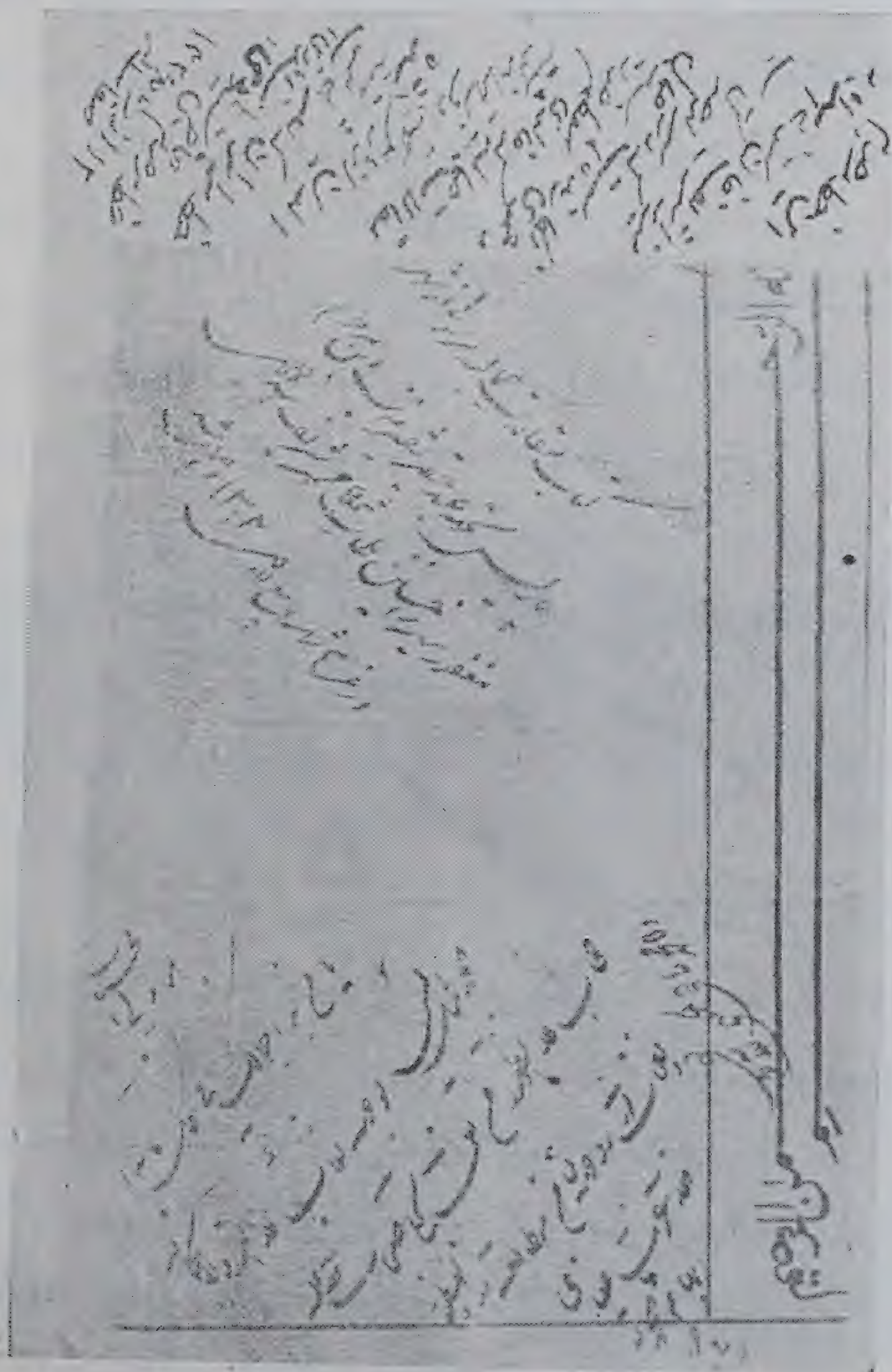
۱۱ - عکس خط مرحوم میرزا شریف مستوفی همشیره زاده سید در صفحه اول کتاب مقالات جمالیه - این کتاب را در زمانی که سید در پاریس بوده از آنجا بجهت او ارسال داشته و مرحوم حاج سید هادی نیز در همان صفحه چند سطر بی عربی نوشته اند .

۱۲ - رونوشت دو فقره نامه سید از پاریس بمیرزا لطف الله و حاج سید هادی

۱۳ - رونوشت چند فقره از نامه های سید بنابرالدین شاه .

۱۴- صورت الواح قبور چند نفر از منسوبین بلا فصل سید که در جوار
 امامزاده احمد سیدان مدفونند .

۱۵- رونوشت وعین خط جناب آقای حاج میر محمد حسن فقیهی که از



اجله علماء و فقهاء میباشد و قریب صد سال از عمر شریفشان میگذرد و در همدان با کمال عزت و احترام بترویج احکام مقدسه اسلامی و امامت در یکی از مساجد معروف شهر اوقات صرف مینمایند .

۱۶- رونوشت مقاله بسیار جامع و مفید دانشمند محقق آقای سید

محمد طباطبائی محیط .

۱۷- اظهار نظر صریح عالم مشتهر حضرت آیت الله سید هبة الدین

شهرستانی درباره مولد سید .

۱۸- عکس یک شعر بخط خود سید که در مصراع اولیه شهادت خود

را پیش بینی نموده .

۱۹- کتاب شرح حال سید بقلم پدر نگارنده . این کتاب در تاریخ

۱۳۰۴ شمسی بسعی و اهتمام دانشمند شهیر و وارسته بصیر آقای حاج حسین

کاظم زاده در برلین و در ۱۳۲۶ در بنگاه دین و دانش تبریز طبع و منتشر

گردیده .

۲۰- ملحقات مقالات جمالیه که در ۱۳۱۲ شمسی در مطبعه کلاله

خاور طهران چاپ شده .

۲۱- اگر کسی از نگارنده پرسد بعضی از این نوشته ها را که نام

برده اید فعلاً کجاست جواب خواهم گفت در آن تاریخ کسی نمیدانست

که بعدها باینگونه نوشته ها نیاز پیدا خواهند کرد که آنها را از حوادث

و دستبرد زمانه محفوظ دارند مضافاً بعد از قضیه ناصرالدین شاه بجرم

همشیره زادگی سید میرزا شریف عمویم را مدت هفت ماه در طهران زندانی

کردند و پدرم مدت ها در پشت کوه ایلام متواری و پنهان بود و در همان اوقات

بحکم حکام وقت خانه و اثاث و صندوق نوشته های خانوادگی ما را غارت

نموده بيشتر اين نوشته ها را در آن موقع از بين ميبرند و چند فقره از آنها را با ترس و بيم در جاهاي نامعلومي پنهان مينمايند .

۲۲- يکي ديگر از دلائل عمده و معتبر يکي اين موضوع را کاملاً ثابت و روشن نموده و اشتباه تاريخي معدودی از نويسندگان را که بدون تحقيق و تتبع مرتکب شده اند رفع و جبران مينمايد همانا ورقه گذرنامه خروج اوليه سيداست از ايران که خوشبختانه دانشمند محقق آقای سيد محمد طباطبائي هقيم طهران در اثر علاقه ايکه به بزرگان کشور خویش دارند در سه چهار سال قبل آنرا با کيف دستي سيد از خانواده مرحوم مغفور حاج محمد حسن امين الضرب بدست آورده و عين آنرا بنظر نگارنده رسانده اند و هم اکنون گذرنامه و کيف در کتابخانه مشاراليه موجود است

سلسله انساب سيد جمال الدين اسد آبادی

مطابق شجره نامه‌ای که در خانواده سید سیف‌الله اسد آبادی است
 سید جمال‌الدین ابن سید صفدر بن سید علی بن میر رضی‌الدین محمد
 الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل‌الدین محمد الحسینی قاضی ابن میر زین
 الدین الحسینی بن میر ظهیر الدین میر اصیل‌الدین بن میر ظهیر الدین بن
 سید عبدالله که معاصر با امام زاده احمد بوده در سمد آباد محله سیدان
 تاریخ وفاتش ۸۶۲ هجری .

والده ماجده اش سکینه بیگم بنت مرحوم میر شرف‌الدین الحسینی
 القاضی ، این سلسله جلیله از طرف پدر معروف بطایفه شیخ الاسلامی و از
 جانب مادر مشهور بفامیل قاضی میباشند علاوه بر مراتب علمی بعضی نیز
 بحسن خط موصوف بوده‌اند مانند میرزکی عموی سید و میرزا جلال و
 میرزا جواد خالویان سید .

يك نسب نامه دیگر بخط مرحوم میرزا الطف‌الله والد نگارنده .

سید جمال‌الدین ابن سید صفدر بن سید علی بن میر رضی‌الدین محمد
 الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل‌الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن
 میر زین‌الدین الحسینی القاضی بن میر ظهیر الدین محمد الحسینی شیخ
 الاسلام بن میر اصیل‌الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام - والده ماجده اش

سکینه بیگم بنت مرحوم میرشرف الدین الحسینی القاضی که از علو مرتبت
اوسخنها در افواه است با میررضی الدین برادر و پسرهای میراصیل الدین
بوده اند .

(توضیح - از اولاد میرشرف الدین هم هنوز جمعی زنده و در
قید حیات میباشند)

روفتن چند فقره تلگرافات نایب السلطنه

امیر کبیر (در بار مظفری) راجع بتوقیف میرزا شریفخان و غارت
اثاثه و نوشتههای منزل او و برادرش میرزا الطیف الله محزون

مقرب الخاقان خانبا با خان سرتیب حاکم اسد آباد برادر و کسان
میرزا شریف بخا کپای همایونی ارواحنا فداء عرض و تظلم نموده اند که
صاحب اختیار میرزا شریف را مغلولاً باسد آباد فرستاده و شما هم او را
محبوس و اذیت نموده اید و آنچه خودش و برادرش داشته گرفته و برده اید
حسب الامر الاقدس الاعلی ارواحنا فداء عالیجاه هاشم بیگ آردل مخصوص
مامور و مقرر است که اولاً بمجرد ورود هاشم بیگ باید میرزا شریف را از
حبس حتماً و فوراً خارج و تسلیم مشارالیه نمائید که مرخص و آزاد باشد
ثانیاً آنچه از خودش و برادرش گرفته و برده باشید آردل مأمور رسیدگی
و معلوم خواهد نمود باید تمام و کمال عیناً باطلاع و مأموریت هاشم بیگ
مسترد داشته قبض رسید بگیری و میرزا شریف را حسب الامر آردل مأمور
یا خود بدار الخلافه بیاورد که بعراض او رسیدگی نموده و قرار لازم داده
شود . شهر محرم ۱۳۰۹ هجری نایب السلطنه امیر کبیر .

مقرب الخاقان خانبا با خان سرتیب اینکه میرزا شریف مستوفی

اسد آباد را صاحب اختیار مغولان بولایت فرستاده و شما اورا حبس نموده اموال خودش و برادرش را ضبط نموده اید جهت و معنی ندارد حسب الامر الاقدس الاعلی ارواحنا فداء بورود تلگراف میرزا شریف را از حبس فوراً خارج نمائید که مرخص و آزاد باشد و اموال آنها را هم که برده اید با اطلاع ماموری که می آید تمام و کمال پس بدهید. نایب السلطنه امیر کبیر آردل مأمور. میرزا شریف را همان طور یک حکم شده بدون اینکه از او يك بزغاله حیف و میل بشود سالما بتهران بیاورید.

نایب السلطنه - امیر کبیر

منسوبین بلا فصل سید

۱ - سید مسیح الله برادر سید جمال الدین ۲ - سید کمال الدین

فرزند سید مسیح الله ۳ - سید محمود فرزند سید کمال الدین که فعلاً در فرهنگ

همدان بسمت آموزگاری در تعلیم

و تربیت اطفال مدارس انجام وظیفه

می نماید ۴ - طیبه بیگم و مریم بیگم

خواهران سید جمال الدین ۵ - میرزا

شریف مستوفی و میرزا لطف الله

فرزندان طیبه بیگم هم شیرزادگان

سید ۶ - حاج سید هادی روح القدس

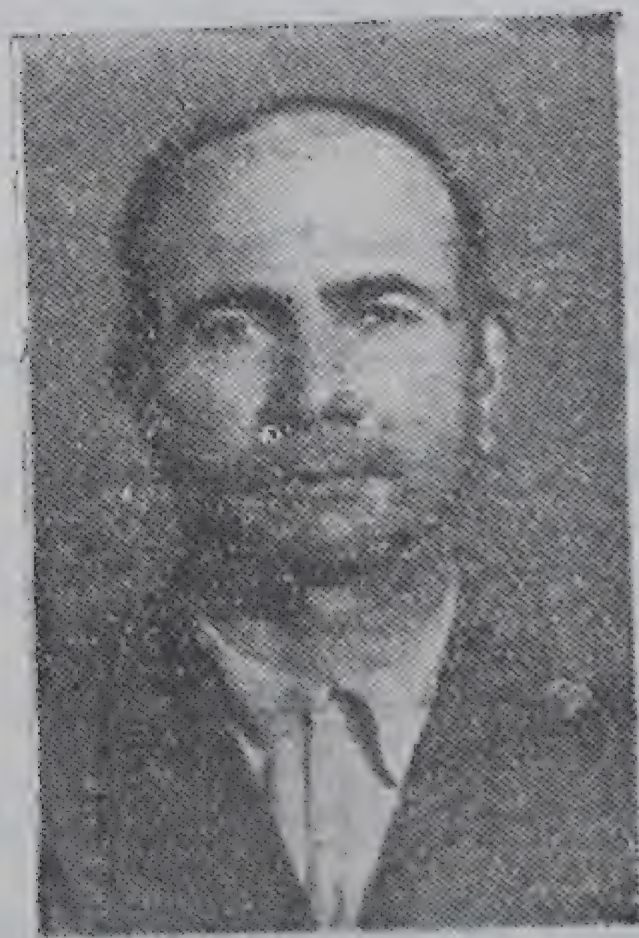
عمه زاده سید ۷ - سید رکن الدین

فرزند حاج سید هادی ۸ - سید حسین

فرزند سید یعقوب از بنی اعمام سید

۹ - سید نصر الدین ۱۰ - میرزا شرف

الدین ۱۱ - آقا نظام ۱۲ - سید جلال



عکس آقای سید محمود یحیی

جمالی فرزند سید کمال الدین

« سید کمال پسر سید مسیح الله

و برادر زاده سید جمال الدین است »

جمالی رئیس تلفون اسد آباد - غیر از اینها جماعت بسیاری نیز از خویش و تبار و اقوام سید که در قید حیات می باشند در اسد آباد موجودند که نوشتن اسامی فردا فردا آنان باعث طول کلام خواهد شد.

مشخصات خانۀ پدری سید جمال الدین

واقع در کوی سیدان اسد آباد

خانۀ پدری سید جمال الدین واقع در کوی سیدان اسد آباد طرف جنوبی امامزاده احمد در ورودی این عمارت که مخروطی آن فعلاً محل سکونت یکی از بستگان سید است و از صورت اولیه خارج گردیده رو به مشرق باز میشود و جلو آن سکوئی با سنگ و گل بطول دو متر و نیم و ارتفاع نیم متر ساخته شده از دهلیز بنا که بطرف مشرق باز میشود دوراه مشخص می شود یکی از پله های زیر دالان به عمارت فوقانی داخل و دیگری به محوطه حیاط وارد میشود ، این عمارت بدو قسمت متمایز شده قسمت جنوبی و قسمت شمالی ، قسمت جنوبی آن دارای دو طبقۀ فوقانی و تحتانی است ، قسمت فوقانی عبارت از يك اطاق پنج دری است که دو اطاق سه دری در طرفین آن ساخته شده پیشرو و پایه های این اطاقها با آجر بنا شده اطاق سه دری که معبر آن از دهلیز است محکم و محروم سید صفدر و محل تولد سید بوده است ، پنج دری برای پذیرائی واردین اختصاص داشته طبقۀ تحتانی و ساختمانهای سمت شمالی نیز جای احشام و اغنام و انبار ذخیره و آذوقه و مایحتاج زندگانی بوده در وسط حیاط درخت توت کهن سالی که شاخ و برگ آن با آسمان سر کشیده دیده میشود .

صورت منقوره چند الواح از قبور منسوب به سید

در جوار امامزاده احمد

۱ - صورت لوح مزار مرحوم سید عبدالله جداعلی سید جمال -

الدين واقع در جوار امام زاده احمد سيدان اسد آباد «هذا قبر الولد الصالح
المرحوم المغفور السعيد الشهيد الدارج الى رحمة الله من رب الوعيد وهو النتيجة
الاكابر وبقية الاخيار جلال الدولة والدين سيد عبدالله ابن سيد مرتضى اسد
آبادى توفى فى عشرة شهر شوال سنة اثنى وستين وثمانية مائة ٨٦٢»

۲ - لوح قبر سید مسیح الله فرزند مرحوم سید صفدر برادر سید

جمال الدين .

«هذا قبر المرحوم المغفور المبرور والواصل رحمة الله عالي جناب سيادت

مآب آقای سید مسیح الله خاف صدق آقا سید صفدر فى سوم شهر ربيع الثانى

١٢٩٦ هجرى»

«سيد مسیح الله قبل از پدرش مرحوم شده است، از معمر بن اسد آباد»

« شنیدم سید صفدر در مرگ فرزند جوان خود سید مسیح الله از گریه»

«خودداری نموده فقط در موقع دفن با تأثر فوق العاده گفته آه مسیح الله»

«رفیقم، واشك در چشمان او حلقه زده ولى سر را بسوى آسمان كرده تا»

«اشك در چشمش خشك شود»

۳ - لوح مزار مریم بیگم - خواهرنا مادری سید

« هذا قبر المرحوم المغفور مریم بیگم بنت مرحوم آقا سید زکی

متوفیه ۱۳۳۰ هجری

(سید زکی علاوه بر کمال صوری دارای حسن خط بوده و عموی

سید است .)

۴ - لوح مدفن مرحوم میرزا شریف خان مستوفی خواهرزاده سید

« هذا قبر المرحوم المغفور المبرور والواصل الى رحمة الله جنب جایگاه

میرزا شریف خان مستوفی ابن مرحوم میرزا حسین مستوفی ۱۳۵۱ هجری »

۵ - لوح مزار سید کمال الدین برادرزاده سید جمال الدین :

« آرامگاه مرحوم سید کمال الدین الحسینی ابن سید مسیح الله سنه

۱۳۵۵ هجری »

جنازه مرحوم سید صفدر را مرحوم میرزا رضا فرزند ارشد مرحوم

میرزا شریف خان در حدود سالهای ۲۴ و ۱۳۲۵ هجری بارض متبرکه

قم حمل و در آنجا مدفون است .

۶ - جنازه طیبه بیگم همشیره سید را بعتبات عالیات نقل و در

آنجا مدفون است .

جنازه مرحوم میرزا لطف الله خان را دومین فرزند ارشدش میرزا

نصر الله جمالی بنجف اشرف حمل و در وادی السلام دفن است .

۷ - جنازه مرحوم حاج سید هادی روح القدس در زاویه کفش کن

امام زاده احمد سیدان دفن و جنازه مرحوم سید رکن الدین الف فرزند

حاج سید هادی در زاویه شمال غربی امام زاده احمد در تاریخ ۱۳۳۶ هجری

مدفون گردید - غیر از اینها عده بسیاری از کسان و منسوبین این سلسله

رفیعه در جوار امام زاده و قبرستان معروف بفامیل سید مدفونند که

نوشتن اسامی آنها باعث طول کلام خواهد بود .

(رو نوشت خط مرحوم معتمدالدوله فرماندار وقت همدان)



در خصوص حکم معاونت
میرزا لطف الله خان نوشته
بودید مخصوصاً نهایت اعتقاد
و اطمینان بملت خواهی و
زحمات خودشان و سرسلسله
قامیل محترمشان مرحوم
مغفور محیی ایران آقاسید
جمال الدین نورالله مضجعه
دارم چون امروز جمعه است
و عدلیه بسته است مخصوصاً
حکم رسمی ایشان را از عدلیه

همدان باین سمت با امضاء
خودم انشاء الله از برای ایشان
مرحوم میرزا نصرالله فرزند مرحوم
میرزا لطف الله محزون

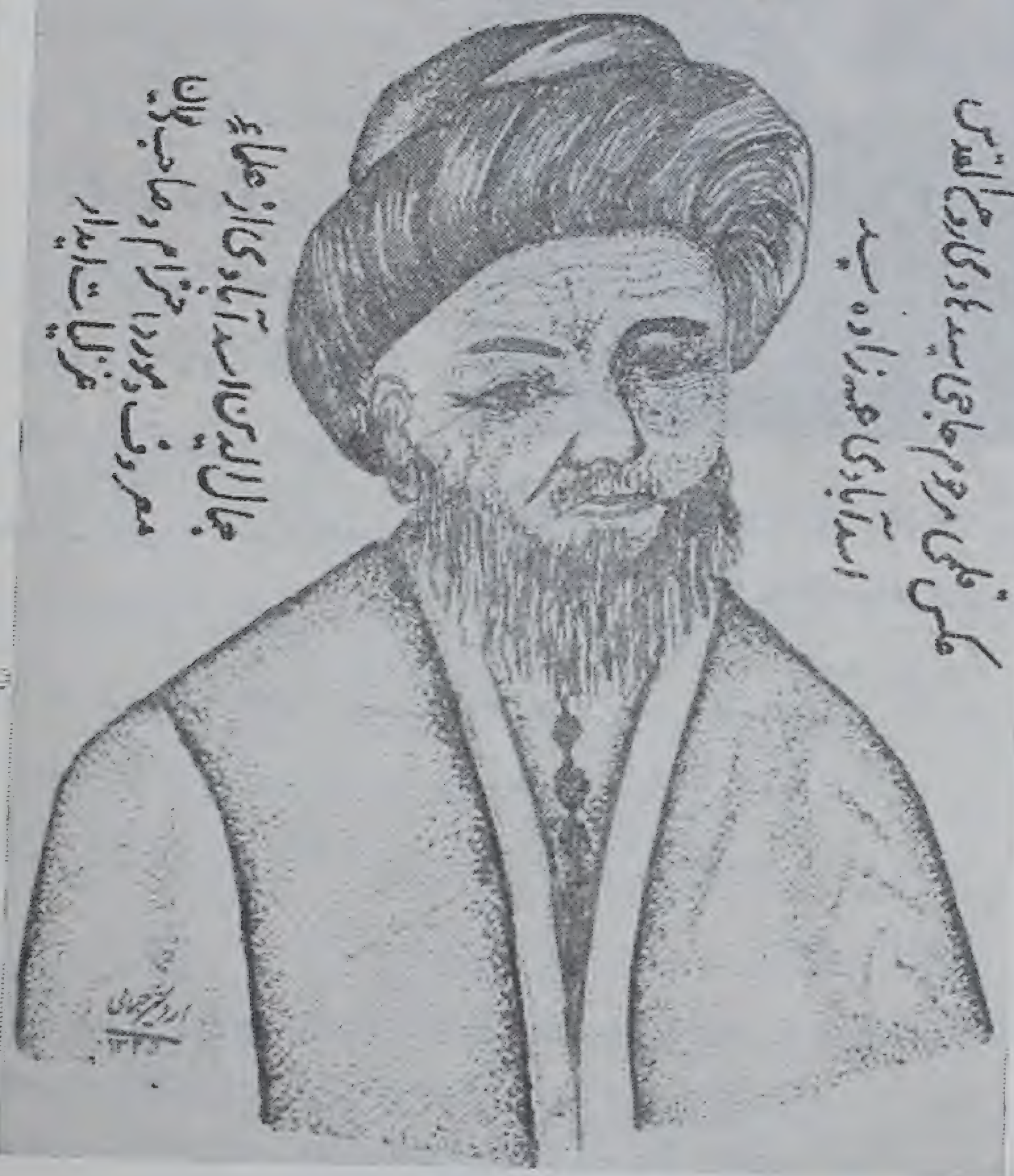
خواهم فرستاد و امید وارم که خدمات جناب شما و ایشان را در تهران
و خدمت اولیای امور طوری در تاسیس عدلیه در اسد آباد که منبع دزدی
است (۱) جلوه بدهم که مورد تمجیدات فوق العاده ملی واقع شوید
معتمدالدوله

(۱) عین این نوشته در نزد نگارنده می باشد، در بلوای سالارالدوله
در سراسر کشور ما ناامنی و اغتشاش و راهزنی حکم فرما بود و امنیت وجود
نداشت در اطراف اسد آباد و بخشهای کوچک و دور افتاده از مرکز بیشتر
از همه جا غارتگری و ناامنی ظاهر و هویدا بود.

رو نوشت خط دستی مرحوم سید جمال الدین است که در
پشت صفحه اول کتاب تفسیر صافی مرحوم فرموده اند و فعلا
موجود است .

« این يك مجلد تفسیر صافی را روانه خدمت والد مکرم معظم »
« ذوالفضائل جناب آقا سید صفدر سلمه الله نمودم که انشاء الله الرحمن این »

درسنامه سالگی



عکس نقلی مرحوم حاج سید محمد علی درویش القادسی
اسد آبادی عهد زاده سید

جمال الدین اسد آبادی از علماء
معروف و مورد احترام و صاحب ذکاوت
عزایات ایدار

«بندۀ خود را از دعای خیر فراموش نکند، جمال الدین الحسینی»
«السعد آبادی»

مرحوم حاجی سیدهادی اسدآبادی عمه زاده سید که در تاریخ
اقامت سید در طهران «۱۳۰۴» حامل این کتاب بوده در مقابل خط سید
عبارات ذیل را نوشته اند :

(بلی این کتاب مستطاب را مرحوم سید جمال الدین جهة مرحوم)
(آقا سید صفدر والد خود فرستاد و خود این اقل خلقه حامل کتاب بودم)
(از دار الخلافه طهران آوردم بعد از فوت سید صفدر سید کمال الدین)
(پسر سید مسیح الله هر چه داشت فروخت این کتاب را هم ما از او ابتیاع)
(نمودیم و انا العاصی محمد هادی الحسینی السعد آبادی کتبت ذلك فی شهر)
(رمضان المبارک ۱۳۲۴ هجری قمری)

(نور چشمی آقارکن الدین را اعلام میدارد این روزنامه که بنظر)
(شما میرسد از پاریس که پای تخت فرانسه است آمده سید جمال الدین پسر)
(عمه که در آنجا مدیر السیاسه است مرقوم و تتبع نموده باید او را ترجمه)
(نمائی که حقایق مطالب او بر همه کس واضح باشد مخفی و پوشیده نماند)
(«العروة الوثقی لا انفصام لها» انا العاصی محمد هادی الحسینی السعد آبادی)
«سید رکن الدین فرزند حاجی سیدهادی است»

رو نوشت خط مرحوم میرزا شریف خان همشیره زاده سید جمال-

الدین اسدآبادی که در صفحه اول کتاب مقالات جمالیه که سید از پاریس
برای او فرستاده نوشته اند :

(کتاب مقالات جمالیه مرسولی از شهر پاریس بجهة عبد حقیر فقیر)
(مذنب ابن مرحوم مغفور میرزا حسین طاب ثراه محمد شریف اسدآبادی)



(در غره شهر ربیع الاول ۱۳۰۲ واصل شد)

این شرح را مرحوم حاج سید هادی روح القدس اسد آبادی در
ذیل آن مرقوم داشته اند :

(هو - ولی الحسنات یامن بدأ جمالك فی کل ما بدأ الحمد لجمیل)
(لیس لوجه نقاب الا النور ولا بجماله حجاب الا الظهور من نعمت تجلی)
(صبحات وجه علمه و نفحات نور و جبهه لنا من مطالعة هذه السطور فقد)
(غرت عینای بها ثم الحمد له . حرر فی التاریخ و انا هادی الحسینی)
(الاسعد آبادی)

شرح ذیل را که بنظر قارئین محترم میرسد سید در تاریخی که در

طهران (۱۳۰۴ و ۱۳۰۸ هـ) اقامت داشته بر صفحه کاغذ کبود رنگی بخط خود مرقوم داشته اند پدر نگارنده که ملازم خدمت شان بوده آنرا مانند بعضی از نوشته های سید ضبط و نگهداری مینمایند .

(ستاره ای پدرخشید و ماه مجلس شد. وقت سحر بود که از خواب)
(بیدار شدم دیدم هوا بسیار سرد است و بر فها چشم را خیره میکند لهذا)
(بسرعت تمام وضو گرفته بحجره رفتم و خویش را باحفاف پیچیدم تا آنکه)
(اندکی گرم شده شروع بنماز کردم و دو باره صبر نموده باحفاف اندر شدم)
(و تا طلوع آفتاب در فراش خود نشستم پس از آن مشغول شرب چای و)
(کشیدن چپق گردیدم و چون بخاری را آتش کردند و آفتاب بلند شد از)
(منزل بیرون رفته ببازدید بعضی از دوستان رفتم)

اشعار عربی را در خاتمه شرح مزبور مرقوم فرموده اند:

ما كنت احسنت ان العشق تسكنه	فمذء انى اذلتنى يا مباديه
اذا نسب الطائي يا لبخل مادر	و غير قساً بالفهامة باقل
وقال السهء للشمس انت خفية	وقال الدجى للمصبح لونك كاجل
طاولت الارض السماء ترفعاً	فاخترت الشهب الحصاد الجنادل
فياموت زران الحيوۃ ذميمة	وبانفس جدى ان دهرك هاذل

ترجمه: اکنون که مادر حاتم طائی را بخیل میخواند و باقل قس را
به بی زبانی نکوهش میکند و سحابه آفتاب میگوید تو ناپیدائی و شب بیامداد
همسراید رنگ تو سیاه است و زمین با آسمان سر برابری دارد و سنگهای
زمین در برابر ستاره های آسمان خود نمائی مینمایند ایمرگک بیا که این زندگی
نکوهیده میباشد و ایدل سخت بکوش که روزگار سرستمگری دارد .
«مادر» کسی است که در عرب به بخل مشهور بوده است قس ابن ساعده

از خطبای معروف و مشهور زمان جاهلیت عرب است، باقل یکنفر از اعراب
بوده که بکندی زبان ضرب المثل بوده است چنانکه میگویند وقتی
یازده عدد را میخواست است بطرف بفهماندا نگشتان خود را باز کرده بعلاوه
زبان خود را هم بیرون میآورد و باین ترتیب یازده عدد را بطرف مقابل
میفهمانده است .



مقاله حکیم دانشمند آقای سید حسن مدنی

معروف بصفاالحق مقیم همدان

بسم هو تعالی شأنه. ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار
پرسید عزیزی از این بنده هیچ نیارزنده که ای حکیم ۸۰ ساله
ای غارت زده خون جگر خورده و غربت کشیده در بدر، اطلاعات تو در باره
مرحوم سید جلیل حضرت جمال الدین فیلسوف ایرانی شرق (متولد اسد
آباد همدان) چیست؟ و تا چه اندازه در مسافرتها و سیاحت که در هند و مصر و
عربستان و قسمت جنوبی ایران کرده ای از دانشمندان چه شنیده ای؟... جواب
عرض میشود زمانیکه مرحوم پدرم حاجی سید محمود مدنی معروف به
(صدیق الاشراف) برای فروختن املاک خود واقع در بلوک چار دولی کردستان
بواسطه تعدیات اولاد ولیخان بکرمانشاه تشریف آوردند که به امیر
حسینخان حسام الملک همدانی بفروشد بنده نا قابل هفت ساله بودم مرا
با خود بکرمانشاه برد در آن موقع سید جلیل را تبعید کرده بودند که بعراق
عرب ببرند چون سید بامر حوم میر علی اکبر لاجوردی داماد نیکو نهاد
پدرم و مرحوم میرزا نجفقلیخان مدیر روزنامه اختر رابطه و رفاقت واقعی
داشت از امیر مذکور خواهش کرد که سید را ملاقات نماید، بعد از کسب
اجازه یکشب بزیارتش نائل شدیم و در عمارت کاخ تحت الحفظ بودند بعد
از شرفیابی پدرم با چشم گریان ایشانرا زیارت کرد و بمن فرمود دست سید



عکس از آتشید زبانه آفتابی حکیم سفاک حق مدنی
«بهدان»

جلیل را ببوسید بنده هم اطاعت امر نمودم قریب یکساعت و نیم با هم صحبت کردند که من لایق نبودم که از فرمایشاتشان استفاده نمایم همین قدر تأکیدات بلیغه فرمود که از میرعلی اکبر لاجوردی قدر دانی کن که روزگار امثال ایشانرا کمتر تحویل جامعه میدهد و نیز توصیه فرمود که اولاد خود را بتحصیل علم ترغیب کن پس از مدتی مدید که از طرف بهداری مأمور اسدآباد شدم مدت پانزده سال متوالی در آن بخش مشغول ایفاء

وظیفه بودم خانه آن سید مرحوم فعلا در اسد آباد جنب بقعه امام زاده احمد
محلّه سیدان باقی است «از نقش و نگار در دیوار شکسته، آثار پدید است
صنادید عجم را» با آموزادگان آن مرحوم آقای میرزا شفیع امام جمعه آقای
سید حسین و مرحوم سید رکن الدین سالها معاشرت داشتم و بعضی مکتوبات
بخط خود سید جلیل در نزد حاج سید هادی روح القدس (که عمه زاده سید
میباشد) و مرحوم میرزا شریف و میرزا لطف الله خان متخلص بمحزون (که
همشیره زادگان سید میباشند) زیارت شده ایشان ایرانی هستند پدرشان مرحوم
آقای سید صفدر بوده و سید کمال الدین اخوی زاده ایشان را که اندک شباهتی
به آن مرحوم داشت معاشر بودم اکنون نیز جمعیت بسیاری از منسوبین
آن مرحوم در اسد آباد سکونت دارند مطلب بیش از اینهاست رساله رد طایفه
نیچریه بهترین دلیل است بر بزرگواری آن مرحوم که افتخار ایرانیان است (۱)
پزشك صفاء الحق سید حسن مدنی - د کتر در الهیات ۱۲ ر ۴ ر ۱۳۳۶



شرح ذیل را جناب آقای حاج میر محسن فقیهی اسد-
آبادی الاصل و همدانی المسکن که از فحول علماء
وفقهاء اسد آباد و قریب صد سال از عمر شریفشان
میگذرد بنابتقاضای نگارنده مرقوم فرموده اند :
هشتم صفر المظفر ۱۳۷۵ هجری مطابق ۱۴
مهر ماه ۱۳۳۳ شمسی .

اجابة و امثالاً لا بتغاء يك نفر از اکابر خویشان
وفامیل و بستگان و حید عصر و المبتکر فی الفنون
حائز صفات حمیده و مقام اخلاق جمیله آقا سید
جمال الدین قدس سره که تبیین از مشخصات ایشان

آیت الله آقای حاج
میر محسن فقیهی

۱ - عین نوشته محققانه آقای صفاء الحق در زندنگارنده موجود است .

شود، آنچه اینجانب محسن الحسینی الفقیه فی الجمله اطلاع دارم شخص
 شخیص آنجناب نجل مرحوم سید صفدر سعد آبادی که فعلاً باسد آباد معروف
 است از محال همدان یعنی مسقط الرأس ایشان در آن بلد و قبر والد ایشان
 مجاور مرقد امامزاده شاهزاده احمد سلام الله علیه، لیکن نظر بعلم و فطرت
 و مقام و ذکاوت عقل و وحدت ذهن عمیق و دقت فکر دقیق که واقعاً سرآمد
 عقلاء و حکماء و دانشمندان بشمار میرود لذا سزاوار نبود که در بلادی که
 سکونت فرماید بناء علی هذا هجرت در ممالک دنیا و سیاحت در بلادی که
 پسندیده ایشان بود میفرمودند نعم ایشان اباً عن جداً سعد آبادی و مسقط
 الرأس ایشان در آن بلد و بعض اجداد ایشان قرب امامزاده معظم الیه
 مدفون میباشند چون زمان خلفاء جور اولاد حضرت فاطمه صلوات الله
 علیها از بلاد خود متفرق و متواری بودند اجداد ایشان در آن بلد وارد
 و شهید شدند جداءعلاء ایشان که با اجداد این بنده متحد میشود و در مکان
 مسطور مدفون است در لوح مرقدشان مرقوم است (العبد الصالح الشهید
 السید عبدالله ابن السید المرتضی) و در اسدآباد او را در سنه اثنین و ستین
 و ثمانمائه (۸۶۲) شهید نمودند ولی ذریه و احفاد ایشان غیر منحصر و
 محله آنها مشهور بمحله سیدان و معروف بیلدان است بالجمله مرحوم سید
 جمال الدین هر چند سعد آبادی است و بعض حالات ایشان در بعضی
 مجلدات المنجد هم مذکور لیکن اقتضاء علو رتبه در اسدآباد بلکه در
 بلدان ایران قناعت نداشتند و اکثر اوقات در ممالک خارجه سیاحت و
 مشغول بافاضه و استفاضه بودند والسلام علی من اتبع الهدی ۸ صفر ۱۳۷۵
 هجری مطابق ۱۴ مهر ۱۳۳۳ شمسی.

الاحقر محسن الفقیه سعد آبادی ساکن همدان (۱)

۱- عین این نوشته در زندنگارنده موجود است.



جناب آقای داعی الاسلام همدانی

شرح ذیل را جناب آقای سید عباس موسوی (داعی الاسلام) همدانی که از معمرین و مقدسین شهر همدانند و متجاوز از هشتاد سال از عمر شریفشان میگذرد مرقوم داشته‌اند :

نظر بتقاضائی از این اقل السادة داعی الاسلام عباس موسوی دربارهٔ ایرانی بودن حضرت آیت العظمی رضوان مقام طاب ثراه مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی بعرض میرسانم: قرب شهر همدان بمسافت شش فرسخ تخمیناً بنده زادهٔ ارشد رئیس معارف قصبهٔ اسد آباد توسط خواهرزادگان حضرت سیدعلیه الرحمه مرحوم آقا میرزا شریف و آقا میرزا الطاف الله علیهما الرحمه مقالات مرحوم سید را بدست آوردیم و طبع شد مطبوعه آنها که سر مشق زندگی تمام صنوف بشر است حاضر مرحوم حاجی سید هادی فامیل نزدیک

سید علیه الرحمه از ذکاوت حال طفولیت سید برای ما ذکر مینمود فوق العاده بوده ایرانی بودن سید جمال الدین علیه الرحمه اظهر من الشمس است.

داعی الاسلام عباس موسوی - سجع مهر داعی الاسلام موسوی



مقاله بسیار جامع و کافی دانشمند محقق آقای سید محمد طباطبائی محیط تحت عنوان تحقیق و انتقاد نقل از شماره ۱۶۰۷ روزنامه آتش

تهران مورخه دو شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۳۴ - ۲۲ رجب ۱۳۷۵

سید جمال الدین اسد آبادی

سال گذشته بمناسبت تصادف با شصتمین سال وفات سید جمال الدین اسد آبادی در کشور لبنان از طرف نویسندگان کشورهای عربی مراسمی ساده برگزار شد که در نوع خود خالی از اهمیت نبود ، ضمناً کمیسیونی مأمور شد که با همکاری نمایندگان کشورهای علاقمند دیگر مقدمات مجلس یادبود دیگری را در مقیاس وسیعتری بسال ۱۹۵۶ که تصادف با شصتمین سال شمسی وفات اوست فراهم آورد .

این مرد بزرگ که بدون شك خاسته کشور ماست در تحول اوضاع ادبی و اجتماعی و سیاسی کشورهای خاورمیانه نفوذ مستقیم داشته و سر رشته غالب اصلاحات و تطورات اجتماعی این ناحیه با افکار و اعمال او پیوستگی پیدا می کند .

بهمان اندازه که سید جمال الدین در زمان خود از نظر عقلی و روحی توانا بوده بر شماره بدخواهان و بداندیشان و طرفی که آنان برای مبارزه با نفوذ افکار و تخریب شخصیت او اختیار کرده اند افزوده است . بهر جامیرفت و بهر کاری دست میزد موجبات پریشانی و آوارگی او را بشکلی فراهم می آوردند .

در آغاز عمر او را با پدرش ناگزیر از ترك اسد آباد و اقامت در قزوین کرده بودند همانطور که در عهد كهوات وی را از مصر به جرم تخریب روح و فکر جوانان بایران تبعید می کردند و پیش از آن در عثمانی مشایخ را بر ضد يك خطابه فلسفی او که چیزی جز تکرار نظریه حکمای اسلام در تفسیر کار نبوده بر می انگیزختند ، در حیدرآباد دکن سالار جنگ صدراعظم نظام را باخراج مؤدبانۀ او و اذاری می ساختند در پاریس با انواع دسایس و وسایل جلو انتشار روز نامه سیاسی او را می گرفتند ، در لندن پس از استکشاف نیات او در بارۀ قضایای خاور میانه برای مسافرت او باسلامبول مانع می تراشیدند و از تهران وسیلۀ عزیمت او را بروسیه فراهم می نمودند تا از آسیب وجود او محفوظ بمانند ، پلیس روسیه او را بجرم عدم تجدید گذرنامه پروانۀ اقامت نمیداد تا از تاثیر کلمات او در مسلمانان دست و پا بسته آن کشور در امان باشند و سفارت ایران در پترزبورگ از نو کردن یا تمدید تذکرۀ سیاسی او خود داری می کرد .

در شهر طهران طوری زندگی را براو تنگ می گرفتند که بقصبة حضرت عبدالعظیم پناه برد و در اواسط زمستان او را از کنار مقبره امامزاده کشان کشان روی برف و گل کوچه های ری تا باغ سراج الملك برده و از آنجا روی یا بوی برهنه دست و پا بسته از کشور به خارج تبعید می کردند .

در بغداد باو پروانۀ اقامت نمیدادند و در بصره شش ماه از حرکت او بهرجهتی که میخواست ممانعت می کردند ، در لندن که قرن نوزدهم پناهگاه فراریان سیاسی عالم بود از انتشار مجله او با لطایف الحیل

جلو گیری می کردند و فعالیت های سیاسی او را بادعوت عبدالحمید به
 اسلامبول و توقیف او در زندان طلائى باب عالی خاموش میکردند .
 صبر و شکیبائی او بر این حوادث و تلاش فکری برای تحول مجرای این
 اتفاقات سید را بمقام يك سیاستمدار ثابت العقیده و مبتکر عالم اسلامی
 معرفی میکند و توسعه نظر او در قلمرو اندیشه و اصلاح، باو شخصیت
 اسلامی ممتاز بلکه جهانی میدهد تا آنکه پزشك و دندان ساز و جراح
 را که قاعدتا بایستی نگهبان جان انسانی باشند بتخریب بنیان وجود
 مادی او برانگیختند و این چراغی که مدت سی سال از کنار خلیج بنگاله
 تا ساحل اوقیانوس اطلس را نور می بخشید در بستر بیماری خاموش
 کردند و جسد اورا بی نام و نشان زیر نظر پلیس حکومت عثمانی در گوشه ای
 بـخـاك سپردند و بـكـسی اجازه ندادند که در مصر و عثمانی و ایران مجلس
 ترحیمی بیاد او تشکیل دهد و تا موقعی که مستر کر این امریکائی در صدد
 برآمد آرامگاه او را در اسلامبول بازدید و مرمت کند از گور او نام و
 نشانی معلوم نبود ، در دوره حیات او هر جا که تصور قبول و نفوذ کلمه ای
 برای او میرفت با اعزام جواسیس و اعمال دسایس ذهن مردم را نسبت باو
 مشوب می ساختند ، در عراق عرب او را رند ساده پرست و باده نوش و پای
 کوب و دست افشان بمجتهدین شیعه معرفی می کردند و مرحوم میرزا حسن
 شیرازی را که با نخستین ارتباط قلمی و فکری با سید حاضر شد فتوای
 حرمت تنبا کورا بدهد طوری از او بیمناک می ساختند که حاضر برای
 ملاقات و مذاکره با او بعدا نمیشد و در تهران شهرت می دادند که براندام
 نهفته او هنگام بیرون کشیدن از بقعه حضرت عبدالعظیم نشانه
 مسلمانانی نبود .

با وجود این دسیسه ، خاور میانه طوری تحت تأثیر افکار و عقاید او در آمد که در جنبش مشروطه ایران و عثمانی افتخار ملاقات و انتساب باو بالاترین سند آزادی خواهی و استحقاق و کالت و ریاست برای عرب و عجم و ترك و تاجيك شده بود و دست خط های فارسی و تازی او سند فضیلت و لیاقت و آزادی خواهی برای این و آن میگردید ، و کسانی که در اسلامبول شاید بیش از جلسه ای و یا لایحه ای از فیض مجالس او بهره نیافته بودند با جمع آوری غث و سمین و زشت و زیبا و درست و نادرست از این گوشه و آن صفحه بنام یاد داشت و خاطرات جمال الدین دفترها می پرداختند و در جراید عربی و ترکی انتشار میدادند تا بدین طریق سند لیاقت و قابلیت سیاسی خود را بوجود آورستند سازند ، پس از آنکه نهضت آزادی در خاور میانه بدان گونه مبارزات بدخواهانه که برای آلوده کردن یا بد نشان دادن نام نامی او معمول بود خاتمه بخشید نوع دیگری از تبلیغات را جهت گل اندود ساختن آفتاب وجود سید متداول ساختند . - با کمال جسارت او را آلت دست بیگانه برای تخریب مصر و ایران قلمداد نمودند و مردی که مدت سی سال با کمتر با سیاست انگلستان بطور مستقیم و غیر مستقیم در شرق و غرب مبارزه کرد و دنیائی را زیر قدم گذارده بود تا هر جا بتواند نهضتی بر ضد مصالح آن دولت بر انگیزد مزدور و مأمور بیگانه جلوه دادند .

سید که هر عنوانی و اقدامی را برای پیشرفت نظریه سیاسی خود مفید میدانست بدان دست میزد و قید عقیده و محل و منشأ و روش خاصی را که مضر بتوسعه افق نفوذ فکری برای اصلاحات عالم اسلامی میدانست از میان برداشته و چند صباحی از دسته فراماسونهای مصری که وسائل

را مانع از پیشرفت کار سیاست اسلامی خود دید خود را افغانی خواند
و با حنفیان که طبقه حاکمه دستگاه خلافت عثمانی بود همعقیدگی
اظہار کرد»

مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء از قول مرحوم پدرش شیخ
علی کاشف الغطاء که مدت‌ها در اسلامبول با سید معاشر بوده و در عراق نیز
نسبت به اصل و جنس او معرفت داشته است نقل می‌کرد که موقع توقف
مرحوم شیخ علی در اسلامبول و شرکت در محافل افادات سید همه خواص
یاران او میدانستند که از جامعه شیعه ایران برخاسته و برای چه اظهار تسنن و
افغانی بودن میکنند

مولوی عبدالغفار مدیر انجمن ترقی اردو که بهترین و جامع‌ترین
کتاب را در زبان اردو راجع بسید جمال الدین نوشته در پایان مجلس
مذاکره‌ای که شش سال پیش با او در دفتر انجمن درون دانشگاه علیگر با
حضور پرفسورها دی حسن استاد زبان فارسی در علیگر داشتیم صریحاً
اعتراف نمود که اشتہارات غلط که با اسناد تاریخی موثق تطبیق نمیکند
باید در باره سید اصلاح شود و خود وعده داد که در چاپ دیگر از کتاب
خود آنها را اصلاح خواهد نمود، و ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ جمهوری
هند مقاله خود را درباره او زیر عنوان (سید جمال الدین اسد آبادی)
مینویسد:

خیلی عجب است که در این جریان تحول نظرهاراجع بنام و نشان
سید جمال الدین کسی در طهران اخیراً کتابی راجع بسید جمال الدین
انتشار داده که از پشت جلد تا صفحه آخر اصراری در این دارد که سید
را با هر سریشمی که بتواند بخارج از ایران بچسباند و بحکم تأثیر تربیت

نفس از این لطیفه علمی غافل مانده است که برای ایرانی بودن سید اصولاً تفاوتی در همدانی بودن یا کنری بودن نیست و بر فرض اینکه سید از سعد آباد یا اسدآباد معلوم همدان و یا سعدآباد و شیرگده موهوم کنار رود کنر باشد در ایرانی بودن او نمیتوان تردید کرد و همانطور که بغدادی و نجدی و دمشقی و صنعای عربی هستند کابلی، هراتی، طهرانی، همدانی نیز ایرانی محسوب میشوند و اگر صاحب این نشریه در نتیجه عدم وصول به مرحله تحقیق و تحت نفوذ کلام شیخ محمد عبده آنهم پیش از بازگشت از تبعید و نوشته ادیب اسحق آنهم سالها پیش از تأسیس الهلال او را مولود اسعدآباد غیر معلوم در حومه کابل بداند باز هیچ اشکالی در این نبوده که او را در کتاب خود فیلسوف یا سیاستمدار ایرانی بخواند، همانطور که ادیب اسحق لبنانی و سید عبدالرحمن کواکبی صفوی حلبی و شیخ محمد عبده کردی مصری و جمیل صدقی زهاوی کردی بغدادی را بدون تردید از بزرگان عربی میخواند و میداند.

اگر در انتشار این گونه کتابها که بهیچوجه با روح بیطرفی و تحقیق تاریخی تدوین نشده سوء نظر و دسیسه‌ای هم در کار نباشد نمیتوان این پافشاری و لجاجت در افغانی‌شان دادن سید را نادیده گرفت و بدون منظور دانست و امیدواریم صاحب کتاب سید جمال الدین افغان چاپ جدید طهران در نتیجه نشر این کتاب سیاح کابلی شود و با اجازه مقامات افغانی از رود بارکنگر دیدن کند و بچشم سرببیند چنین اسعدآبادی و چنان خانواده‌ای که نسب آنها با سه پشت فاصله بسید علی ترمذی آنهم نه محدث و حکیم قرن سوم و چهارم بلکه نقاش چیره دست هم عصر همایون در قرن دهم هجری برسد، برای سید جمال الدین مصلح عالم اسلام وجود ندارد و پس از برگشت بایران

برای بار چهارم خاطرات مجعول محمد پاشا مخزومی را با نظر تحقیق و تصحیح بوسیله همین کتابفروشی اقبال بصورتی انتشار بدهد که با حقیقت تاریخی وفق بدهد و از ایرانی بودن سید جمال الدین و تعلیم و تربیت در قزوین و نجف برای این مرد بزرگ تصور منقصتی نکند، ای کاش مترجم خاطرات خیالی مخزومی درك زمان سید سعید حبیبی شاعر و عالم عرب و هم شهری سابق خود را کرده بود و از زبان او داستان همشاگردی با سید جمال الدین را پیش از بازگشت سید از عراق بایران می شنید و میدانست که این جعفری اسدآبادی در شهر قزوین و تهران و نجف تربیت عقلی پیدا کرده و در شهر بوشهر وقتی خانواده آل صفر همدانی بوده با مبلغین مسیحی کشمکش داشته و بعد از مهاجرت باسلامبول برای اینکه بتواند در مسجد سلطان احمد وظیفه تدریس معقول پیدا کند کنری و حنفی شده است .

سید محمد طباطبائی مقیم تهران

رو نوشت نامه سید جمال الدین بحاج سید هادی روح القدس اسدآبادی از پاریس ۱۳۰۱ ه .

سید هادی جان من . مکتوب تو بسمو معانی و رشاقت الفاظش حقیقت چون بستانی بود که عیدان اشجار ملتفه اش بانواع ازهار مرصع باشد ولی صدحیف که مسالك بین اشجار همه مملو بود از قبور خاویه و عظام بالیه و جثث قتلی و سیل دماء که نگاه کردنش موجب کراحت و تصورش سبب نفرت می گردید و متن رائحه اینها قوه شامه را از استشمام آن انوار و ازهار باز میداشت والسلام

جمال الدین الحسینی

رو نوشت نامه ایست که سید جمال الدین از پاریس ۱۳۰۱ ه
بهمشیره زاده خود میرزا لطف الله نوشته

نور دیده میرزا لطف الله . مکتوب تو که کشف بر حسن طویت



مرحوم میرزا لطف‌الله محزون همشیره زاده
سید جمال‌الدین اسدآبادی

و طهارت سریرت و لیاقت ذاتیه و استعدادات فطریه بود رسید بسیارخوش
شدم خصوصاً عبارات آن که در نهایت انسجام و غایت ارتباط بود با مراعات
تشبیهات عنیقہ و استعارات بدیعہ، آفرین بر تو باد، جوانان را ادب زیب و
زیور کمال است معہذا نباید بدین اکتفا نمود چون قناعت بحدی از درجات
کمال باوصف اینکے اورا حد و پایانی نیست از دون ہمتی و پست فطرتی است
نوشتہ بودی برای زیارت من میخوامی بیاریس بیائی چنانچہ جہۃ زیارت
من می آئی باید مطیع امر شدہ صبر نمائی، حال موقع نیست زمان مناسب
دیدہ ترا خواہم طلبید و الا ہر گاہ خلاف امر نمودہ بیائی بعظمت حق
سو گند است کہ مرا در شہر پاریس نخواہی دید - یاران زندہ را سلام برسان
مکارم اخلاق ناضری را مطالعہ کن . جمال‌الدین الحسینی

تخصیلات سید

تا سن ده سالگی که عشره کامله اش میتوان گفت مکتبش خانه و آموزگار او پدر فرزانه اش بوده (کتاب امثله را که در آن موقع تحصیل می نموده و در چند جای آن اسم خود را یادداشت کرده اکنون در نزد نگارنده این سطور موجود می باشد) در آن تاریخ بعزت اختلافات محلی و دوئیتی که بین سادات اسد آباد وجود داشته سید صفدر که مرد عالم وزاهد و سلیم النفسی بوده برای اینکه از جارو جنگال و نزاع و جدال بر کنار باشد مهاجرت اختیار کرده و نظر باستعدادی که در طفل خود سید جمال الدین سراغ داشته او را نیز همراه کرده متفقاً در حدود ۱۲۶۴ هجری وارد شهر قزوین شده چهار سال تمام در آنجا توقف مینمایند، سید در این مدت با حدت ذهن و وسعت فکر و استعداد خدا داده بکسب علوم متداوله اشتغال داشته چنانچه ایام تعطیلات را هم در حجره خود می نشسته و مشغول مطالعه بوده و هر چه پدر اصرار میکند که برای رفع خستگی و تفریح ساعتی بگردش برود قبول نمیکند و میگویند خشت و گل چه تماشائی دارد.

در اواخر سال چهارم مرض مشعوم و با در آنجا شیوع نمود و نفوس بسیاری را شربت مرگ چشانیده بدیار عدم فرستاده چون تلفات

این بیماری زیاد بوده اجساد اموات را در سردابه مدرسه ای که محل اقامت سید و جمعی از طلاب علوم بوده انباشته می نمایند .

بطوریکه بعد ها خود سید در تهران نقل کرده و پدرنگارنده در آن محضر حضور داشته - ملا حسین نامی از جمله علماء قزوین با پدر سید دوستی و رفاقت داشته ، سید می گوید موقعی که من برای خرید لوازمات یومیه بسمت بازار میرفتم بملا حسین برخورد نمودم که بقصد ملاقات پدرم بمدرسه می رفت وقت برگشتن دیدم جسد ملا حسین بی حس و حرکت در بین راه افتاده و جان بجان آفرین سپرده از مشاهده این حالت و مرگ ناگهانی او تعجب و حیرت نموده بفکر عمیقی فرو رفته با خود اندیشیدم که این چه بیماری جانستان و بلای مهلکی است که فرصت و مهلت نفس کشیدن بکسی نداده و آنرا هلاک مینماید از همان دقیقه تصمیم گرفتم که باید در کشف علت این مرض و علاج این بیماری تحقیق و تفحص کرد، چند دسته شمع خریدم بدون اطلاع پدر داخل سردابه شده کفن از مردگان گشوده پلک چشمان و بن ناختمان آنرا بدقت ملاحظه مینمودم همینکه پدرم از این واقعه واقف گردید قزوین را ترك کرده بتهران عزیمت مینمایند.

نظر بهمولایتی بودن و سابقه آشنائی داشتن بمنزل سلیمانخان افشار رئیس و سرپرست ایل افشار اسد آباد که در محله سنگلج منزل داشته اند وارد می شوند ، مرحوم سلیمانخان صاحب اختیار که از رجال معروف دربار ناصری بوده مقدم این پدر و پسر را گرامی شمرده قریب هفت ماه از آنها با کمال احترام پذیرائی می نماید . (تفصیل ملاقات و مباحثه سید در موضوع مسائل فقهی با عالم و مجتهد معروف طهران مرحوم آقا سید صادق

طباطبائی رحمه الله علیه در کتاب شرح حال سید که بقلم پدر نگارنده
تدوین و بطبع رسیده مشروحاً مندرج است)

سید از تهران باتفاق پدرش از خطبر و جرد بعبیات عالیات مسافرت
نموده و در نجف اشرف در حوزه علمیه استاد اجل و مجتهد اعلم وقت
مرحوم شیخ مرتضی انصاری طاب ثراه وارد شده مدت چهار سال تمام نیز
از محضر آن استاد نامی و عالم روحانی استفاده نموده و از علوم معقول
و منقول و آنچه متداول زمان بوده بهره کافی و نصیبی وافی حاصل نموده
چنانکه از حیث قابلیت استعداد و ذکاوت و وحدت ذهن فطری مورد توجه
خاص و محبت بی پایان شیخ واقع گردیده و روی این اصل بعضی از
طلاب کوتاه نظر نسبت باو حسد می ورزند و در صدد اذیت و آزار او بر
می آیند ، مرحوم شیخ که از جریان امر آگاه بوده و سائل مسافرت سید را
به هندوستان فراهم آورده یک نفر از معتمدین خود را با او همسفر کرده
سید بهند رهسپار و مدتی در این کشور پهناور و سرزمین عجیب متوقف
گشته مقداری از علوم جدید را در آنجا فرا میگیرد سید از هند به حجاز رفته
پس از زیارت بیت الله الحرام «۱۲۷۳» و ملاقات و مذاکرات باشیوخ و رؤسای
قبائل از خط بین النهرین و کرمانشاهان باسد آباد آمده بیش از سه شبانه
روز توقف نمینماید - یک شبانه روز در منزل پدر خود سید صفدر - يك
شبانہ روز در منزل همشیره اش طیبہ بیگم - یک شبانه روز در منزل خواهر
دیگرش مریم بیگم .

در این سه شبانه روز آنچه را پدر و مادر و همشیره ها و برادر و
سایر بستگانش اصرار و الحاح و التماس باو مینمایند که از مسافرت صرف
نظر نموده و در نزد کسان خود بماند قبول نکرده آخرین جوابی که

بآنان گفته این بوده است (من مانند شاهباز بلند پروازی هستم که فضای
عالم را با این وسعت برای طیران خود تنگ نمی بینم شما چگونگی نخواهید
در این قفس باین کوچکی مرا پای بند و محبوس نمائید)

بعد از دیدار خویش و تبار از اسد آباد بطهران و خراسان مهاجرت
نموده و از آنجا با افغانستان رفت «۱۲۷۳» و چهار سال تمام بتعلیم و تربیت
و ارشاد و هدایت جوانان افغانی همت گمارده تاریخ الافغان را به عربی در
آنجا تالیف مینماید بعد از غائله و جنگ امیر اعظم خان و شیرعلیخان
«۱۲۸۴ و ۱۲۸۵» از افغان به هند و از آنجا بمصر و بعد از چهل روز توقف
باستامبول رفت .

چون شرح مسافرت های طولانی سید و فعالیت های سیاسی آن
مصلح عالم اسلام از این تاریخ ببعد تا ورود او بخاک ایران مفصل است
و مورخین و نویسندگان جهان این قسمت را مشروحاً در تالیفات خود شرح
داده اند بنابراین از بحث در این موضوع صرف نظر نموده و دنباله مطلب را از
آنجا شروع می کنیم که قدم بخاک میهن خویش گذاشت

ورود سید پیر شهر و دعوت ناصر الدین شاه از او

سید در اوایل ماه شعبان ۱۳۰۳ هجری بعزم مسافرت نجد و قطیف وارد بوشهر شده نامه‌ای بزبان عربی از کاروانسرای کربلائی عوض به حاج احمدخان سرتیب پدرسید السلطنه مینویسد که عکس آن در مجله کاوه کلیشه شده و رونوشت آن در این وجیزه بنظر قارئین گرام خواهد رسید، حاج احمدخان پس از خواندن نامه فوراً بیرون رفته بعد از چند دقیقه بایک نفر سید جلیل‌القدر مراجعت می‌کند سید همانا سید جمال‌الدین بوده است، اینک رونوشت نامه :

صفوة اولی الهمم وقدوة ارباب الشمم السرتیب الحاج احمد خان
الازال مصوناً بعناية الرحمن انی قد حملت الآن ببلدة انت ساکنها و منك بهجتها
وبك محاسنها فکتبت الیک هذه الوریقة زعمامنی انک بتقلبک بین اطوار
الزمان واختبارک اجناس الانسان ترغب ان تلاقى کل من دعاک الامر وحنکه
العصر ولو کان فی کن حقیر متر بعا علی حسیرفان کان الامر کما رايت فیما الحظی
الاوقر والافلست اول من عزة القمر - وانی جهلاً بمعاملات الاقامة فی ما هذه البلدة
نزلت فی خان خرب عفن لا یسکنه الا الصعاليك والاوباش یسمى بکاروانسرای
کربلائی عوض و السلام. جمال الدین الحسینی

قرجمه

سرتیب حاجی احمدخان برگزیده حاجیان است، پیشوای مقریین

آنکه بعنایت حضرت سبحان وجودش از بلیات مصون و محفوظ باد، من
 اکنون بشهری وارد شده‌ام که توساکن آن بوده و بواسطه وجود تو است
 که آن شهر بهجتی یافته و محاسنش آشکار است، این نامه پرورق را
 بسوی تو نوشتم بامید آنکه تو از جهة اینکه در طی دوران زمان گرد
 و اگر دایام را دیده و از اشخاص مختلف کسب تجربه نموده و مردم را شناخته
 و میدانم مایل هستی که ملاقات کنی با کسی که تقلبات روزگار وی را
 مجرب نموده و از او امری را بعنوان عاریه اخذ کنی و لو اینکه مسکنش
 در کلبه حقیری بوده و بحالت تربیع حسرت زده نشسته باشد، اگر امر
 چنین باشد که من پنداشته و دیده‌ام پس ای عجب از بهره وافر که مرا نصیب
 است و اگر غیر این باشد نور ماه بر من پرتوی نیفکنده و مرا نور نبخشیده
 است، باری من از بی اطلاعی به منازل و سراهای این شهر به خانه و منزلی
 خراب و عفن وارد شده‌ام که در آن سکنا نمیگیرند مگر فقراء و او باش،
 و این محل بنام کاروانسرای کربلائی عوض معروف و نامیده است - والسلام
 جمال الدین الحسینی

در مدت سه ماه که سید در بو شهر توقف داشته مرحوم فرصت الدوله
 شیرازی مؤلف کتاب آثار العجم و مقالات علمی و سیاسی و کتاب دبستان الفرصه
 و مرحوم میرزا نصر الله ملك المتكلمين و جمعی دیگر از فضلاء و آزاد بخوانان
 خدمتش رسیده و از محضرش استفاده‌ها مینمایند در ماه ذی القعدة ۱۳۰۳
 هجری محمد حسن خان اعتماد السلطنه حسب الامر شاه تلگراف کرده سید
 رابطهران احضار سید این دعوت را اجابت نموده بپایتخت وطن خویش
 رهسپار میگردد و در ورود باصفهان ظل السلطان ده روز بانهایت احترام از
 سید پذیرائی نموده در ماه ربیع الثانی ۱۳۰۴ هجری وارد طهران شده در

هنزل مرحوم حاج محمد حسن امين الضرب كه از دوستان و پيروان او بوده
 هنزل ميكند (پدر نگارنده گفت همينكه از ورود خالوي معظم خود بجنوب
 ايران اطلاع حاصل نمودم بي تابانه بشوق ديدارش باصفهان شتافته پس
 از يك جلسه ملاقات با ظل السلطان و اطلاع از حرکت سيد بطهران عازم
 مركز شده لدی الورود خدمتش رسیده مورد لطف و نوازش او قرار گرفته
 از خویش و تبار و ياران ديار خود پرسشها نموده محل توجه و مهر و
 محرر مقالات و بياناتش شده تا روزيكه سيد طهران را ترك نمود در
 خدمتش بودم)

وقتي در طهران بحضور ناصر الدين شاه رسیده اعليحضرت ميگويد
 از من چه ميخواهي؟ با کمال جرات و شهامت ميگويد (دو گوش شنوا) مخالفين
 افکار خير خواهان اين مصلح جامعه اسلامي و خائنين ملك و ملت كه در كمين
 و پي فرصت بودند بنای بد گوئی و سعايت و نمامي را گذاشته تاجائيكه رفته
 رفته ذهن شاه را مشوب و خاطرش را مشوش ساختند آن مرد بزرگ و روشن
 بين همينكه از زمينه تفتين بدانديشان و نظريه سلطان مطلع گشت تصميم
 بمسافرت گرفت و اين نامه را بشاه نوشت .

و نوشت صحيح و كامل نامه سيد بناصر الدين شاه با پاسخ آن
 عرضه داشت بسده سنه و عتبه عاليه اعليحضرت شاهنشاهي رفع الله
 الواء فخاره على همامات ملوك العالم و مجد به كلمه الاسلام بين الامم .
 چون اين عاجز بقصد رفتن نجد به بندر بوشهر وارد شدم اعتماد السلطنه
 (صنيع الدوله) بر حسب اراده ساميه اعليحضرت شهرياري بدار الخلافه
 الهيهم دعوت نمود امتثال نموده حاضر شدم والله الحمد شرف مثول حاصل
 شد و مورد نظر عاطفت ملوكانه گرديدم و اکنون ميخواهم بفرنگستان

بروم واجازه و رضایت اعلیحضرت جهان پناه را این عاجز اعظم واجبات
 ذمه خود میداند و برای استحصا، اذن همایونی که جز آنم مقصدی دیگر
 نیست بعرض این عریضه جسارت شد و البته هر جا باشم خود را خادم بمقاصد
 مقدسه اعلیحضرت شاهنشاهی که حفاظت دین و صیانت حوزه مسلمین
 است میدانم. اللهم ایدب آرائه الصائبة هذه الملة البيضاء وشيد بعزائمه الثابتة
 اساس سلطنة هذه الامة الغراء والسلام. جمال الدین الحسینی

جواب

جناب آقای سید جمال الدین. مقصود ما از ملاقات شما حاصل شد و
 از آن خوشوقت شدیم حالا هم که باز میل بفرنگستان رفتن دارید بسیار
 خوب است و البته هر جا باشید دعای ما را فراموش نخواهید کرد ما هم
 مرحمت لازم در حق شما را منظور داریم و محض اظهار و نمایش آن
 یک قوطی انفیه دان الماس نسبت بشما مرحمت فرمودیم که همیشه وجود
 همایون را در نظر داشته باشد (۱).

شهر رجب المرجب ۱۳۰۴ - ناصر الدین شاه

میرزا علی اصغر خان نخست وزیر وقت حامل این نامه بوده قوطی
 انفیه را با هزار تومان و یک حلقه انگشتر الماس از خود در منزل حاج محمد
 حسن امین الضرب برده تقدیم سید نموده سید عیناً وجه را پس داده انگشتر
 را در همان مجلس بحاج محمد حسین آقا فرزند امین الضرب می بخشد قوطی
 انفیه دان را نیز بعد از چند روز بیکى از آشنایان خود اعطاء نموده .
 پایتخت کشور خویش را ترك و از راه روسیه با اروپا مسافرت میکند تا

۱ - رونوشت این سؤال و جواب که بخط پدر نگارنده در همان تاریخ

نوشته شده فعلاً در نزد نویسنده این سطور موجود است ،

اینکه ناصرالدین شاه در سومین مسافرت خود با ۱۳۰۶ هجری سید را در مونیخ پایتخت باویر آلمان ملاقات نموده از عزت و حرمت سید در آن دیار در شگفت مانده بسید میگوید تو در هر لباس باشی من ترا میشناسم چرا بکشور خویش نمیآئی که از وجودت استفاده نمایند - سید میگوید بلی ایرانیم و هر جا که باشم خود را خدمتگزار و خیرخواه پادشاه اسلام پناه و ملت اسلام میدانم و شکر میکنم که بعد از مدتها از خواب گران بیدار و بفکر اصلاح مملکت هیباشید .

خلاصه بعد از مذاکرات با اصرار و ابرام و بستن عهد و پیمان با خود ناصرالدین شاه سین حاضر شد که دو مرتبه بایران برگردد و اوقات گرانیهای خود را صرف اصلاحات و رفع اجحافات نماید، چون در آن موقع روابط سیاسی دولت شوروی با ایران بواسطه واگذاری امتیازات تأسیس بانک و راه آهن و امتیاز انحصار توتون و تنباکو بدولت انگلیس سخت تیره بود و برای رفع اختلاف دولت ایران و درباریان دچار اشکالاتی شده بودند خواستند از طرز فکر و سیاست و کاردانی سید در این باب استفاده نموده او را برای رفع اختلاف و حل و فصل این مشکل در نظر گرفته بمسکو فرستادند سید نیز این امر را قبول نموده به پترز بورگ رفت و در آنجا با رجال و سیاسیون شوروی تماس گرفته داخل مذاکره شد و باموفقیت در اواسط سال ۱۳۰۷ هجری وارد ضرابخانه تهران شده این نامه را از آنجا بناصرالدین شاه نوشت

(عرضه داشت بسده سنیه عالیہ علیہ حضرت شاهنشاه اسلام پناه)

(ایدالله بالعدل والانصاف)

(بعهد خود وفا نموده مطالب مرجوعه انجام یافته و اکنون بضرابخانه)

(وارد شده ام این است قبل از اینکه تشریف جویم و وارد شهر شوم اظهار)
 (میدارم، میدانم مغرضین دست از اغراض خود برنمیدارند و همه روزه)
 (سعایت خواهند نمود و شهریار هم در دفع شبهات و سعایت خائنین اقدام
 نخواهند فرمود و متعذر بعذر و در عهد خود استوار نخواهند ماند -)
 (چنانچه در عهد خود از روی حقیقت باقی و استوارید اجازه فرمائید)
 (وارد شده تشریف حاصل نمایم هرگاه این عهد و دعوت هم مثل دعوت)
 (سابق است از همین جا اذن معاودتم دهید که نه مغرضین اعاده سعایت)
 (نمایند و نه اعلیحضرت بخلاف عهد و میثاق در عالم مشهور شوند.)

(جمال الدین الحسینی)

جواب ناصر الدین شاه

(جناب آقای سید جمال الدین. از آمدن شما مسرور، زحمات شما)
 (را منظور و نهایت اعتقاد و اعتماد را بعهد و وطنخواهی شما دارم و نیز در)
 (عهد خود برقرار و باقی می باشم از هر جهت آسوده خاطر و وارد شوید، منزل)
 (در خانه جناب صدراعظم کرده همه روزه با ایشان بحضور ماننا مل گردید)
 ناصر الدین شاه

ثانیا سید بشاه چنین نوشته :

(بعد العنوان- از باقی بودن در عهد و مراحم ملو کانه نهایت متشکرم)
 (نزد صدراعظم منزل نخواهم کرد منزل متعدد دارم چون حاجی محمد حسن)
 (امین الضرب از دوستان من است و سابق هم آنجا منزل داشته ام میل)
 (دارم باز در همانجا باشم)
 جمال الدین الحسینی

جواب ناصر الدین شاه

جناب آقای سید جمال الدین. حال که میل دارید خانه حاجی محمد
 حسن منزل کنید بسیار خوب -
 شاه

سید باطمینان قول سلطان بطهران وارد و در عمارت حاجی محمد حسن امین‌الضرب که سابقاً نیز منزل داشت مسکن کرد طبقه فضلاء و روشنفکران و آزادیخواهان پروانه‌وار دور آن شمع هدایت را فرا گرفته از خرمن علم و معرفت آن سید بزرگوار استفاده و استفاضه مینمودند.

ناصرالدین شاه در موقعیکه سید را بحضور طلبیده باو میگوید کی شروع بکار خواهید کرد.

سید میگوید هر وقت این مار و عقربها را از اطراف خود پراکنده کردی آنوقت عاجز هم شروع بکار خواهم کرد.

سید که طالب اصلاحات اساسی و عدالت اجتماعی و مخالف سرسخت ظلم و استبداد بود و در مجالس و محافل علناً از اجحاف و استبداد تنقید میکرد، مردمان خائن و خود خواه و دشمنان سعادت و استقلال ایران و ایرانیان علم مخالف را بلند کرده محملها و پیرایه‌ها بر سخنان آن فیلسوف خیر خواه بسته باسعایت و تفتین بدستکاری میرزا علی اصغر خان صدراعظم روابط سید را با ناصرالدین شاه تیره و ذهن او را از سید مشوب و خاطرش را مشوش نمودند و بقدری نسبت باین مرد بزرگ و مصلح عالم اسلامی بدگوئی کرده و خبث طینت بخرج دادند که ناصرالدین شاه را وادار کردند که سید را از ایران اخراج نماید، از طرف دربار باو ابلاغ شد که چندی طهران را ترک و بیکی از اماکن مقدسه تشریف حاصل نماید.

سید این دفعه زیر بار این ناحسابی نرفته و تحمل این تحکم را نیاورده باشهامت و شجاعت اخلاقی که مخصوص خود او بوده بدون پروا بناصراحت لهجه جواب میدهد « من محکوم امر کسی نیستم که بمن بگویند بیا بیایم و چون بگویند برو بروم، تا سلطان را بنقض عهد در دنیا

مشهور نکنم از اینجا حرکت نخواهم کرد اکنون که زمستان و موقع مسافرت نیست همینکه هوا خوش شد هر جا میل داشتم میروم در خلال روزهایی که این مذاکرات فیما بین سید و دولتیان جریان داشته پدر نگارنده را که در این سفر نیز تا آخرین روزیکه او را از حضرت عبدالعظیم تبعید و آواره میکنند در حضورش بوده احضار و دستور میدهد کتابخانه او را که همراه داشته در یکی از اطاقهای منزل حاجی محمد حسن امین الضرب گذارده در آب آنرا بمهر خود مهور نماید و اثاث مسافرت خود را بوالد نگارنده میبخشد و والد راقم این سطور این اثاث را تا آخر عمر بسیار گرامی و متبرک میشمرد. خود سید نیز بعنوان گردش از منزل حاجی محمد حسن امین الضرب خارج شده به حضرت عبدالعظیم نقل مکان نموده مدت هفت ماه و اندی در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم ساکن بوده در آنجا نیز طرفداران وی و وطنخواهان در محضرش حضور بهم رسانیده از افکار و بیانات آن سید جلیل و علامه کبیر کسب فیض مینمایند.

سید در همان اوقات این نامه تاریخی را از حضرت عبدالعظیم بناصرالدین شاه نوشته است، از این مکتوب بطوریکه اطلاع حاصل است دو نسخه بیشتر موجود نیست که اصل آن نزد آقای معتضدالملک « نواده مرحوم قوامالدوله » است.

اصل نامه مرحوم سید جمال اسد آبادی بناصرالدین شاه قاجار بدست میرزا علی اصغر خان اتابیک افتاده معلوم نیست آنرا بنظر شاه رسانده است یا مانند سایر کارها نعل را وارو زده است.

پس از فوت اتابیک این نامه در بین اوراق منشی او پیدا شده و وراثت منشی مذکور آنرا به مسایه خود داده اند و بعداً دست بدست گشته به آقای

معتضدالملک رسیده، هنگامی که معتضدالملک حاکم شاهرود بوده
 به مرحوم تیمورتاش اطلاع دادند که چنین نامه‌ای نزد حاکم مزبور هست
 مرحوم تیمورتاش حاضر شد آنرا به مبلغی ممکن شود خریداری نماید
 ولی معتضدالملک متعذر بود که حتی مبلغ پنج هزار تومان هم دادند و راضی
 بفروش نشده است بنابراین قرار شد سوادى از آن نوشته شود، جوانی که
 مأمور استنساخ نامه بود دو نسخه سواد برای جناب د کتر غنی فرستاد
 ولی نسخه متعلق به مرحوم تیمورتاش مانند بسیاری چیزهای دیگر و
 غالب اسناد و مدارك زندگانش از بین رفت و این نسخه را از کلکسیون
 ذقیمت آقای د کتر غنی که مجموعه‌ای از نوشته‌های مشاهیر و بزرگان
 ایران میباشد بدست آورده‌ایم.

شرح مزبور که در اطراف نامه سید نوشته شده از شماره ۷ رستاخیز
 ایران نقل شده است.

رو نوشت نامه سید

عرضه داشت بسده سنیه عالیہ و عتبه رفیعہ سامیه اعلی حضرت
 شاهنشاه اسلام پناه ایدالله بالعدل و نصره بالحق و سید دولته بالحکمة و
 صانها بقدرته عن کید المختلسین و حفظها بقوة ارادة عن مکر الخائنین
 و خداع المنافقین واعز بعز الله کله الاسلام والمسلمین آمین
 در «مونیک» وقتی که از شرف و عدا احترامات و اجازه صاحبت موکب
 همایونی در زمره طرد بودم در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر
 اعظم چنان پسندید که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولابه (پارز
 بورغ) رفته پس از انجام آنها بایران بیایم اعلی حضرت شاهنشاه اقامه الله
 به دعامة المدين استحسن فرمودند در شب همان یوم الشرف پنج ساعت
 جناب وزیر اعظم باین عاجز مکالمه نمودند خلاصه اش آنکه اولاً دولت

روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست که ایشان را برجاس و نشانه
 سهام نمایند و از در معادات و معانیت بر آیند چونکه ایشان یعنی جناب
 وزیر اعظم مالك و صاحب ملك نیستند و رتق و فتق امور بقدرت ایشان نیست
 دیگر آنکه مسأله کارون و بانگ و معادن قبل از ارتقاء ایشان بر تبه وزارت
 عظمی انجام پذیرفته است نهایت این است که اجراء آن از سوء بخت در
 زمان وزارت ایشان شده است پس حین ورود پطرزبورغ باید در نزد وزارت
 روسیه ابراء ذمه و تبرئه ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده
 وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را درباره
 دولت روس مسجل کنم ثانیاً از این عاجز خواهم نمودند که به (مسیو کیرس)
 رئیس الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان (ویلنکالی) و
 (زینوویف) شفاها بگوییم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات
 حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق سهلی
 ارائه شود در ظرف چند روز مسأله کارون و بانگ و معادن را حل نموده
 به حالت سابقه اعاده نمایند این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیر اعظم را
 عین رضایت پادشاه و خیر ملت اسلام میدانستم به پطرزبورغ عود نمودم و چند
 نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم مشرب میدانستم چون ژنرال
 (ابروچف) در حربیه و ژنرال (دیختر) در وزارت دربار و ژنرال (ائنائیف)
 سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام (نودیکف) که از خواتین نافذ الکلمه
 و غالباً در مسائل سیاسیه که مابین روس و انگلیس است میکوشید با خود
 متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با مسیو (کیرس) و با مستشارهای ایشان
 ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمائیم اولاً
 در این سعی نمودم که باده و براهین سیاسیه و باعانت هم مشربهای خودم

ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آن است که علی‌الدوام
 با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجامله بر آید و سختگیری و مخاصمت
 ننماید و در ضمن همه وقت منج و سماح اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه را
 در اترك و اراضی تر کمانیه و جاهای دیگر خاطر نشان ایشان مینمودم چون
 دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان
 انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آنوقت مقاصد جناب
 وزیر اعظم را پیش نهاده گفتم وزیر اعظم بنفس خود در مونيك بمن گفتند
 بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب
 حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانك و معادن را حل نمایند
 و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار
 کنند و در تلوا این مطلب اینقدر که ممکن بود در تبرئه ذمه جناب وزیر
 اعظم و حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوباره
 هم این مطالب را از پترسبورغ بایشان نوشتم مسیو کیرس و مستشارهای
 ایشان پس از آنکه مکرراً از حسن مقاصد و نیات عزم جناب وزیر اعظم
 پرسیدند گفتند که ما باید در این مسأله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولاً
 مشورت کنیم و با امپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نمائیم بعد از آن
 اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسأله را نمود بشما شفاهاً
 خواهیم گفت که بنهج جواب بجناب وزیر اعظم برسانید البته اگر این
 مسأله بنهجی حل شود که موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران
 نگردد بهتر است، پس از چندین بار مشورت دو مسلك پلتيك یکی از برای
 خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده بمن گفتند که اگر جناب
 وزیر اعظم میخواهند ابواب خطرهای آینده را به بندند در جواب رسالت

این دو مسأله را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلتيك خود را بر آن دو مسأله معين قرار دهيم مسأله بخودی خود بلا غرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بتنهائی توانستم پس از اطلاع تام از مسأله سياسيه خفيه روس در مشرق زمین خدمتی بدولت اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خوشنود کرده باشم چون بتهران رسیدم خارج شهر توقف نموده بهجناب وزیر اعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاج محمد حسن امین الضرب را معين نمودند که در آنجا فرود آییم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار آنهم بعد از یکماه که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نوید های ملو کانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیر اعظم هیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترسبورغ چه واقع شد و جواب آن مسأله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیه خود را برای احوال پرسی فرستادم و عده ملاقات مفصل میدادند چون مدت طول کشید از کیفیت مسأله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیر اعظم استفسار نشده و سبب رهام نمیدانم، در وقتی که اجمال جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با همه محاجات و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در پترسبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاحظه بازی و اهانت و تحقیر و یا خود حيله سياسيه بمقصود کشف افکار طرف مقابل (کاش سؤال میشد و کشف میگردد) شمرده بسفارت خود در دار الخلافه طهران تلگراف نمودند که سید جمال الدین از طرف وزیر اعظم شفاها بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر

اعظم میخواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی با سفارت روس در طهران یا با سفارت ایران در پترسبورغ مکالمه نمایند و سید جمال الدین که بنهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نموداگر پس از این سخنی از این طرف بگوید مقبول نیست (لاحول ولا قوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده بر رجوع قهقرا بنقطه اولی برگشت (شگفت) عقد حل کرده را دوباره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه اینگونه حرکات را بخرد خداداد دیپلوماسی از هر کس بهتر میدانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسیین جهان بجای آنکه تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جوابهای ایشان را استماع نکردند (عرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال الدین نگفته بودم که بوزارت روس تبلیغ نمایند) ولی ایشان را به پترسبورغ نفرستادم (انا الله و انا الیه راجعون) اینک لعب معکوس، اینک فکر عقیم، اینک نتیجه فاسده، با این مسلك چگونه توان راه خطارا بست و از مهالك دوری جست (بلا سبب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفر کردن، خداوند تعالی مگر بقدرت کامله خود ما را از آثار و خیمه این حرکات حفظ کند...) و اعجب از این واقعه این است پس از آنکه وعده احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم حاج محمد حسن امین الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی این است که این عاجز تهران را ترك نموده مجاور شهر قم بشوم هر چه در خبایای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم - آیا بجهت آن بود که دولت روس را بپراهین و وسائط دعوت بمسلك و مواده دولت ایران نموده - یا برای آنست که بخواهش

وزیر اعظم به پطرسبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم - یا بدین جهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود بقوة کدو جد بدست آوردم - اگرچه بر مجرب ندامت رواست آنچه بیاداش مهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود که دگر خیال ایران را نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمردم خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع دیگر این چه نقش است که باز ژاژخایان کوازه پسند بالله تعالی کم اگر خدا نخواسته ظهورات مرا از مسلك خیرخواهی منحرف و منحرف کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این میدارد که ذهن و قیاد نقاد اعلی حضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود و اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق وینصرکم بالحکمة و یشددولتکم بقدرته و یحرسه عن کید الخائنین آمین «العاجز جمال الدین الحسینی» از مندرجات این نامه تاریخی که قدرت قلمی و سیاسی و حسن نیت این راد مرد بلند همت را نسبت به ایران و ایرانیان روشن میکند و حاوی بسی نکات دقیقه است معلوم نیست صدر اعظم وقت این نامه را بنظر ناصرالدینشاه رسانیده یا مانند سایر چیزها آنرا هم برای حفظ جامه و مقام خود مکتوم و کان لم یکن پنداشته .

تبعید سید از طهران

چون عده‌ای از مردمان صالح و پاکدامن و شخصیت‌های وطن پرست و اصلاح طلب در حضرت عبدالعظیم هم گردسید جمع آمده و با او مراد و داشته‌ها را گفتند و کشور در آنجا هم دست از جان این سید عالی نسب برداشته آنقدر تفتین کرده و حیل‌های شیطانی بکار بردند تا وسائل تبعید او را فراهم آوردند.

در ماه شعبان ۱۳۰۸ هجری و اواسط زمستان با شدت سرما و برودت هوا آقا بالاخان سردار را با پانصد نفر از سربازان غلاظ و شداد و خدانشناس دوره استبداد کبیر مأموریت دادند که سید را اخراج و در مرز تحویل مرزبانان بین‌النهرین بدهند، مأمورین بدون مراعات حفظ شئون اسلام وارد زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم گشته غفلة بمنزل سید هجوم آورده پس از نهب اموال و اثاث منزل در حالتیکه سید با ضعف مزاج در بستر بیماری افتاده آن ذریه رسول را با اهانتی که فوق آن متصور نیست و با فجایعی که جگرهای اهل ایمان را میگدازد و پاره مینماید روی برف و گل کشان کشان تاج‌ها و باغ سراج‌الملک برده و برای خاموش کردن هیجان و احساسات عمومی بآن شیعه فطری و مروج حقیقی دین پاک محمدی صلی الله علیه و آله نسبت یابیگری با و پیروان او دادند و آن علیل بیمار را مانند جد کبارش سوار

یا بوی مفلوکی نموده پاهایش را مانند یکنفر مقصر از زیر شکم آن بسته
 بملاحظه اینکه مبادا در همدان واسد آباد از آنان جلو گیری بعمل آید
 از راه پرسوج بسرحد بین النهرین حرکت میدهند، بناب سفارش و اقدامات
 دوستان سیدوالی کرمانشاهان (مرحوم زین العابدین قرا گوزلو همدانی
 امیرافخم) ده روز از اوهماننداری نموده و جهی از طرف پیروان و آشنایان
 سید بمامورین داده میشود که در بین راه نسبت باو بدرفتاری نکنند ولی
 باین وصف از ملاقات اشخاص ممنوع بوده، از کرمانشاه او را حرکت
 داده در مرز بدست مرز داران بین النهرین میسپارند، در بغداد تحت نظر
 مامورین بابعالی قرار گرفته از مر او ده و ملاقاتش با علماء و آشنایان ممانعت
 و جلو گیری مینمودند تا بوسائلی چند اجازه دادند به بصره برود، سید با
 اینکه قبلا قوی بنیه و تندرست بود بواسطه رنج و آسیبی که در این سفر
 متحمل شده ضعیف المزاج گردیده در بصره مدتی مشغول مداوا و معالجه
 خود گردیده همینکه بهبودی حاصل نمود نامه معروف و تاریخی خود را
 که در ذیل ملاحظه خواهند نمود و از حیث فصاحت و بلاغت و عبارت
 خطب فصحا و بلغاء صدر اسلام را بیاد می آورد بآیت الله مرحوم حاج میرزا
 حسن شیرازی اعلی الله مقامه و سایر مراجع تقلید و علماء اعلام رحمة الله
 علیهم نوشت که در نتیجه منجر بتحریم تنباکو گردید،

فاده تاريخى سيد جمال الدين اسد آبادى

بمرحوم حاج ميرزا حسن شیرازى اعلى الله مقامه از بصره بسامره
بسم الله الرحمن الرحيم حقاً اقول ، ان هذا الكتاب خطاب الى
روح الشريعة المحمدية اينما وجدت ، وحيثما حلت ، وضراعة تعرضها
الامة الى نفوس زاكية تحققت بها ، وقامت بواجب شئونها ، كيفما نشأت ،
وفى اى قطر نبغت ، الا وهم العلماء فاحببت عرضه على الكل وان كان عنوانه
خاصا .

حبر الامة بارقة انوار الائمة ، دعامة عرش الدين ، واللسان الناطق
عن الشرع المبين جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازى صان الله به
حوزة الاسلام ورد كيد الزنادقة اللئام لقد حضك الله بالنيابة العظمى ، عن -
الحجة الكبرى واختارك من العصاة الحققة وجعل بيدك ازمة سياسة الامة
بالشريعة الغراء وحراسة حقوقها بها وصيانة قلوبها عن الزيغ والارتياب
فيها واحال اليك من بين الانام (وانت وارث الانبياء) مهام امور تسعد بها الامة
فى دارها الدنيا وتحضى بالعقبى ووضع لك اريكة الرياسة العامة على الافئدة
والنهى اقامة لدعامة العدل واثارة لمجحة الهدى وكتب عليك بما اولاك
من السيادة على خلقه حفظ الحوزة والذود عنها والشهادة دونها على سنن
من مضى وان الامة قاصيها ودانيها وحاضرها وباديها ووضعها وعاليها قد

اذعنت لك بهذه الرياسة السامية الربانية جاثية على الركب خارة على الادقان
تطمح نفوسها اليك في كل حادثة تعروها تطل بصائرهما عليك في كل مصيبة



نابغه شهير سيد جمال الدين اسد آبادی در طهران

تمسها وهي ترى ان خيرها وسعدها منك وان فوزها ونجاتها بك وان امنها
وامانيتها فيك .

فاذا لمح منك غض طرف ، ادنيت بجانبك لحظة ، وامهنتها وشانها
لمحة ، ارتجفت افئدتها ، واختلت مشاعرها ، وان تكثت عقائدها ، وان
هدمت دعائم ايمانها ، نعم لا برهان للمعامه فيما دانوا ، الاستقامة الخاصه
فيما امروا ، فان وهن هولاء في فريضته اوتعد بهم الضعف عن اناطة منكر ،
لاعتور اولئك الظنون والاهام ونكص كل على عقبه مارقاً من الدين القويم ،
حائداً عن الصراط المستقيم .

وبعد هذا وذاك وذلك اقول ان الامة الايرانية بمادهمها من عراقيل
الحوادث التي اذنت باستيلاء الضلال على بيت الدين وتطاول الاجانب على
حقوق المسلمين ، ووجوم الحججة الحق اياك اعنى عن القيام بنصرها وهو
حامل الامانة والمسئول عنها يوم القيامة قد طارت نفوسها شعاعاً وطاشت
عقولها وتاهت افكارها ووقفت الحيرة (وهي بين انكار واذعان وجحود و
ايقان) لانهتدى وهامت في بيداء الهواجس في عتمة الوسوس ، ضالة عن
رشدتها لاتجد اليه دليلاً واخذ القنوط بمجامع قلوبها وسد دورنها ابواب
رجائها ، وكادت ان تختاراً يأساً منها الضلالة على الهدى ، وتعرض عن
محجة الحق وتتبع الهوى ، وان آحاد الامة لا يزالون يتسائلون شاخصة ابصارهم
عن اسباب قضت على حجة الاسلام (اياك اعنى) بالسيات والسكوت ، وحتم
عليه ان يطوى الكشح عن اقامة الدين على اساطينه ، واضطره الى ترك الشريعة
واهلها ، الى ايدى زنادقة يلعبون بها كيفما يريدون ويحكمون فيها بما
يشاءون ، حتى ان جماعة من الضعفاء زعموا ان قد كذبوا وظنوا في الحججة
ظن السوء وحسبوا الامر احبولة الحاذق ، واسطورة المدق ، وذلك لانهاترى

(وهو الواقع) ان لك الكلمة الجامعة ، والحجة الساطعة ، وان امرك في الكل نافذ ، وليس لحكمك في الامة منابذ ، وانك لو اردت تجمع آحاد الامة بكلمة منك (وهي كلمة تنشيق من لسان الحق الى صدور اهلها) فترهب بها عدو الله وعدوهم ، وتكف عنهم شر الزنادقة ، وتزيح ما حاق بهم من العنت والشفاء وتنشلهم من ضنك العيش الى ما هوا رغدوا هني ، فيصير الدين باهله منيعاً حريزاً ، والاسلام بحجة رفيع المقام عزيزاً .

هذا هو الحق انك رأس العصابة الحققة، وانك لروح السارى في آحاد الامة فلا يقوم لهم قائم الا بك ولا تجتمع كلمتهم الا عليك ، لو قمت بالحق نهضوا جميعاً ولهم الكلمة العليا ، ولو قعدت تشبطوا وصارت كلمتهم هي السفلى واربما كان هذا السير والدوران حيثما غض حبر الامة طرفه عن شئونهم ، وتركهم هملاً بالاراع ، وهم جابلاً رادع ، يقيم لهم عذراً فيما ارتابوا ، خصوصاً لما راوا ان حجة الاسلام قد وني فيما طبقت الامة خاصتها وعامتها على وجوبه ، واجمعت على خطر الاتقاء فيه ، خشية لغويته ، الا وهو حفظ حوزة الاسلام الذي به بعد الصيت وحسن الذكر والشرف الدائم والسعادة التامة ، ومن يكون اليق بهذه واحرى بها ممن اصطفاء الله في القرن الرابع عشر ، وجعله برهاناً لدينه ، وحجة على البشر .

ايها الحبر الاعظم، ان الملك قد وهنت سريره، فسألت سيرته، وضعفت مشاعره فقبحت سريره وعجز عن سياسته البلاد ، وادارة مصالح العباد ، فجعل زمام الامور كليها وجزئها بيد زنديق اثيم ، غشوم ثم بعد ذلك زعيم، يسب الانبياء في المحاضر جهراً، ولا يذعن لشريعة الله امراً، ولا يرى لرؤساء الدين وقراً ، يشتم العلماء ، ويقذف الاتقياء ، ويهين السادة الكرام، ويعامل الوعاظ

معاملة اللئام ، وانه بعد رجوعه من البلاد الافرنجية قد خلع العذار، وتجاهر
بشرب العقار ، و موالة الكفار ، ومعاداة الابرار ، هذه هي افعاله الخاصة
فى نفسه ، ثم انه باع الجزء الاعظم من البلاد الايرانية ومنافعها لاعداء الدين
المعادن ، والسبل الموصلة اليها ، والطرق الجامعة بينها وبين تخوم البلاد ،
والخانات التى تبنى على جوانب تلك المسالك الشاسعة التى تتشعب الى
جميع ارجاء المملكة وما يحيط بها من البساتين والحقول، نهر الكارون
والفنادق التى تنشأ على صفتيه الى المنبع وما يستتبعها من الخبائن والمروج
والجادة من الاهواز الى طهران وما على اطرافها من العمارات والفنادق
والبساتين والحقول ، والتنباك وما يتبعه من المراكز ومحلات الحرث و
بيوت المستحفظين والحمامين والبائعين انى وجد وحيث نبت ، وحكر العنب
الخمور وما تستلزمه من الحوانيت والمعامل والمصانع فى جميع اقطار البلاد
والصابون والشمع والسكر ولوازمها من المعامل ، والبانك (١) وما ادراك
ما للبانك هو اعطاء زمام الاله الى كلية بيد عدو الاسلام و استرقاقه لهم و
استملاكه اياهم وتسليمهم له بالرياسة والسلطان ، ثم ان الخائن البليد اراد
ان يرضى العامة بواهى برهانه فحقيق قائلاً ان هذه معاهدات زمانية. ومقاولات
وقتيّة لا تطول مدتها ازيد من مائة سنة ، يا لله من هذا البرهان الذى سؤله
خرق الخائنين ، و عرض الجزء الباقي على الدولة الروسية حقاً لسكوتها
(لوسكتت) مرداب رشت ونهر الطبرستان والجادة من انزلى الى الخراسان
وما يتعلق بها من الدور والفنادق والحقول .. ولكن دولة الروسية شملت
بانفها واعرضت عن قبول تلك الهدية ، وهى عازمة على استملاك الخراسان
والاستيلاء على آذربايجان ومازندران ان لم تنحل هذه المعاهدات ولم

١- دراصل بنك بدون الف بوده است .

تنفسخ هذه المقاولات القاضيه على تسليم المملكة تماماً بيد ذاك العدو الاله،
هذه النتيجة الاولى لسياسته هذه الاخرق.

وبالجملة ان هذا المجرم قد عرض اقطاع البلاد الايرانية على دول بيع
المزاد، وانه يبيع ممالك الاسلام و دور محمد وآله عليهم الصلوة والسلام
للاجانِب ولكنه لخسة طبعه ودنائة فطرته لا يبيعها الا بقيمة زهيدة و دراهم
معدودة (نعم هكذا يكون اذا امتزجت اللئامة والترو الشره بالخيانة والسفه).
وانك ايها الحجّة ان لم تقم بناصر هذه الامة ولم تجمع كلمتها ولم تنزعها بقوة
الشرع من يد هذا الاثيم لاصحبت حوزة الاسلام تحت سلطة الاجانب (يحكمون
فيها بما يشاؤون ويفعلون ما يريدون) واذا افاتتك هذه الفرصة ايها الحبر ووقع
الامر وانت حتى لما بقيت ذكر أجميلاً بعدك في صحيفة العالم واوراق التواريخ
... و انت تعلم ان علماء الايران كافة والعامّة بما جمعهم ينتظرون منك
(وقد خرجت صدورهم وضائق قلوبهم) كلمة واحدة ويرون سعادتهم بها ونجاتهم
فيها ... ومن خصه الله بقوة كهذه كيف يسوغ له ان يفرط فيها ويتر كها سدى ، -
ثم اقول للحجّة قول خير بصير ان الدولة العثمانية تبجح بنهضتك على هذا الامر و
تساعدك عليه لانها تعلم ان مداخله الافرنج في الاقطار الايرانية والاستيلاء عليها
تجلب الضرر الى بلادها لامحالة وان وزراء الايران و امراءها كلهم يتبهجون
بكلمه تنبص بها في هذا الشأن لانهم باجمعهم يعافون هذا المستحدثات طبعاً ،
ويسخطون من هذا المقاولات جبلة، ويجدون بنهضتك مجالاً لابطالها، وفرصة
الكف شر الشره الذي رضى بها وقضى عليها، ثم ان العلماء وان كان كل صدع بالحق
وجبه هذا الاخرق الخائن بسوء اعماله ولكن ردعهم للزور وجرهم عن الجناية
ونهرهم المجرمين ما قرت لسلسلة المعدات قرارا ولا جمعتها وحادّة المقصد في
زمان واحد، وهو لاء لتمامهم في مدارج العلوم وتشاكلهم في الرياسته وتساويهم

فى الرتب غالباً عند العامة لا ينجذب بعضهم الى بعض ولا يصير احدهم منهم لصقاً بالآخر ولا يقع بينهم تأثير الجذب و تاتر الانجذاب حتى يتحقق هيئة وحدانية وقوة جامعة يمكن بهادفع الشر وصيانة الحوزة ، كل يدور على محورة ، وكل يردع الزور وهو فى مركزه (هذا هو سبب الضعف عن المقاومة و هذا هو سبب قوة المنكر والبغى) وانت و حدك ايها الحجة بما اوتيت من الدرجة السامية والمنزلة الرفيعة علة فعالة فى نفوسهم ، وقوة جامعة لقلوبهم و بك تنضم القوى المتفرقة الشاردة ، و تلتئم القدر المتشعبة الشاذة ، و ان كلمة منك تاتى بوحدانية تامة بحق ان تدفع الشر المحقق بالبلاد ، و تحفظ حوزة الدين و تصون بيضة الاسلام... فالكل منك وبك و اليك ... وانت المسئول عن الكل عند الله و عند الناس .

ثم اقول ان العلماء والصالحاء فى دفاعهم لرادى عن الدين وحوزته و قد قاسوا من ذاك العتل شداً ما سبق منذ قرون لهامثيل ، و تحملوا الصيانة بالاد المسلمين عن الضياع و حفظ حقوقهم عن التلف كل هو ان و كل صغار و كل فضيحة - ولا شك ان حبر الامم قد سمع ما فعله ادلاء الكفر و اعوان الشرك بالعالم الفاضل الصالح الواعظ الحاج الملا فيض الله الدربندى و ستسمع قريباً ما صنعه الجفافة الطغاة بالعالم المجتهد التقى البار الحاج السيد على اكبر الشيرازى و ستحيط علماً بما فعله بحمالة الملة والامة من قتل و ضرب و كى و حبس و من جملتهم الشاب الصالح الميرزا محمد رضا الكرمانى الذى قتله ذلك المرتد فى الحبس والفاضل الكامل البار حاج سياح والفاضل الاديب الميرزا فروغى والارباب النجيب الميرزا محمد علي خان والفاضل المتقن اعتماد السلطنة وغيرهم . و اما قصتى ، وما فعله ذلك الكتود الظالم معى ، فمما يفتت اكباد اهل الايمان ، ويقطع قلوب ذوالايقان ، ويقضى بالدهشة على اهل الكفر و عباد

الاوثان، ان ذاك اللئيم امر بسجني وانا متحصن بحضرة عبد العظيم (ع) في شدة
 المرض على الثلج الى دار الحكومة بهوان وصغار وفضيحة لا يمكن ان يتصور
 دو نهافي الشناعة (هذا كله بعد النهب و الغارة) (انالله و انا اليه راجعون)
 ثم حملني زبانية الاوغاد وانا مريض على بردون مسلسل في فصل الشتاء
 و تراكم الثلوج والرياح الزمهريري و ساقطني حجفله من الفرسان الى خانقين
 و صحتني جمع من الشرط ... ولقد كانت الوالى من قبل والتمس منه ان يبعدني
 الى البصرة علما منه انه لو تركني و نفسي لايتك ايها الحبر و تثبت لك شأنه
 الامة و شرحت ما حاق ببلاد الاسلام من شر هذا الزنديق، و دعوتك ايها الحجة
 الى عون الدين و حملتك على اغائة المسلمين ... و كان على يقين اني لو اجتمعت
 بك لايمكنه ان يبقى على دست وزارته المؤسسة على خراب البلاد و هلاك
 العباد، و اعلاء كلمه الكفر ... و مما زاده لوء ما على لومه و دنائة على دنائته
 انه دفع الثورة العامة و تسكين الهياج الناس نسب تلك العصاية التي ساقطها غيره
 الدين و حمية الوطن الى المدافعة عن حوزة الاسلام، و حقوق الاهالي (بقدر
 الطاقة و الامكان) الى الطائفة البائية .. كما اشاع بين الناس اولا (قطع لسانه)
 اني كنت غير مختون (و الاسلاما) ما هذا الضعف، ما هذا الوهن، كيف امكن
 ان صعلوكا ذى النسب، و و غداً خسيس الحسب، قدر ان يبيع المسلمين و بلادهم
 بثمان بنخس دراهم معدودة و يزدرى بالعلماء و بهين السلالة المصطفوية و
 يبهت السادة الامر تضويه البهتان العظيم، و لا يد قدرة نستاصل هذا الجذر الخبيث
 شفاء لغيظ المؤمنين، و انتقاماً لآل سيد المرسلين عليه و آله الصلوة و السلام -
 ثم لما رايت نفسي بعيداً عن تلك الحضرة العاليه امسكت عن بث الشكوى ..
 و لما قدم العالم المجتهد القدوة الحاج سيد علي اكبر الى البصرة طلب مني ان
 اكتب الى الحبر الاعظم كتاباً بآبث فيه هذا الغوائل و الحوادث و الكوارث فبادرت

اليه امثالاً، وعلمت ان الله تعالى سيحدث بيدك امراً، والسلام عليكم ورحمة الله
وبركاته (جمال الدين الحسيني)

ترجمه نامه فوق

حق را بگویم، من دوست داشتم این نامه را (اگرچه بنام شخص خاصی
عنوان شده است) بهمه دانشمندان تقدیم کنم چون دانشمندان در هر نقطه‌ای
طلوع نموده و بهر نحوی که رشد کرده و هر کجا یافت شوند، جانی
هستند که در پیکر دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم دمیده شده است - این نامه درخواست
عاجزانه ملت اسلام است که به پیشگاه زمامداران عظیم الشأن خود نفوس
پاکیزه‌ای که زمام ملت را در کف گرفته‌اند تقدیم میدارد - پیشوای دین
پرتو درخشان انوار ائمه، پایه تخت دیانت، زبان گویای شریعت، جناب
حاج میرزا حسن شیرازی، خدا قلم و اسلام را باو محفوظ بدارد و نقشه شوم
کفار پست فطرت را بواسطه وجود او بهم زند - خدا نیابت امام زمان
را بتو اختصاص داده و از میان طایفه شیعه ترا برگزیده و زمام ملت را از
طریق ریاست دینی بدستت داده و حفظ حقوق ملت را بتو واگذارده و بر
طرف ساختن شك و شبهه را از دل‌های مردم جزء وظایف تو قرار داده - چون
تو وارث پیغمبرانی، سر رشته کارهایی را بدست سپرده که سعادت این جهان
و دستگیری آن جهان بدان وابسته است -

خدا کرسی ریاست ترا در دل‌ها و خرده‌های مردم نصب کرده تا بوسیله
آن ستون عدل محکم شود و راه راست روشن گردد و در مقابل این
بزرگی، که بتو ارزانی داشته، حفظ دین و مدافعه از جهان اسلامی را نیز
در عهده ات نهاده است، تا آنجا که بر روش پیشینیان بفیض شهادت نائل شوی،
ملت اسلام، پست و بلند، شهری و بیابانی، دارا و ندار، باین عظمت خدائی
اقرار نموده و در مقابل این بزرگی زانو بزمین زده سر تعظیم خم میکند،

ملت اسلام در هر پیش آمدی بتو متوجه شده و در هر مصیبتی چشمش را بتو دوخته ، سعادت و خوشبختی ، رستگاری و رهائی خود را در دست تو میداند ، آرزوهایش بتو بسته است ، و آرامشش توئی ، با این حال اگر (برای مدتی که از يك چشم بهمزدن بیشتر نبوده و از گردش بيك پهلو تجاوز نکند) ملت را بحال خود گذاشته و بآنها توجه نداشته باشی افکارشان پریشان میشود و دلپاشان از بیم بلرزه در میآید و پایه ایمانشان سست میگردد ، چرا ، چون توده نادان در معتقدات خود جز استقامت و ثبات قدمی که طبقه دانا در عقایدش نشان میدهد دلیلی ندارد هر گاه طبقه علماء در انجام وظیفه ای که بر عهده دارند سستی کنند (یادر نهی از منکر کوتاهی نمایند ، توده عامی دچار تردید و بدگمانی شده و هر کسی از دین بیرون رفته و بعقائد اولیه خود بر میگردد و از راه راست منحرف میشود پس از این مقدمات متذکر میشوم که ، ملت ایران با همه مشکلات سخت که دامنگیرش گشته ، مشکلاتی که سبب شده است کفار بر کشور اسلامی دست یافته و بیگانگان بحقوق مسلمانان دست بیاندازند و با اینحال ترا ساکت دیده و می بینند ، بامسئولیت بزرگی که در عهده داری) بیاری آنها بر نمیخیزی ، از خرد بیگانه شده و مشاعرش را از دست داده و در سر دوراهی شك و یقین ، انکار و قبول مانده نمیداند چه بکند و راهش از کدام سمت است ، مانند مسافری که در شب تاریك خط سیر خود را گم کرده گاهی از چپ و گاهی از راست میرود - در وادی پهناور خیالات گوناگون متحیر مانده ، چنان دچار یأس و نومیدی شده و چنان راه چاره برویش بسته است که نزدیک است گمراهی را بر رستگاری ترجیح دهد و از شاهراه سعادت منحرف شده اسیر هوا و هوس گردد ، ایرانیان همگی

مات و مبهوت مانده، از هم میپرسند چرا حضرت حجة الاسلام در مقابل این حوادث سکوت نموده، کدام پیش آمد ایشان را از یاری دین باز داشته، چرا از انجام وظیفه، پهلو تپی میکنند، چه شده که دین و اهل دین را از نظر انداخته و آنها را زیر دست کفار رها نموده تا هر طور که دلخواهشان هست با آنها بازی کنند و بهر چه میخواهند فرمان دهند، - برخی مردم سست عقیده در باره شما نیز بدگمان شده، خیال میکنند هر چه، با آنها گفته اند دروغ بوده و دین، افسانه های بهم آمیخته و دام گسترده ایست که مردم دانا بوسیله آن نادان را صید میکنند، چرا، چون آنها می بینند (و همین است) همه مردم در برابر تو تسلیم اند، همه. فرمان بردارت هستند، امر تو در جامعه مسلمانان نافذ است، هیچکس در مقابل حکمت گردن فرازی نمیکند، اگر بخواهی، میتوانی با يك کلمه (کلمه ای که از دل مرد حقیقت بیرون آمده و بر سینه اهل حقیقت می نشیند) افراد پراکنده را جمع کنی و با متفق ساختن آنها دشمن خدا و دشمن مسلمانان را بترسانی و شر کفار را از سرشان بر طرف نمائی، این رنج و مشقتی را که دامن گیرشان شده است از آنها دور کنی، از این زندگانی سخت نجاتشان داده بزندگان گوارا و دل پذیری نائل سازی، تا دین در نظر اهل دین بزرگوار و ارجمند جلوه نموده و اسلام با داشتن چنین پیشوائی در دیده ملت محبوب گشته و مقام شامخی داشته باشد -

حق را باید گفت، تورئیس فرقه شیعه هستی، تو مثل جان در تن همه مسلمانان دمیده ای، هیچکس جز در پناه تو نمیتواند برای نجات ملت برخیزد و آنها نیز بغیر از تو اطمینان ندارند، اگر برای گرفتن حق قیام کنی، همه به پشتیبانی تو برخاسته، آنگاه افتخار و سربلندی نصیبشان خواهد

شد؛ ولی اگر بجای خود بنشینى مسلمانان هم متوقف شده و زیر دست
میشوند. ممکن است وقتى کار باینصورت بماند و مسلمانان رئیس خود
را خاموش دیده و به بینند وى آنها را چون گله بدون شبان و حیوان بى سر
پرست رها کرده این خاموشى را برای خود عذرى پندارند؛ بخصوص
وقتى مشاهده میکنند که رئیس مذهب در يك اقدامى که همه مسلمانان آنرا
واجب دانسته و خطر حتمى در پرهیزش میدانند سستى مینماید (حفظ دین،
دینى که آوازۀ آن تا دورترین نقاط رفته و نام نیکش بگوش همه رسیده).
آیا چه کسى برای این کار سزاوارتر از مردى است که خدا در قرن چهاردهم
از میان همه او را انتخاب کرده و برهان دین، و حجت بر مردمان قرار
داده - پیشواى بزرگ، پادشاه ایران سست عنصر و بدسیرت گشته، مشاعرش
ضعیف شده، بد رفتارى را پیش گرفته، خودش از اداره کشور و حفظ
منافع عمومى عاجز است، لذا زمام کار را بدست مرد پلید بد کردار پستى
داده که در مجمع عمومى به پیغمبران بد مىگوید، بمردم پرهیز کار تهمت
میزند، بسادات بزرگوار توهین مینماید، با وعظ مثل مردم پست
رفتار میکند. از اروپا برگشته، پرده شرم را پاره کرده و خودسرى را
پیش گرفته بى پرده باده گسارى مینماید، با کفار دوستى میورزد، بامردم
نیکو کار دشمنى میکند، اینکارهاى خصوصى اوست، اما آنچه بزیان
مسلمانان انجام داده این است که قسمت عمده کشور و درآمد آنرا بدشمنان
دین فروخته که بتفصیل عبارت است از:

۱ - کانها و راهبائی که بکانها منتهى میشود و هم چنین خطوطى که

از معادن بنقاط مهمه کشور متصل است.

۲ - کاروانسراهاىیکه در اطراف خطوط شوسه بنا میشود (در تمام

کشور) بانضمام مزارع و باغستانهایی که در اطراف این راهها واقع است.
۳ - رود کارون و مسافر خانه هائیکه در دو طرف این رود (تامنتهی
الیه آن) ساخته میشود و همچنین مراتعی که تابع این رود خانه است.
۴ - راه از اهواز تا تهران آنچه از ساختمانها و مسافر خانه ها و
باغستانها و مزارع در اطراف آن واقع است

۵ - تنباکو و آنچه لازمه این محصول است (از مراکز، کشتزارها،
خانه های نگاهبانان و متصدیان حمل و نقل و فروشندوها، هر کجا
واقع شده و هر جا ساخته شود.

۶ - جمع آوری انگور بمنظور ساختن شراب و هر چه از دکان
و کارخانه لازم دارد (در تمام کشور)

۷ - صابون، شمع و شکر و کارخانه هائیکه لازمه آنهاست.

۸ - بانك (چه میدانی بانك چیست) بانك عبارت از اینست كه
زمام ملت را یکجا بدست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها
نموده و سلطنت و آقائی كفار را بر آنها بپذیرند.

آنوقت این خائن احمق برای اینکه ملت را راضی نماید دلیل پوچی
برای کردار زشت خود اقامه کرده و میگوید اینها معاهده موقتی است
كه مدتش از صد سال تجاوز نخواهد كرد - چه برهانی برای رسوائی
خیانت كاران از این بهتر.

نصف دیگر مملكت را هم بعنوان حق السكوت بدولت روسیه داده
(اگر ساكت شود) آنها عبارت است از: ۱ - مرداب رشت و راه انزلی
تا خراسان و آنچه از خانه ها و مسافر خانه ها و باغستانها تابع این راه است
ولی دولت روسیه بدماغش خورده و این هدیه را نپذیرفته، او در صدد

است اگر این معاهده‌ئی که بتسلیم کشور منتهی میشود بهم نـخورد،
خراسان را مستعمره خود کرده و بر آذربایجان و مازندران نیز دست
بیاندازد، این اولین نتیجه ایست که بریاست این احمق مترتب میشود.
خلاصه این مرد تبه کار کشور ایران را اینطور بمزایده گذاشته و خانه های
محمد صلی الله علیه و آله و ممالک اسلامی را باجنبی میفروشد ولی از پست فطرتی
و فرومایگی که دارد بقیمت کم و وجه اندک حاضر بفروش میشود. بـله
وقتی پست فطرتی و حرص باخست و دیوانگی آمیخته شود چنین خواهد
شد. تو ای پیشوای دین، اگر بکمک ملت برنـخیزی و آنها را جمع
نکنی و کشور را با قدرت خود از چنگ این گناهکار بیرون نیآوری، طرلی
نخواهد کشید که مملکت اسلامی زیر اقتدار بیگانگان درمیآید. آنوقت
است که هر چه میخواهند میکنند و هر حکمی دلشان خواست میدهند
اگر این فرصت از دست برود و این معاهده‌ها در حیات تو صورت بگیرد
در صفحه روزگار و صفحات تاریخ نام نیکی نخواهی داشت، تو میدانی
علمای ایران هم سینه هایشان تنگ شده و منتظر شنیدن يك کلمه از تو
هستند (کلمه ای که سعادت و نجاتشان در آن می باشد) چطور جایز است
کسی که خدا این قدرت را باوداده کشور و ملت را باین حال بگذارد. باز
بنام یکنفر مطلع بحجة الاسلام میگویم -

دولت عثمانی هم از قیام تو خوشحال شده و در مبارزه با این تبه کار
بتو کمک خواهد کرد، زیرا دولت عثمانی میداند مداخله فرنگیان در
نقاط ایران و نفوذشان در این کشور بزیان کشور او نیز خواهد بود. از
طرفی وزراء، فرماندهان ایرانی هم با این نهضت موافق بوده و
خوشحال اند زیرا طبعاً آنها نیز از این مقاولانی که جدیداً بناست صورت

بگیرد ناراضی هستند - با نهضت توفرصتی خواهند یافت که این مقاوله‌ها را بهم بزنند، علماء اگرچه از رفتار این مرد احمق خائن بشدت انتقاد کرده اند ولی طوری نیست که بتوانند در يك آن مقاصد خود را یکی کنند چون اینها از حیث پایة علمی و ریاست و وجهه بین مردم در يك درجه هستند - حاضر نمیشوند بعضی با بعض دیگر پیوسته و باهم هم آهنگ شوند تا يك اتحاد حقیقی و قدرت اجتماعی که بتواند دفع ضرر دشمن را نموده و کشور را حفظ نماید تولید گردد - هر کس بمحور خودش میچرخد و بتنهائی باهم مبارزه میکنند، این تشّت آراء علت اصلی عدم قدرت بر مقاومت و موجب پیشرفت کارهای نامشروع میباشد - ولی تو نظر بتوانائی و نفوذ کلمه‌ای که داری در همه آنها مؤثر خواهی بود، دل‌های پراکنده آنها را متحد خواهی کرد ، این اختلاف کلمه‌ها را از میان بر میداری و بواسطه توقدرتهای اندك اندك جمع خواهد شد، يك کلمه توسط ایجاد وحدتی میشود که این بلاهای محیط کشور را برطرف سازد و دین اسلام را حفظ نموده جامعه دینی را نگاه‌دارد ، پس همه باتواست و تو نزد خدا و مردم مسؤل خواهی بود . -

باز میگویم علماء و پرهیزکاران در نتیجه دفاع منفردی که از دین نمودند ، از این مرد سرکش سختیهائی کشیدند که در تاریخ نظیر ندارد چون میخواستند بلاد مسلمین را از شر اجانب حفظ کنند ، هر گونه تحقیر و رسوائی را متحمل شدند .

مسالماً پیشوای مذهب از رفتار زشتی که جاسوسان کفر و یاران مشرکین با دانشمند پرهیزکار و اعظ حاجی ملا فیض الله دربندی نموده‌اند مطلع است و قریباً هم از بد رفتاری که نسبت بدانشمند مجتهد و نیکوکار

حاجی سید علی اکبر شیرازی مرتکب شده‌اند مطلع میشوی ، همچنین
از كتك و حبس و كشتار پیشوایان ملت آگاه خواهی شد که از جمله
آنها جوان پاکدامن میرزا محمد رضای کرمانی است و این مرد خارج
از دین او را در زندان تاپای مرگ برد - و از جمله آنها فاضل ارجمند
حاجی سیاح و میرزا فروغی و میرزا محمد علیخان و فاضل قانون گزار
اعتماد السلطنه میباشد .

اما فجایعی که این پست فطرت نسبت بخودم مرتکب شده طوری
است که جگرهای اهل ایمان را پاره ساخته و دلپاشان را قطعه قطعه میکند
و حتی موجب وحشت کفار و بت پرستان خواهد شد - این مرد پست فطرت
موقعی که من باحالت بیماری در حضرت عبدالعظیم پناهنده بودم دستور
زندانی نمودنم را داد - از حضرت عبدالعظیم تاطهران مرا روی برف (با
اهانتی که مافوق آن متصور نیست) حرکت دادند (البته اینها پس از غارت
اموالم بود) (انا لله وانا اليه راجعون) از طهران هم باز یک دسته از
کوچك ابدالهای دربار مرا سواراسب بارکشی کرده و خودشان سوار
اسبهای راهوار ، من بیمار را در زمستان سخت با اینحال تا خانقین حرکت
دادند ، و از... والی درخواست کردند مرا ببصره تبعید نماید ، زیرا امیدانست
اگر مرا در عراق آزاد و بحال خود بگذارد نزد تورئیس مذهب خواهم آمد
و گزارش او و اوضاع کشور را بتو گفته و بدبختیهائی را که این مرد
زندیق برای ملت ایران آماده کرده شرح خواهیم داد .

باز از جمله کارهایی که کرد و بر پست فطرتی و دنائت خود افزود ،
اینکه برای فرو نشانیدن هیجان احساسات عمومی من و هواخواهانم را
که فقط روی غیرت دینی (بقدر استطاعت) در مقام مدافعه از کشور و حقوق

رعیت بر آمده بودیم بطایفه بابی ها نسبت داده چنانکه زبان بریده ابتدا
 شهرت داد که من ختنه نشده ام ؛ و اسلام - این ناتوانی چیست ،
 این سستی برای چه ، چگونه ممکن است دزد بی سر و پا و فرومایه ای
 مسلمین و کشور اسلام را باندک بهائی بفروشد و بدانشمندان و سادات
 اعتناء نکند ، و فرزندان مرتضی بهتان باین بزرگی ببندد و یکدست قوی
 نباشد تا برای تسکین خاطر مؤمنین این ریشه گندیده را کنده و انتقام آل
 پیغمبر را بگیرد ، چون از شما دور هستم مفصلاً شکایت نمیکنم ، و چون
 مجتهد و عالم حاجی سید علی اکبر عازم بصره بود بمن گفت نامه ای بر رئیس
 مذهب بنویسم و این مفاسد را متذکر شوم ، من هم گفته او را پذیرفتم
 و این نامه را مینویسم و میدانم خدا بدست تو گشایشی خواهد داد ، والسلام
 علیکم ورحمة الله وبرکاته .
 جمال الدین الحسینی

(از مندرجات این نامه بخوبی معلوم و روشن میشود که سید برای
 استخلاص وطن خویش از چنگال بیگانگان و رفع ظلم ستمکاران دو مرتبه
 قدم بخاک ایران گذارده و متحمل اینهمه مصائب و بلاها که کمتر کسی
 طاقت تحمل آنرا دارد شده است .)

در سومین مسافرت ناصرالدین شاه از طریق روسیه باروبا (۱۳۰۶)
 علاوه بر امتیازات تأسیس بانک و راه آهن که قبلاً دولت انگلیس گرفته بود
 امتیاز خرید و فروش انحصاری تو تون و تنبا کور را با دادن مبالغی رشوه بخائنین
 وطن گرفتند .

مکتوب (حملة القرآن) نابغة شهير وعلامة كبير

سید جمال الدین اسد آبادی از بصره بعلماء ایران

در تاریخ ۱۳۰۹ هجری

بسم الله الرحمن الرحيم - حملة القرآن، وحفظ الايمان، ظهراء الدين
المتين، ونصراء الشرع المبين، جنود الله الغالبة في العالم، حججه الدامغة
لضلالة الامم، جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازي و جناب الحاج
الميرزا حبيب الله الرشتي، و جناب الحاج الميرزا ابي القاسم الكر بلائي، و
جناب الحاج الميرزا جواد الآقا التبريزي، و جناب الحاج السيد علي اكبر
الشيرازي، و جناب الحاج الشيخ هادي النجم آبادي، و جناب الميرزا حسن
الآشتياني، و جناب السيد الطاهر الزكي صدر العلماء و جناب الحاج محسن
العراقي، و جناب الحاج الشيخ محمد تقی الاصفهاني، و جناب الحاج الملا محمد
تقی البجنوردی، و سایر هداة الامة و نواب الائمة، من الاحبار العظام، والعلماء
الكرام، اعز الله بهم الاسلام والمسلمين وارغم انوف الزنادقة المتجبرين، آمين
طالما تاقت الامم الا فرنجيه الى الاستيلاء على البلاد الايرانية حرصاً
منها وشرها، ولكم سولت لها امانيتها خدعا تمكنها من الولوج في ارجائها
وتمد فيها سلطانها على عرة من اهلها تحاشياً من المقارعة التي تورث -

الضعائن فتبعث النفوس على الثورة كلما سخط لها الفرص وقضت بها الفطرات
ولكنها علمت ان بلوغ الادب والعلماء في عز سلطانهم ضرب من المحال لان
القلوب تهوى اليهم طراً ، والناس جميعاً طوع يدهم يأترون كيفما امروا ،
ويقومون حيثما قاموا ، لامرد لقضائهم ، ولادافع لحكمهم ، وانهم لا يزالون
يدابون في حفظ حوزة الاسلام لا تاخذهم فيه غفلة ، ولا تعرفهم عزه ولا
تميد بهم شهوة ، فخنست وهي تتربص بهم الدوائر ، وتترقب الحوادث ،
أيام الله انها قد اصابته فيمارات ، لان العامة لولا العلماء وعظيم مكانتهم في النفوس
الالتجأت بطيب النفس الى الكفر واستظلت بلوائه خلاصاً من هذه الدول
الذليلة الجائرة الخرتى التى قد عدت القوة وفقدت الضنقه وانفت المجاملة ،
فلاحازت منها شرفاً ، ولاصانت بها لنفسها حقاً ، ولا انشرح منها صدورها فراعاً
ولذا كلما ضعفت قوة العلماء في دولة من الدول الاسلامية وثبت عليها
طائفة من الافرنج و محت اسمها وطمست رسمها ، - ان سلاطين الهند
وامراء ماوراءالنهر جدت في اذلال علماء الدين فعاد الوبال عليهم سنة الله
في خلقه ... وان الافغانيين ماصانوا بلادهم عن اطماع الاجانب وما دفعوا
هجمات الانكليز مرة بعد اخرى الا بقوة العلماء وقد كانت في تصابها .

ولما تولى هذا الشاه (الحاربية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق
العلماء تدريجاً ويخفض شانهم ويقلل نفوذ كلمتهم حباً بالاستبداد بباطل
او امره ونواهيه ، وحرصاً على توسيع دائرة ظلمه وجوره ، فطرد جمعاً
من البلاد بهوان ونهنه فرقة عن اقامة الشرع بصغار ، وجلب طائفة من اوطانها
الى دار الجور والخرق (طهران) وقهرها على الاقامة فيها بذل فخلاله الجور
فقهر العباد واياها البلاد وتقلب في اطوار الفظائع وتجاهر بانواع الشنائع و
صرف في اهوائه الدنية وملاذه البهيمية مامصه من دماء الفقراء والمساكين

عصراً ونزح من دموع الایتام قهراً (یا الاسلام) .

فاذا اشتد جنونه بجميع فنونه فاستوزرو غداً خسیساً لیس له
دین یردعه ولا عقل یزجره ولا شرف نفس یمنعه ، وهذا المارق ما قعه علی
دسته الاوقام بابادة الدین ومعاداة المسلمین وساقته دنائة الارومته ونزالة
الجرثومة الی بیع البلاد الاسلامیة بقیم زهیده .

فحسبت الا فرنج ان الوقت قد حان لاستملاك الاقطار الا یرانیة بلاكفاح
ولا قتال وزعمت ان العلماء الدین كانوا یدبون عن حوزة الاسلام قد زالت
سؤکتهم ونقد نفوذهم فهرع کل فاغرافاه یرغی ان یسرط قطعة من تلك
المملکته ، فغار الحق وغضب علی الباطل فدمغه فخاب سعاہ وذل کل جبار
عنید ، - اقول الحق ، انکم یا ایها القادة قد عظمتهم الاسلام بعزیمتکم واعلیتکم
کلمة وملئتم القلوب من الرهبة والهیبة ، وعلمت الاجانب طراً ان لکم سلطاناً
لا یقاوم وقوة لا تدفع وکلمة لا تردو انکم سیاج البلاد ویدکم ازمة العباد
ولکن قد عظم الخطب الآن وجلت الرزية لان الشیاطین قد تالیت جبر الکسر
وحرصاً علی الوصول الی الغایة وازمعت علی اغراء ذاک المارق الاثیم علی
طرد العلماء کافة من البلاد ، وابانت له ان انفاذا لاوامر انما هو بانقیاد قواد
الجیوش وان القواد لا یعصون للعلماء امرأ ولا یرضون بهم شرأ فیجب لاستیناف
الحکومة استبدالهم لقواد الا فرنج ، وارت لذلک البلید الخائن ریاسة الشرطة
وقیادة فوج القزاق نموذجاً (کنت واضرابه) وان ذاک الزندیق وزملاءه
فی الاحاد یجدون الآن فی جانب قواد من الاجانب ، والشاه لجنونه المطبق
قد استحسن هذا واهتز به طرباً ، لعمر الله لقد تحالف الجنون والزندقة و
تعاهد العتة والشره علی محق الدین واضمحلال الشریعة وتسلیم دار الاسلام
الی الاجانب بلامقارعة ولا منافرة ، - یا هذه الامة انکم لو اهتملتم هذا الفرعون

الذليل ونفسه وامهاتموه على سرير جنونه وما اسرعتم بخلعه عن كرسي
غيه لقضى الامر فعسر العلاج وتعذر التدارك . انتم نصراء الله في الارض ،
ولقد تمحصت بالشرعية الالهية نفوسكم عن اهواء دنية تبعث على الشقاق و
تدعو الى النفاق ، ويئس الشيطان لقدفات الحق عن تفريق كلمتكم ، فانتم
جميعاً يد واحدة يذود بها الله عن صياصي دينه الحصينة ويذب بقوة القاهرة
جنود الشرك واعو ان الزندقه ، وان الناس كافة (الا من قضى الله عليه بالخيبة
والخسران) طوع امركم ، فلو اعلنتم خلع هذا (الحاربه) لاطاعكم الامير
والحقير واذعن لحكمكم الغنى والفقر (ولقد شاهدتم في هذه الازمان عيانا
فلا اقيم برهاناً) خصوصاً وان الصدور قد حرجت وان القلوب قد تفتطرت من
هذه السلطة القاسية الحمقى التي ماسدت ثغوراً ولاحيذت جنوداً ولا عمرت
بلاداً ولا نشرت علوماً ولا اعزت كلمة الاسلام ولا اراحت يوماً ما قلوب الانام
بل دمرت واقوت وافقرت واذلت ثم بعد ضلت وارتدت وانها سحقت عظام
المسلمين وعجنتها بدمائهم فعملت منها للبنات بنت بها قصور الشهواتها
الدنية ، هذه آثارها في هذه المدة المديدة والسنين العديدة تعساً لها وتبت
يداها ، واذا وقع الخلع (وتكفيه كلمة واحدة ينبص بها لسان الحق غير
على دينه) فلا ريب ان الذي يخلف هذا (الطاغية) لا يمكنه الحيدان عن
او امركم الالهية ولا يسعه الا الخضوع بعتبتكم عتبة الشريعة المحمدية كيف
لا وهو يرى عياناً مالكم من القوة الربانية التي تقلبون بها الطغاة عن كرسي
غيتها ، وان العامه متى سعدت بالعدل تحت سلطان الشرع ازدادت بكم ولعاً
وحامت حولكم هياماً وصارت جميعاً جند الله وحزباً لاولياؤه العلماء -
ولقدوهم من ظن ان خلع هذا (الحاربه) لا يمكن الا بهجمات العساكر و
طلقات المدافع والقنابر ، ليس الامر كذلك ، لان عقيدة ايمانيه قد رسمت

في العقول ، وتمكنت من النفوس ، وهي ان الراد على العلماء راد على الله (هذا هو الحق وعليه المذهب) فاذا اعلنتم (يا حملة القرآن) حكم الله في هذا الغاصب الجائر وانبتتم امره تعالى في حرمة اطاعته لانفض الناس من حوله فوقع الخلع بالاجدال ولا قتال .

ولقد اراكم الله في هذه الايام اتماماً لحجته ما اولاكم من القوة التامة والقدرة الكاملة ، وكان الذين في قلوبهم زيغ في ريب منها من قبل ، اجتمعت النفوس بكلمة منكم على ارغام هذا الفرعون الذليل وهامانه الرذيل (مسألة التنباك) فعجبت الامم من قوة هذه الكلمة وسرعة نفوذها وبهت الذي كفر ، قوة انعمها الله عليكم لصيانة الدين وحفظ حوزة الاسلام ، فهل يجوز منكم اهمالها وهل يسوغ التفريط فيها ، حاشا ثم حاشا ، - فدان الوقت لاهياء مراسم الدين ، واعزاز المسلمين ، فاخلعوا هذا (الطاغية) قبل ان نقيك بكم ، ويهتك اعراضكم ، ويثلم سياج دينكم ، ليس عليكم الا ان نعلنوا على رؤس الاشهاد حرمة اطاعته فاذا يرى نفسه ذليلاً فريداً يفر منه بطانته وينفر منه حاشيته وينبذ العساكر ويرجمه الاصاغر .

انكم يا ايها العلماء والذين قاموا معكم لتأييد الدين بعد اليوم في خطر عظيم ، قد كسرتهم قرن فرعون بعصا الحق وجدعتم انف الحاربه بسيف الشرع فهو يتربص فرصات ساعده على الانتقام شفاء لغيظه ومرضاة لطبيعته التي فطرت على الحقه واللجاج فلا تمهلوه اياماً ولا تمكتوه ان يقبض زمماً اعلنوا خلعهم قبل اندمال جرحه . - وحاشاكم ايها الراسخون في العلم ان ترتابوا في خلع رجل سلطانه غصب و افعاله فسق و او امره جور و انه بعد ان مص دماء المسلمين ونهش عظام المساكين وترك الناس عراة حفاة لا يملكون شيئاً حكم عليه جنونه ان يملك الاجانب بلاداً كانت للاسلام عزاً وللمدين المتين

حرزاً وساقته سورة السفة الى اعلاء كلمة الكفر والاستطلال بلواء الشرك ،
 ثم اقول ان الوزراء والامراء وعامة الاهالي وكافة العساكر وابناء هذا الطاغية
 ينتظرون منكم جميعاً (وقد فرغ صبرهم ونفذ جلد هم) كلمة واحدة حتى
 يخلعوا هذا الفرعون الذليل ويريحوا العباد من ضره ويصونوا حوزة الدين
 من شره قبل ان يحل بهم العار ولات حین مناص والسلام عليكم ورحمة الله
 وبركاته .
 جمال الدين الحسيني

ترجمه: بنام خداوند بخشنده مهربان. ای قرآنیان، ای نگاهبانان
 ایمان، ای پشتیبانان دین، ای یاوران شرع مبین، ای لشکریان پیروز خدا
 و سرکوب کنندگان گمراهان، جناب حاجی میرزا محمد حسن
 شیرازی، و جناب حاجی میرزا حبیب الله رشتی و جناب میرزا ابوالقاسم
 کربلائی و جناب حاج میرزا جواد آقاتهریزی و جناب حاجی شیخ هادی
 نجم آبادی و جناب میرزا حسن آشتیانی و جناب حاجی سید طاهر زکی
 صدرالعلماء و جناب حاج آقامحسن عراقی و جناب شیخ محمد تقی اصفهانی
 و جناب حاجی محمد بجنوردی و سایر رهبران ملت و رؤساء دین و علمای
 بزرگوار که نمایان ائمة طاهرين هستند .

(خدا اسلام و مسلمین را بوجودشان عزیز کرده، دماغ سرسخت
 را بخاک بمالد - آمین)

از مدتها پیش دول اروپا با اشتیاق و حرص وافر میخواستند،
 کشور ایرانرا زیر نفوس خود در آورند اینها هر وقت فرصتی یافته، و
 مجالی پیدا نموده اند، با نیرنگ و دسیسه (بطوریکه موجب ایجاد تنفر
 و تهییج احساسات عمومی نشود) کوشیده اند در نقاط مختلفه کشور
 برای خود نفوذی تولید نموده و زمینه حکومت نمودن بر اینجارا

فراهم سازند و لی ضمناً هم میدانند علماء فریبشان را نمیخورند و در مقابل اراده آنها تسلیم نمیشوند زیرا که توده، دل بسته بعلماء و گوش فرمان رؤساء دینی است، هر چه بگویند میپذیرد، و هر کجا بایستند در نظر توده، فرمان علماء رد شدنی نیست و هر چه بخواهند تغییر پذیر نخواهد بود، دانشمندان هم پیوسته همت خود را صرف نگاهبانی دین نموده، نه غنای می ورزند، نه فریفته میشوند، نه مغلوب هوا و هوس خواهند شد، اروپائی نیز از موقعیت علماء مطلع بوده و پیوسته منتظر تحول و مراقب فرصتند راستی هم اروپائیها خوب پیش بینی کرده اند - زیرا هر گاه دانشمندان، با ابهتی که در نظر عوام دارند، نباشند، توده عامی با میل و رغبت بکفار پیوسته و برای اینکه خود را از چنگ این دولت نجات دهد، زیر پرچم آنها درمیآید - از چنگ دولت ورشکسته ای که قدرت خود را از دست داده از چنگ دولتی که انصاف را فراموش کرده و سازش با رعیت را پشت گوش انداخته، دولتی که از اقتدار و نفوذ خود نه شرافتی تحصیل کرده نه جانی را حفظ نموده، نه باری از دوش ملت برداشته، روی همین موازنه است که در هر نقطه ای نیروی علماء کم شده، قدرت اروپائیان در آنجا بیشتر گردیده، بعدی که شوکت اسلام را درهم شکسته، نام دین را از آنجا محو ساخته اند - پادشاهان هند و فرمانفرمایان ماوراءالنهر کوشیدند، تا علماء را کوچک کردند، ولی روی قانون طبیعی و خداداده نتیجه شومش بخودشان برگشت، افغانی ها هم کراراً جز بنیروی علماء نتوانستند کشور خود را از دست برد اجانب و هج-وم انگلیسها حفظ کنند.

حالا از وقتی که این شاه بی قیمت گمراه روی کار آمده، در تحقیق

علماء و سلب اختیارات آنها میکوشد و از فرط علاقه‌ای که باستبداد و
 توسعه دایره ظلم و جور دارد، نفوذ کلمه علماء را با امر و نهی های خود
 کم نمود، آنها را با خواری تمام از شهرستانها تبعید کرد و نگذاشت
 بترویج دین قیام نمایند - دسته‌ای را از مراکز اقامت خودشان بطهران
 (کانون فتنه و ستم) آورد و آنها را مجبور بسکونت در این شهر نمود
 همین که میدان برایش خالی شد، بندگان خدا را مقهور ساخت شهرها
 را ویران نمود، از هر سیاهکاری خود داری نکرد، هر گناهی را علناً
 مرتکب شد، آنچه از خون فقرا و بیچارگان مکیده بود صرف هوا و
 هوس خود ساخت و اشک در چشمان یتیمان جاری کرد (ای اسلام
 بی‌یاور) حالا دیگر جنونش گل کرده و طمع پستش بهیچان آمده نه
 دینی دارد که جلوگیرش باشد، نه عقلی که سرزنشش نماید، نه شرافت
 نفسی که مانعش شود، پست فطرتی و نا پاک طینتی و ادارش نموده کشور
 اسلامی را ببهای اندکی بفروشد، اروپائیها هم فهمیدند حالا وقت است
 که بدون جنگ و نزاع مالک ایران شوند، فهمیدند دانشمندانی که از
 اسلام و قلمرو دین دفاع می کردند، قدرت خود را از دست داده و نفوذشان
 کاسته شده است، از اینرو هر دولتی بطمع یکقطعه از این آب و خاک
 دهان گشود - ولی باز حق بر باطل یورش برده و مغلوبش ساخت و
 کوششهای دشمن را باطل کرد و ستمکاران ذلیل شدند (۱) - حق را باید
 گفت شما پیشوایان با تصمیمی که گرفتید اسلام را بزرگ نمودید و نام
 دین را بلند ساختید دلها را از هیبت و قدرت خود پر نمودید بطوریکه
 بیگانگان عموماً فهمیدند در مقابل اقتدار شما، در مقابل نیروی شما مقاومت

ممکن نیست ، دانستند شما دیوار کشورید و زمام ملت بدست شماست ،
والی مصیبت بزرگ اینجاست که شیطان برای اینکه شکست خود را در
این نبرد جبران نماید ، بدماغ این مرد تبه کار خارج از دین انداخته است
که علماء را از شهرستانها تبعید نماید ، او فهمیده است ، انجام اوامرش
جز از طریق اطاعت افسران ارتش ممکن نیست و افسران هم مخالفت علماء
را نمیکنند و بد آنهارا نمیخواهند ، لذا در صدد برآمده است افسران ارتش
را از کشور بیگانه تعیین کند و بهمین منظور ریاست شهر بانی و فرماندهی
هنگک قزاق را به (کنت و ازرایه) داده ، آن زندیق و دوستان او هم میکوشند
فرماندهان ارتشی را از کشور بیگانه بخواهند شاه هم از فرط دیوانگی
از این کار خوشحال شده و بآن میبالد ، بخداشاه باجنون و زندقه هم سوگند
گردیده ، و متعهد شده است ، با خود سری و شرارت تمام دین را نابود سازد
و شریعت را مضمحل کند و کشور اسلام را بدون چون و چرا به بیگانگان
تسلیم نماید .

ای رهبران ملت ، اگر این فرعون را بحال خودش بگذارید و جلو
دیوانه بازی او را نگیرید و او را از تخت گمراهی پائین نکشید کار میگذرد
و علاج مشکل میشود و چاره غیر ممکن میگردد ، شما یاوران خدائید ،
جانهای شما که از شریعت خدائی سرشار است ، شما را از هر هوا و هوسی
که موجب دوتیرگی و اختلاف کلامه باشد نگاه میدارد ، شیطان نمیتواند
بین شما را بهم بزند ، شما چون دستی هستید که خدا با آن از قلعه های
محکم دین خود دفاع مینماید ، و با این دست است که ارتش کفر و یاران
زنادقه را دور میسازد ، تمام مردم (بغیر از آن کسی که بناست زیانکار و
بدبخت باشد) فرمان بردار شمایند ، اگر شما خلع این نادان را اعلان کنید

بزرگ و كوچك، گدا و توانگر اطاعت خواهند كرد (خودتان همین روزها
 دیدید، بنابراین محتاج نیست که من دلیل بیاورم - بخصوص اینموقع
 که در اثر این سلطنت جابرانه آمیخته بجهالت سینه ها بتنگ آمده، سلطنتی
 که نتوانسته ارتشی آماده کند و نه شهری را آبادان نموده نه فرهنگ را
 توسعه داده، نه نام اسلام را بلند ساخته، نه يك روز دل ملت در پناهش
 راحتی دیده - بلکه در عوض کشور را ویران و رعیت را ذلیل کرده و
 ملت را بگدائی انداخته و سپس گمراهی دامنگیرش شده و از دین بیرون
 رفته، استخوان مسلمانان را خرد ساخته و باخونشان خمیر کرده تا از
 آنها برای ساختن کاخ شهوت پست خود خشت تهیه کند، در این مدت
 دراز، در این سالیان متمادی نتیجه ای که بر چنین حکومتی مترتب شده
 همین است، نابود باد این پادشاهی، و از گون باد این سلطنت، اگر این
 پادشاه خلع شود (و خلع وی هم بایک کلمه، کلمه ای که روی غیرت دینی
 از زبان اهل حق خارج میشود) آنکه جانشین وی خواهد بود نمیتواند
 از فرمان شماسرپیچی کند و جز خضوع در پیشگاه شما مقدورش نیست زیرا
 که او قدرت خدائی شما را بچشم خود می بیند، قدرتی که بآن سرکشان
 را از تخت گمراهی پائین میکشد، ملت وقتی زیر سایه دین از داد بر خوردار
 شود رغبتش بشما زیادتر خواهد شد و گرد شما خواهد گردید، آنگاه
 همه در پناه خدا و حزب علماء که دوستان خدا هستند در می آیند - هر کس
 خیال کند خلع این پادشاه جز با قشون و توپ و بمب ممکن نیست خیال
 بیهوده ای کرده، اینطور نیست. چون يك عقیده و ایمانی در کله مردم
 رسوخ نموده و در دل آنها جا گرفته و آن عقیده این است که مخالفت علماء
 مخالفت خداست راستی هم همینطور است و پایه مذهب هم روی این
 عقیده میباشد.

ای قرآنیان، اگر شما حکم خدا را درباره این مرد غاصب ستمکار اجرا کنید، اگر بگوئید بحکم خدا اطاعت این مرد حرام است، مردم از گردش پراکنده شده و خلع وی بدون جنگ و کشتار صورت میگیرد، خدا برای اتمام حجت قدرتی را که بشما ارزانی داشته نشانتان داد، آنهایی که ایمانشان محکم نبود تا پیش از این واقعه در نفوذ کلمه و قدرت شما تردید داشتند، ملت مسلمان باشند يك کلمه از شما در سر کوبی این فرعون (۰۰۰) وهامان او (صدراء عظم) متحد شدند (مسألة تنبا کو) ملل دیگر هم از این قدرت و نفوذ کلمه و سرعت تأثیر این فرمان متعجب گردیدند و کفار میبوت ماندند، این قدرتی است که خدا بشما داده تا با آن دین و حرز اسلام را نگهداری کنید، در این صورت آیا سزاوار است بداشتن چنین نیروئی دین را واگذارده، یا در کمك نمودن بشریعت کندی نمائید، ابدا ابدا

حالا وقت زنده نمودن مراسم دینی و گرامی ساختن مسلمانان رسیده است، پیش از اینکه این ستمکار سرکش شما را ترور کرده و ناموستان را بباد بدهد و قبل از آنکه در دیوار محکم دین رخنه کند او را خلع نمائید، شما وظیفه دشواری ندارید فقط بمردم ابلاغ کنید اطاعت این ستمکار حرام است، او هم وقتی خود را ذلیل و تنها بیند - اطرافیاناش از گردش پراکنده شده ارتشیان ویرا میرانند و کودکان سنگبارانش میکنند، ای علماء شما و پیروانتان از حالا در خطر بزرگی هستید، شما بنیروی حقیقت شاخ این فرعون را شکستید و با شما شیر دین بینیش را بریدید ولی او منتظر است، فرصتی یافته و انتقام خود را از شما بکشد از اینرو نباید بکروزمهلتش بدهید، نباید بگذارید زمام کار را بدست بگیرد پیش از

اینکه جراحتش بهبود پذیرد او را خلع کنید ، ای مردان عام ، مبادا در خلع این مرد تردید داشته باشید مردی که غاصبانه سلطنت یافته، مردی که کارش فسق و فرمایش ستم است ، مردی که پس از مکیدن خونهای مسلمانان و خرد کردن استخوان فقراء و برهنگان و تهیدست نمودن ملت جنونش گل کرده در صدد بر آمده است کشوری را که مایه عزت اسلام و پایگاه دین است با جانب بدهد، مردی که از فرط نادانی در صدد بر آمده است نام کفر را بلند ساخته و زیر پرچم شرك در آید ، باز میگویم وزراء فرماندهان ، عموم طبقات ارتش و پسران این ستمکار سرکش منتظر دستور شما هستند - دیگر کاسه صبرشان لبریز شده منتظرند يك کلمه از شما بشنوند و این فرعون را خلع نموده بندگان خدا را از زیان او آسوده کنند و پیش از آنکه دین را بباد داده و لکه ننگ را به پیشانی آنها بچسباند خویش را از شرش حفظ نمایند والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(جمال الدین الحسینی)

سید از بصره بلند رفت و بامعیت میرزا ملکم خان که از فضلاء و آزادیخواهان معروف است اقدام بتأسیس روزنامه ضیاء الخاقین نمود و دولت انگلیس بوسائلی آنرا تعطیل نمود «۱۳۰۹» در این اثنا سلطان عبدالحمید کتبا و تلگرافا بوسیله رستم پاشا سفیر کبیر خود سید را باسلامبول دعوت نمود .

سید ابتدا این دعوت را نپذیرفته برستم پاشا سفیر دولت عثمانی در لندن میگوید من از اعلیحضرت سلطان سپاسگزارم که باریگر مرا باسلامبول دعوت فرموده اند ولی شغل مهم من فعلا اصلاح امور ایران است که باید از فرصت توقف خود در لندن برای این امر استفاده نمایم . سلطان عبدالحمید

ثانیا دعوت خود را تجدید نموده سید در اواخر سال ۱۳۱۰ باسلامبول رفت. یکی از افسران دربار عثمانی که از استقبال کنندگان او بود از سید جویا شد که صندوق های اثاث شما کجاست؟ سید گفت بجز صندوق لباس و کتاب چیزی ندارم. گفت بسیار خوب جای آنرا بمن نشان دهید، سید اشاره بسینه خود نمود و گفت این صندوق کتاب است و سپس اشاره بتن خود نمود و گفت این هم صندوق لباس است.

سید طالب جاه و مقام و منصب نبوده و از تمام هایملک دنیا بقول خودش جز دو دست لباس و چند صندوق کتاب چیزی اختیار ننموده است. پدر نگارنده نقل میکرد که سید در این باره میگفت من درباره پیراهن وزیر جامه اسراف نموده ام، گویا اضافه از دو دست تهیه مینموده، سلطان عبدالحمید در بدو ورود مقدم سید را گرامی شمرده با کمال اعزاز و احترام از او پذیرائی مینمود بطوریکه تکلیف ازدواج یکی از خاندان سلطنتی را باو نمود سید قبول نکرده گفت سلطان میخواهد که من زن کنم من زن میخواهم چکنم دنیای باین زیبائی را من بزنی نگرفته ام، نظر بمظالمی که از دربار ناصری دیده بود در بعضی مجالس از کردار جابرانه و رفتار خود سرانۀ دولت مستبدۀ ایران تنقید میکرد بنا بر خواهش سفیر کبیر ایران روزی خلیفۀ عثمانی باخوشروئی و مهربانی از سید تقاضا نموده که در این باب سکوت اختیار کند، در حالی که سبحه در دست سید بوده و دانه های او را پیوسته میغلطانده با صدای رسا گفته اکنون ناصرالدین شاه را میبخشم. امراء که در آن مجلس حضور داشتند از جرأت و شهامت سید حیرت نموده سید از نزد خلیفه بیرون آمده بنا بر رسم معمول نزد رئیس دربار رفت، ریاست دربار بمالایمت و مهربانی بسید گفت سلطان بشما خیلی مهربانی و اکرام

نمود که تا کنون سابقه نداشت ولی شما با صدای بلند صحبت مینمودید
و با سبحة خود بازی میکردید.

سید با خنده روئی در جواب میگوید سبحان الله سلطان شما با مقدرات
ملیونها مسلمانان با هوا و هوس بازی میکند آیا جمال الدین حق بازی با
سبحة خود را هم ندارد، سید در این سفر نیز مدت چهار سال تمام در اسلامبول
ماند. جمعیت بسیاری از علماء و فضلاء و آزادیخواهان و اصلاح طلبان
مانند شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقا خان کرمانی، حسن خان خمیر -
الملک، برهان الدین بلخی و صدها نفر دیگر از مردمان روشن فکر و
وطن پرست دور آن مصلح و نابغه عالی مقام را گرفته و سید با طلاقت لسان
و فصاحت و بلاغت بیان آنان را راه خیر و سعادت و خدمت بعالم اسلام ترغیب
و تشویق و هدایت مینمود و در راه نیل بمقصد حسنه خویش که عبارت از
قطع نفوذ و استیلاء اجانب از ممالک اسلامی و استقلال و عظمت و ترقی و
تعالی و اتحاد و اتفاق مسلمین بود فعالیت و کوشش مینمود، متأسفانه در
اینجا هم مانند سایر کشورها مخالفین آزادی و آسایش بشر و خائنین ملت
و مملکت بر علیه آن اصلاح طلب و خیر خواه عالم اسلام قیام نموده آنقدر
سعیات و تفتین و اسباب چینی نمودند تا اینکه وسیله تبعید شهداء ثلاثه
(شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقا خان کرمانی، حاجی میرزا حسن خان
خمیر الملک) را از اسلامبول به تبریز فراهم و روابط سلطان عبدالحمید را
روی غرض رانی و حب ذاتی با سید تیره نموده و مدتی در تحت نظریه کعبه
از مأمورین با بعالی قرار گرفت و این نامه سوزناک و تأثر انگیز را که بهترین
سندی است از برای ایرانیت و ایران دوستی او از زندان طلائئ با بعالی
بیکی از دوستان خود نوشته است :

«من در موقعی این نامه را بدوست عزیز خود مینویسم که در محبس
محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم نه انتظار نجات دارم و نه امید»



حیات، نه از گرفتاری متألّم و نه از کشته شدن متوحش، خوشم بر این حبس

و خوشم بر این کشته شدن ، حبسم برای آزادی نوع ، کشته میشوم برای
زندگی قوم ، ولی افسوس میخورم از اینکه کشته‌های خود را ندرویدم ،
بآرزویی که داشتم کاملاً نائل نگردیدم ، شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری
ملل مشرق را به بینم دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی را از حلقوم
امم مشرق بشنوم ، ایکاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد
افکار ملت کاشته بودم ، چه خوش بود تخم‌های بارور مفید خود را در زمین
شوره‌زار سلطنت فاسد نمینمودم ، آنچه در آن مزرعه کاشتم بنمو رسید
هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید ، در این مدت هیچیک از
تکالیف خیر خواهانه من بگوش سلاطین مشرق فرو نرفت ، همه راضیهوت
و جهالت مانع از قبول گشت ، امیدواریها بایرانم بود اجر زحماتم را بفرایش
غضب حواله کردند ، با هزاران وعد و وعید به ترکیا احضارم کردند این
نوع مغلول و مقهورم نمودند غافل از اینکه انعدام صاحب نیت اسباب انعدام
نیت نمیشود صفحه روزگار حرف حق را ضبط میکند ، باری من از دوست
گرامی خود خواهشمندم این آخرین نامه را بنظر دوستان عزیز و هم
مسلمکهای ایرانی من برسانید و زبانی بآنها بگوئید شما که هیوه رسیده
ایران هستید برای بیداری ایرانی دامن همت بکم زده‌اید از حبس و قتال
نترسید ، از جهالت ایرانی خسته نشوید از حرکات مذبوحانه سلاطین
متوحش نگردید بانهایت سرعت بکوشید با کمال چالاکی کوشش کنید
طبیعت بشما یار است و خالق طبیعت مدد کار ، سیل تجدد ب سرعت بطرف
مشرق جاری است ، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است ، شماها تا
میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید نه بقلع و قمع اشخاص ،
شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی سد سدید گردیده

کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات ، هر گاه بخواهید باشخاص
ممانع شوید وقت شماتلف میگردد ، اگر بخواهید بصاحب عادت سعی
کنید باز آن عادت دیگران را برخود جلب میکند ، سعی کنید موانعی
را که میانه الفت شما وسایر ملل واقع شده رفع نمائید، گول عوام فریبان
را نخورید ، انتهى . جمال الدین الحسینی

خلاصه در زندان هم دست از آزار آن بزرگوار بر نداشتند تا در نتیجه
حق کشی و دسیسه مغرضین آن سید جلیل القدر و ذریه پاک رسول اکرم
را مانند اجداد بزرگوارش مسموم و شهید نموده و مضمون پیش بینی او از
مصراع اول بیت ذیل که در مسافرت ۱۳۰۴ طهران خود آنرا انشاد و بخط
خود نوشته است مصداق پیدا کرد و تحقق یافته است .

انا المسموم ما عندی بتریاق ولا واق ادر کاساً و ناولها الا یا ایها الساقی
جنازه آن نابغه شهیر و گنج شایگان علم و معرفت را غریبانه در
قبرستان معروف بشیخار هزارلقی بخاک سپردند .

من از مفصل این قصه مجملی گفتم

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

جای بسی تعجب است که بعد از رحلت هم از آزار روح پاک او
دست برنداشته و نگذارند در زیر احد بعد از آنهمه رنج و دربدری آسوده
و آرام بخسبند ، برخلاف دستور مقدس اسلام در اواخر سال ۱۳۲۳ شمسی
۱۳۶۳ قمری نبش قبر نموده اسکلت این سید جلیل القدر را شهر بشهر و
دیار بدیار گردش داده با فغان انتقال و در کابل دفن نموده در بالای آن گنبد
و بارگاهی ساختند غافل از اینکه جای مردان الهی در سینه دوستان
آنهاست چنانکه گوینده ای گفته است :

بعد از وفات تربت من در زمین مجوی

در سینه‌های مردم دانا مزار است

اگر بخواهیم در قسمت مسافرت‌های طولانی و طاقت فرسای سید و فعالیت سیاسی و پرارزش او بحث نمائیم این وجیزه گنجایش آنرا ندارد تا از عهده ادای مطلب بر آید و حق آنرا بجا آرد بنابراین از شرح و بسط آن صرف نظر نموده و تفصیل آنرا در چند جمله مختصر خلاصه کرده بنظر ارباب معرفت و اهل تحقیق میرسانیم.

وقتی اوضاع ناامن زمان و هرج و مرج دوران زندگی سید بنظر آورده میشود و محیط نامساعد و آمیخته بجهل و فساد و سیاست بازیهای خارجی‌ها را که کاملاً با عقائد و افکار اصلاح طلبانه سید مغایر و مخالف بوده مورد تفکر و تعمق قرار میگیرد و مقام صبر و استقامت و شکیبایی این مرد تاریخی بر این حوادث گوناگون و جور و جفا از مخالفین و مغرضین در جلو چشم جلوه گر میگردد، هر شخص با انصاف و با وجدانی را متحیر و متعجب مینماید که این فرد موحد چگونه تاب اینهمه مصائب را آورده و در عزم و اراده قوی خود ثابت و استوار باقی مانده و با وسایل نامرتب نقلیه آن زمان ممالك اسلامی را با قسمتی از اروپا گردش کرده (هندوستان مصر، سوریه، لبنان، ترکیه، حجاز، بین‌النهرین، ایران، افغان، انگلستان آلمان، فرانسه، روسیه) و در همه جا با مخالفت شدید مستبدین و ستمکاران خود پرست روبرو شده با اینحال نه خسته و نه مأیوس گردیده و تادم واپسین برای بیداری ملل شرق و استقلال و تجدید عظمت مسلمانان جهان کوشیده تا آنجائیکه جان عزیز خود را هم برای زندگی و آسایش و ترقی و آزادی هم کیشان خود فدا نموده است.

اجمالی از اعتراضات راجع بعمل ناروای افغانها

در باره حمل اسکت مرحوم سید

در سال ۱۳۲۳ شمسی هجری از غالب شهرستانهای ایران اعتراضاتی
بر این عمل ناپسند شد و تلگراف ذیل از طرف منسوبین سید و وجوه اهالی
اسدآباد بنمایندگان مجلس شورای ملی صادر و باعث هیجان نمایندگان
و استیضاح از وزیر امور خارجه وقت گردید و جناب آقای روحی نماینده
مبرز کرمان در طی سخنرانی مؤثر خود و ایراد و اعتراض بر کردار خلاف
شرع برادران افغانی چنین اظهار نمود که من از میان دولب عموی خود
شنیده‌ام که سید جمال الدین ایرانی و از اهل اسدآباد توابع همدانند،
از باب جراید پایتخت و شهرستانها نیز این موضوع را تعقیب نموده از اقدام
و کردار ناروای افغانیان سخت تنقید نمودند.

صورت تلگراف اهالی اسدآباد همدان در تاریخ

۱۳ محرم ۱۳۶۵ هجری

از اسدآباد. جناب آقای نخست وزیر، رونوشت اقدام، بطوریکه
جراید مرکز حاکی است افغانی‌ها کالبد فیلسوف نامی شرق و مفخر ایران
مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی را از ترکیه با افغان حمل نموده‌اند و
دولت شاهنشاهی و اولیاء امور و و کلاء مجلس و دانشمندان در مقابل این

عمل سکوت اختیار فرمودند .

اینجانبان بنام عموم اهالی اسد آباد بانظر اعتراض توجه دولت و ذوات اولیاء امور کشور را باین موضوع مهم تاریخی جلب و اضافه مینماید با آنکه اقرباء درجه اول سید از برادر زاده و خواهر زاده ها و بنی اعمام در اسد آباد که مـولـد حقیقی فقید سعید است هنوز زنده و سلسله نیاکان پاکزاد آباء کرام واجداد عظامش که همگان در اسد آباد بدرود حیات گفته و بشهادت الواح قبورشان که تاریخ بعضی از آنها بالغ بر ششصد سال و در محله سیدان جنب امامزاده نزدیکی خانه مسکونی و عمارت پدری سید بخاک سپرده شده اند و علاوه از معمرین که شخصاً درک حضور صحبت آن مرحوم را نموده اند و در قید حیات میباشند ایرانی و اسد آبادی الاصل بودن سید را ثابت مینماید لهذا جداً از پیشگاه معظم دولت و هیئت حاکمه خواستاریم که در این باره نظارت عادلانه و اقدام فوری معمول و روح سید جلیل را خرسند فرمائید .

از طرف معارف اسد آباد: ابوالقاسم سعیدی - امامی - محمود سعیدی - موسی روح القدس - نصرت الله فتوحی - ماشاء الله قهرمانی - صفات الله - احمد قهرمانی - الله قلی فرزانه - علی اکبر اسفندیاری - نصر الله جمالی .

رونوشت نامه جناب آقای مخبر فرهمند نماینده مجلس شورای ملی
بوزارت امور خارجه

جناب آقای وزیر خارجه. راجع بجسد مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی که میخواهند حمل بافغانستان نمایند یا اقدامی شده است و اطلاعی حضور محترم هست یا محتاج بتحقیق است . چون تلگرافاتی

در این موضوع از همدان واسد آباد رسیده و باید در مجلس قرائت شود .
۲۳/۹/۱۹ مخبر فرهمند

پاسخ وزیر امور خارجه

اقدامات مفصلی شده به آنکارا و بغداد و کابل تلگراف کردیم معلوم شد جنازه ببغداد حمل شده است فعلاً مشغول اقدام هستیم بلکه جنازه را در همانجا در یکی از اماکن متبر که دفن کنند که اختلاف مرتفع شود.

پاسخ وزیر امور خارجه - شماره ۱۵۷۶۶ مورخه ۲۰/۱۰/۲۳

مجلس شورای ملی - پاسخ نامه مورخه ۲۳/۱۰/۱۲ - نامه دیگری از همدان بتاریخ ۲۳/۱۰/۲ مبنی بر تقاضای دفن اسکلت شادروان سید جمال الدین در ایران واصل جواباً زحمت افزا میشود که وزارت امور خارجه بمحض اطلاع اقدامات لازم در طهران و استانبول بعمل آورد که اسکلت بکابل حمل نگردد ولی معلوم گردید که اسکلت فقید سعید در ۱۳۲۳/۹/۲۴ با طیاره از بصره بکابل حمل گردیده است . وزیر امور خارجه رونوشت برابر اصل است . رئیس اداره دبیرخانه مجلس شورای ملی - امضاء

شماره ۱۵۷۶۶ مورخه ۲۳/۱۲/۱۶

آقای ابوالحسن جمالی اسد آبادی - راجع بموضوع حمل جنازه مرحوم آقا سید جمال الدین اسد آبادی بافغانستان شرحی که نوشته بودید بوسیله آقای مخبر فرهمند نماینده محترم مجلس واصل شد بامر ریاست محترم مجلس در اینخصوص شرح مناسبی بوزارت امور خارجه نوشته شده بود اینک رونوشت پاسخی که رسیده است جهت اطلاع شما لفافه ارسال میشود . (۱)

۱ - عین نوشته های فوق در نزد نگارنده موجود است

رو نوشت نامه جناب آقای مخبر فرهمند نماینده مجلس شورای املی

بجناب سید شفیع امام جمعه اسد آباد «۱»

قربانت شوم. بعد عرض سلام امیدوارم وجود مسعود را کسالتی نباشد مرقومه مشروحه راجع بمرحوم سید جمال الدین اسد آبادی رسید و تسلیم اداره مربوطه مجلس شد و رسید آن لفافاً ارسال میشود برای اطلاع خاطر محترم عرض میکنم بنده بعد از اینکه اطلاع حاصل کردم که جسد مرحوم سید حمل بغداد شده فوراً مراسله بریاست وزراء نوشته و خاطر ایشانرا مستحضر ضمناً هم نوشتم بستگان مرحوم سید تلگرافاً و کتباً تقاضای جلوگیری و اقدام لازم را دارند، در جلسه مجلس هم یادداشتی بآقای انتظام وزیر خارجه نوشتم جوابی در حاشیه آن نوشته اند که لفافه برای اطلاع ارسال میدارم حضوراً هم با هر دو نامبرده مذاکره کردم معلوم شد اقداماتی هم کرده اند در این ضمن تلگرافی از همدان بامضای عده از اهالی آنجا رسید که همانرا وسیله مذاکره در مجلس قرار داده تقاضا و نگرانی اهالی ایران و خصوصاً بستگان سید را در حضور هیئت دولت بعرض مجلس رساندم که شاید خلاصه آنرا در جراید ملاحظه فرموده باشید متأسفانه بعد از دو روز اطلاع حاصل شد که جنازه را با طیاره حمل کرده اند در هر حال مطالب آنچه لازم بوده گفته و نوشته و مذاکره شده اما آقایان جمالی ها مستقیماً تلگرافی بمقام نخست وزیری و بعضی جراید مخایره نموده در هر حال امری واقع شده و مردمان بزرگ هم در هر جامد فون باشند ملیت شان از بین نمیرود. ۲۲ ر ۱۰ ر ۲۳ مخبر فرهمند نگارنده از اظهار این بیان قصد آنرا ندارد و نمیخواهد تعصب

۱- اصل این نامه در نزد نگارنده موجود است

خشک بخرج داده و منسوب بودن باسید را برای خود و فامیل خود شأن و افتخار قرار دهد چون عقلاء و ارباب دانش میدانند باستناد آیات قرآن مجید و احادیث نبوی امتیازات و مباحثات بشر در خور کسانی است که پرهیز کار و درست کردار بوده و بفضائل معنوی و اخلاقی آراسته و بزیور علم و کمال متصف باشند .

اما با اینوصف از اظهار این حقیقت نمیتوان صرفنظر نمود زیرا جای دارد که ایران و ایرانیان بر خود بیالند که روزگار در این کشور کهن سال شاهنشاهی چنین را دمردان و نوابغ کم نظیر را بوجود آورده و در دامن خویش پرورش داده که شهرت جهانی احراز نموده و مایه افتخار ایران و ایرانیان گشته اند .

زنده و جاوید ماند هر که نکونام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

همدان . دوم تیر ماه ۱۳۳۵ شمسی مطابق ۱۴ ذی القعدة ۱۳۷۵ قمری

صفات الله جمالی اسد آبادی

دانشمند محترم آقای مدرسی سدهی در تألیف کتاب (زندگانی فلسفی و اجتماعی سید جمال الدین) راجع بشخصیت و عظمت مقام سید حق سخن را اداء و خدمت شایان توجهی بتاریخ عالم اسلام نموده اند لیکن جای بسی تأسف است که بدون تحقیق و تتبع سید را که با هزاران مدارك زنده و موجود ایرانی بودن اینمرد بزرگ که مایه افتخار ایرانیان است ثابت و مسلم و محرز است ، او را افغانی خوانده و اکثر مطالبی را که از روزنامه العروة الوثقی منطبعة پاریس اقتباس نموده نامی از منابع و مأخذ او نبرده است

شنیدنی های من

از کسانی که افتخار مصاحبت و مجالست سید را در طهران داشته اند پدرنگارنده گفت موقعی که در طهران افتخار خدمتگزاری سید را داشتم از حضورش تقاضا کردم مرا پندی دهد که خیر دنیا و آخرت در آن مترتب باشد.

سید گفت : ۱- هرگاه عزیزی از تو فوت شد صبر کن و شکیبائی پیشه نما.

۲- قرآن را بتدبر و تفکر بخوان و بر احکامش عمل کن .
مطلب سوم از نظر نگارنده محو شده .

پدرنگارنده گفت جمعی در حضور سید بودند و سید داشت از خاطرات ایام طفولیت خود برای آنان تعریف میکرد رشته کلام باینجا رسید که هنوز درست قادر بر حرکت و راه رفتن نبودم بنا بمعمول ولایت آلتی از چوب برای من ساخته بودند که در دست میگرفتم و بمد آن کم کم راه میرفتم زیر دالان منزل ما در اسدآباد قدری ارتفاع داشت که من باین آلت و دستگیره بسختی از آن میتوانستم عبور کنم همینکه بآن نقطه رسیدم و بزحمت میخواستم از آنجا بیالا بروم مادر این (اشاره پیر نگارنده مینماید) که حافظ من بود نهیبی بمن زد که هنوز اثر آن صدا

در گوش من باقی ست .

پدرنگارنده نقل کرد ایام عید نوروز از طبقه علماء و اعیان و فضلاء و اصناف دسته دسته از هر صنف و طبقه از سید دیدن مینمودند. عده ای از کلیمیان در روزیکه بارندگی بود بعزم ملاقات سید وارد حصار شدند یکی از مستخدمین مرحوم حاجی محمد حسن امین الضرب مانع از ورودشان میشود سید اطلاع حاصل کرده مستخدم را منع و اجازه ورود بکلیمیان داده وارد میشوند سید با خوشروئی و مهربانی از آنان پذیرائی کرده بعد از صرف چای و شیرینی با دلایل و برهان علمی و مذهبی باستناد آیات توراته بدین مبین اسلام دعوتشان نموده یکی از کلیمیان در جواب سید میگوید اگر مسلمانی این است که شما دارید پس وای بحال ما که تاکنون از این سعادت عظمی محروم مانده و اگر آن است که دیگران دارند که نگفته میدانید ، بعد از این مذاکرات سید گفت میخواهم امروز برسم ولایت خود (اسد آباد) باشما رفتار کنم دستمال آنها را گرفته بآدمت خود پراز شیرینی و آجیل نموده بآنان داده و کلیمیان از اخلاق و رفتار سید تشکر نموده با خوشنودی از مجلس خارج شدند .

پدرنگارنده گفت در سفر دوم که سید بطهران ورود نمود موقعیکه خدمتش رسیدم ضمن تفقد و پرسش از خویش و تبار و اطلاع از فوت پدر (سید صفدر) که جنازه اش را امانت گذاشته اند ظاهراً این عمل در نظرش پسندیده نیامد و گفت هر جا اجل شخص رسید خوب است در همانجا بخاک سپرده شود .

مرحوم حاجی سیدهادی روح القدس که از اجله علماء اسد آباد است گفت در سفر اول ۱۳۰۴ که سید بطهران آمد در طهران بودم غالباً خدمتش

میرسیدم و از محضرش استفاده مینمودم در اوقات مناسب چند غزل از اشعار خود را که تا آن زمان هاشمی تخلص میکردم برای او خواندم مورد پسندش واقع گردید و بسیار تحسین نمود بمن گفت باین ذوق و استعداد حیف است در اسد آباد عمر خود را صرف کنی بیابرادر روحانی من باش هر جا رفتم ترا با خود ببرم گفتم قبول میکنم بشرط آنکه از دینم کارت نباشد گفت دیگر رفاقت ما باهم نخواهد شد زیرا تو در زمان طفولیت بیامن گرد و بازی کرده ای از اینجهت بمن ایمان نخواهی آورد .

در همین موقع بود که سید کتاب تفسیر صافی را بوسیله حاجی سید هادی بجهت پدرش فرستاده است .

حاجی سید هادی گفت : سید کتابی بنام الحقایق در احکام دین و مذهب مبنی بر دعوی خویش تألیف کرده بود که اختصاص به پیروان خاص او داشت نگارنده از پدرم که مدت ها در خدمت سید بوده اینمطلب را شنیده ام نه از دیگران که در طهران و جاهای دیگر با سید مصاحب بوده اند .

حاجی سید هادی اسد آبادی میگفت چند نفر از هندیان در طهران بمنزل سید وارد شدند سید با آنها بزبان هندی تکلم و گفتگو کرده در موقع رفتن مبلغی هم پول بآنها داد ضمن این بیان در باره مقام سید چنین اظهار مینمودند بعد از ذوات مقدسه انبیاء و معصومین تا کنون وجودی باین کاملی قدم بعرضه عالم ننهاده .

مرحوم سید شفیع امام جمعه از سادات جلیل القدر اسد آباد گفت در سفر اول که سید بطهران وارد شد جمعی از سادات و اقوام سید نامه ای بسید نوشته تقاضا کردند برای دیدار و ملاقاتش طهران بروند جوابی بدین مضمون بآنان نوشته بود ، فعلا نه صلاح شماست که برای دیدار من بطهران

بیایید و نه مصلحت من است که این اجازه را بشما بدهم صبر کنید در
موقع مناسب شمارا میطلبم .

پدر نگارنده گفت هر وقت مجلس سید از رفت و آمد اشخاص
خلوت میشد و سید تنها بود غالباً باین اشعار مترنم میگشت :

می صوفی افکن کجا میفروشد

که در تابم از دست زهد ریائی

خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواند

سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی

آسمان رشك برد بهر زمینی که در او

يك دو کس بهر خدا یک نفسی بنشینند

من آن شوخ طنـاز را می شناسم

من آن مـایه نـاز را می شناسم

بگوش من آمد دی آواز پائی

من آن صاحب آواز را می شناسم

از صد سخن پیرم یک حرف مرایا داست

ویران نشود عالم تا میکده آباد است

تادل که تواند برد تاجان که تواند داد

دل بردن و جان دادن این هر دو خدا داست

نخستین باده کاندر جام کردند

ز چشم هست ساقی وام کردند

چو خود کردند سرخویشتن فاش

عراقی را چرا بدنام کردند

آثار سید

- ۱- کتاب مقالات جمالیه مشتمل بر چندین مقاله علمی ، فلسفی ، اخلاقی ، اجتماعی. این کتاب در تاریخ ۱۳۱۲ باملحقاتی در مطبعه کلاله خاور طهران بهمت میرزا نصرالله خان جمالی چاپ و منتشر شده .
- ۲- کتاب شرح حال اکهوریان باشوکت و شان ، این کتاب را سید جمال الدین از پاریس بجهت خواهرزاده خود میرزا شریف خان مستوفی فرستاده است .
- ۳- رساله نیچریه در رد مادیون و طبیعیون که تا بحال چندین مرتبه در ایران و هندوستان و خارجه بزبانهای مختلف طبع و انتشار یافته .
- ۴- تاریخ الافغان بزبان عربی که در مدت چهار سال توقف خود در افغانستان آنرا برای بیداری برادران افغانی تألیف نموده اند .
- ۱۸ شماره روزنامه عربی العروة الوثقی که در مدت سه سال توقف خود در پاریس ۱۳۰۱ بمعیت مفتی بزرگ دیار مصر شیخ محمد عبده آنرا تاسیس و مجانا بجهت شرقیه ارسال میداشته و مندرجات آن باعث هیجان و نهضت و بیداری ملل اسلامی گشته و بامجازات شدید و اقدامات عجیبی از ورود آن بممالک اسلامی جلو گیری بعمل آمده ، انصافا میتوان گفت هیچیک از خطبه های خطبای اسلامی در قرن اخیر بقدر کلمات جذاب این

روزنامه در قلوب مسلمانان و بیداری اهالی مشرق زمین تاثیر نموده نخستین
شماره آن در ۱۵ جمادی الاول ۱۳۰۱ هجری و آخرین شماره آن پنجشنبه
۲۶ ذی حجة الحرام ۱۳۰۱ .

(بطوریکه قبلا گفته شد پنج شماره از عین این روزنامه که سید از
پاریس برای منسوبین خود در همان تاریخ باسد آباد فرستاده فعلا در نزد
نگارنده موجود است)

۵- روزنامه ضیاء الخافقین ، این روزنامه را سید پس از تبعید از ایران
در لندن به همراهی دانشمند آزادی طلب ملکم خان اصفهانی تأسیس و
منتشر نمود .

۶- کتاب خاطرات سید گرد آورده شیخ محمد علی مخزومی

۷- کتاب الوصیة السیاسیة الاسلامیة .

۸- کتاب الحقائق بقول مرحوم حاجی سید هادی روح القدس

اسدآبادی .



اوصاف گزیده سید

چند جمله کوتاه و مفید از خاطرات علامه کبیر جمال الدین اسد آبادی همینکه سید جمال الدین را در سال ۱۲۹۶ هجری بجرم و وطنخواهی و اصلاح طلبی از مصر تبعید کردند عده‌ای از دوستانش او را تا حدود کانال سوئز بدرقه کردند و هنگام وداع مبلغی پول بعنوان قرض باو اهداء نمودند هرچه خواهش کردند این هدیه را از آنان بپذیرد قبول نکرد و گفت احتیاج شما بپول از من بیشتر است شیر هر جابر و دشکارش را بدست می‌آورد.

حقایق بانروی او هام از بین نمی‌رود، هر کس بدون ارتکاب گناهی از ملوک بترسد او را بیچاره و بینوا بدانید، اسراف در نیروی بدنی از اسراف در پول زیان‌آورتر است، اجزاء پراکنده در اثر فشار و تضییق بیشتر بیکدیگر نزدیک میشوند، بدترین اوقات وقتی است که جهال پر گوئی میکنند و عقلا ساکت‌اند در مشرق زمین ادباء تا زمانی که زنده‌اند در ردیف مردگان محسوب میشوند و همینکه از میان رفتند زنده میگردند. زنجیر و قیدی که بر بدن انسان میزنند از قیدی که بر عقول و افکار میزنند سبکتر است، درخت محکم و قوی دیرتر میوه میدهد، لغت عربی را بدوی‌ها در بیابانها توسعه دادند ولی شهری‌ها آنرا در شهر محصور و

محدود نمودند ، ممکن است در جوانی دانشمند شد ولی تجربه جز در پیری بدست نیاید - تمام شرقیان از ترس بینوائی بی چیز هستند و از ترس مرگ در حال مرگ میباشند، ای درویش فانی از چه می اندیشی برو نه از سلطان بترس نه از شیطان .

در موقعیکه این شعر را میسروده «خارارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد- سهل است تلخی می درجنب ذوق هستی» در ضمن توضیح و تفسیر میگفته است عمرم دراز بوده یا کوتاه این هر دو برای من یکی است بشرطیکه نائل بمقصد آیم و آنگاه بگویم فزت رب الکعبه

بارها میگفته دو نوع فلسفه در دنیا هست یکی آنکه هیچ چیز در دنیا مال ما نیست و قناعت بیک خرقه و یک لقمه باید کرد و دیگر آنکه همه چیزهای خوب و مرغوب دنیا مال ماست و باید مال ما باشد این دومی خوب است و این دومی را باید شعار خود ساخت نه اولی را که به پیشیزی نمی ارزد، در باره دنیا هماره گفته است الدنيا لعب، هر که برد و هر که باخت باخت ، هر وقت صحبتی از باب و بابی نزد او میکردند گفته است چه خدمتی بمسلمانان نموده اند جز اینکه قرآن را مبدل به بیان کنند و مکه را بعکس این را در حقیقت نمیتوان اصلاح نامید مسلمانان احتیاج بدین تازه دیگر ندارند ، سید بایرانی ها خیلی امیدوار بوده و میگفته است دیر بیدار می شوند ولی همینکه بیدار شدند تند میروند و از همه جلومی افتند .

می فرمود : ایران مرکز اسلام است جنساً شایستگی سیادت

را دارد .

هر کس از دین سید سؤال مینموده میگفته مسلمانم ، روزی در

مجلس یکی از علمای تسنن صاحب مجلس از سید پرسیده بود که در چه عقیده میباشی؟ فرموده بودم مسلمانم. صاحب مجلس دوباره پرسیده بود از کدام طریقت؟ سید فرموده بود کسی را بزرگتر از خود نمیدانم که طریقت او را قبول کنم، سید بدبختی و ذلت اسلام را از سلاطین استبداد و علماء سوء میدانست و میفرمود این دو طبقه دین را بر صلاح خود ساخته‌اند و فرسخ‌ها از اسلام دور افتاده‌اند بجای اینکه دین را با عقل و منطق مطابقت بدهند عقل و منطق را میخواهند بادین ساخته خودشان مطابقت بدهند این است که دائماً در جدالند باید بدانند تادین را لباس علم نپوشانند در مجمع اهل علم و تمدن حق حضور ندارند. سید غالباً بطور خیلی ساده بخواص نزدیک خود میگفته اگر ناصرالدین شاه به نصایح من گوش شنوا میداد من او را شخص شرق و شاهنشاه آسیا مینمودم ولی با شخصی که زندگانی را فقط برای حصول شهوات نفسانی بخواهد و سلطنت را برای زور گوئی بر عایای عاجز و بیگناه و جاه جلال و حشمت و دستگاه را برای نمایش بزنها و خواجه سرایان اندرون بخواهد چه میشود گفت و از او چه امیدی میتوان داشت سید بعقیده داروین که طرفدار (فلسفه تنازع بقاء) بود هیخندید و این نظریه را ریشخند میکرد و میگفت: بقائی که مطلوب خاطر همه متفکرین و عقلاست فنا پذیر نیست و هیچگونه نزاعی ندارد بلکه چیزیکه مورد تنازع است فناپذیر میباشد زیرا نزاع کننده و مورد نزاع و طرف نزاع همه فانی میشوند و مقدرات همه یکسان است پس باین دلیل بهتر این است که فلسفه داروین را تنازع فنا بنامیم، نه تنازع بقاء، اشخاصی در این زمینه بر مرحوم سید خرده گرفتند و گفتند آیا عقیده دارید که جهان تمدن همه و همه در این نظریه بخطا رفته‌اند؟ پاسخ داد: جهان تمدن چیست - آیا غیر از شهرهای بزرگ و بناهای مرتفع

و قصور مجلل و باشکوه و کارخانه‌های عظیمی که پنبه و ابریشم را با رنگ‌های گوناگون بصورت پارچه بیرون میدهند و غیر از معادن و کارخانه‌های مختلف و احتکار سرمایه داران سرمایه گزاف را و غیر از اختراع توپ‌های مهیب و بمب ، و کشتی‌های مخرب و سایر ابزاری که برای آدم کشی بوجود آورده‌اند چیز دیگری است و آیا ملل راقیه و متمدن امروز جز بد داشتن این اشیاء بچیز دیگری افتخار دارند آیا در غیر این مورد مسابقه‌ای گذاشته‌اند؟ در این صورت اگر همه اختراعات و اکتشافات و همه مصالح و منافع حاصله آنرا در يك کفه بگذاریم و جنگ‌ها و مصائب و عواقب شوم و نتایج حاصله آنرا در کفه‌ای دیگر قطعاً کفه سنگین تر همانی خواهد بود که وسائل تخریب در آن گذاشته شده است - در این صورت چنین ترقی و دانش و تمدنی جز انحطاط و مصیبت چه معنی و ثمری دارد و البته چنین دستگاہی جز جهل و وحشیگری صرف نتیجه و بهره‌ای نخواهد داشت و یا مجهز شدن باین نوع وسائل مخرب، انسان بیچاره بعالم حیوانیت سوق داده خواهد شد ، آیا هیچوقت شنیده‌اید سیصد هزار افعی در مقابل سیصد هزار افعی دیگر صف آرائی کنند و نیش خودشان را ببدن یکدیگر فرو برند و یکدیگر را بکشند - یا اینکه هرگز دیده‌اید شیرها با یکدیگر بستیز برخیزند و خون یکدیگر را بریزند و گوشتشان را بخورند در اینصورت تصدیق خواهید کرد که آنچه فعلاً جهان دارد و در صدد افزون کردن آن است مدنیت و علم نیست بلکه جهل است و تو وحش

سلطان عبدالحمید منصب شیخ الاسلامی را بمرحوم سید عرضه داشت ولیکن سید نپذیرفت زیرا معتقد بود و اظهار میکرد که این مقام

ارزشی ندارد مگر اینکه بوسیله آن نظام اجتماع را بتوان تغییر داد و در سایه این عنوان اصلا حاتی بعمل آورد بهمین مناسبت میفرمود وظیفه مرد عالم این نیست که دارای منصب معین و حقوق خاصی باشد بلکه وظیفه عالم ارشاد تعلیم صحیح است و مقام او اقتضاء بلکه الزام دارد باینکه علوم مفیده را خوب بیاموزد و علم را با عمل نیک مقرون گرداند

سید هر وقت میخواست سوگندی یاد کند میفرمود بعزت حق و بسر عدالت. افتخار کردن بگفتار خالی در مقابل عمل دیگران باطل و ضایع است.

من بهر کجای دنیا که رفتم آوازی در آنجا افکندم و جنبشی باهل آنجا دادم.

کسانی که کمتر احتیاج دارند بی پروا هستند، هر مسلمانانی بیمار است و درمانش در قرآن است.

هر ملتی که زبان خود را فراموش کند تاریخ خود را گم کرده و عظمت خود را از دست داده است.

دیانت اسلامی مصالح بندگان خدا را در دنیا و آخرت تضمین می کند.

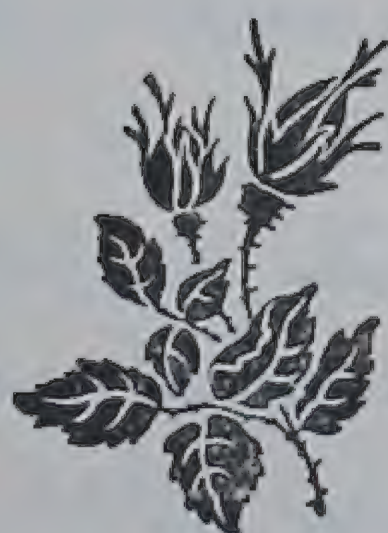
تا زمانی که احکام قرآن در جامعه مسلمانان حکم فرماست و بدستورات آن کار میکنند روزگار نمیتواند جامعه مسلمانان را دچار خواری و زبونی سازد، بزرگواری در عزت نفس است.

نسبش که بحضرت محمد ﷺ میرسید فخر و مباهات مینمود با آنکه از خاندان اهل بیت بود برای خود مزیت و مقامی قائل نبود میگفت بزرگواری از آن پروردگار جهان است.

نیروی فضل و کمال و وسعت ذهن و توانائی که خداوند باو بخشیده
بود در کمتر کس یافت میشد و میتوان گفت پس از پیغمبران اینموهبت الهی
به کمتر مرد الهی داده شده است .

در عقیده مقلد نبود اهتمام شدیدی بآراء فرائض مذهبی داشت و
اصول و فروع مذهبی را نگاهداری میکرد و در حمیت دین اسلام بی
مانند بود .

انگلیس برای رفع غائله مهدی متهمدی و جلب موافقت سیدپادشاهی
سودان را باو واگذار کرد سید بر آشفت و گفت مگر سودان را مالک
شده اید که میخواهید مرا پادشاه آن کنید مصر از آن مصریان و سودان جزء
لاینفک آن است و صاحبش خلیفه عثمانی است که هنوز زنده است هرگاه
بریطانیا خواستار اصلاحات است خوب است توجهی بایرلند نماید زیرا
آنان بشما از دیگران نزدیکتر هستند .



نقل از شماره ۷۴۶ سال پانزدهم اول دیماه ۱۳۳۴

قسمتی از مقاله جمعیت دارالتقريب اسلامي

کار سید جمال الدین اسدآبادی بهترین نمونه و دلیل است، این سید بزرگوار که رهبر اتحاد اسلام بود و امروز جمعیت دارالتقريب همان فکر عاقلانه را دنبال میکند چون میدید سنی ها اینقدر نسبت بشیعه بدبین هستند در عثمانی و مصر خود را از افغانستان که اکثر مردمش سنی هستند معرفی نمود و تظاهر به تسنن کرد شاید بتواند هدف خود را که متحد و نیرومند ساختن جامعه اسلامی و بیدار کردن آنها از خواب غفلت است عملی سازد و میدانست که اگر بفهمند شیعه است و عجم یعنی اهل (ایران) است حاضر نیستند یک دقیقه حرف او را گوش کنند.

چند نامه از دانشمندان معاصر و مطالع در حالات سید

بقلم مرحوم میرور دانشمند بیدار و آزاد بخواه میرزا صادق
بروجردی که مدت سه سال عمر خود را در خدمت سید
بسر برده است

۱- نور چشم عزیز میرزا صفات الله خان حفظه الله تعالی. فیلسوف اعظم
و استاد بزرگ اهالی مشرق زمین سید جلیل القدر اسدآبادی نور الله



مرحوم میرزا صادق بروجر دی پدر ارجمند آقای
دکتر مهران وزیر فرهنگ

مضجعہ الشریف و طاب اللہ رمسہ العالی مثل جد بزرگوارش برای پیشرفت
همان مقصود مقدس سالها زحمت کشید و عبدالحمید پادشاه عثمانی را که
سابقہ مفصل باهم داشتند حاضر نمود که با پادشاه ایران و امیر افغانستان

که دولت اسلامی بودند هر سه را کاملاً متفق و متحد نموده اهل سنت و
 جماعت هم مذهب جعفری شیعه را برسمیت مذهبی بشناسند و علمای شیعه
 هم امر کنند بخلافای ثلاثه توهین نکنند، سید مرحوم مدتها با علمای نجف
 اشرف و اصفهان و غیره با ارسال مرسول مکاتبات شروع نمود و با دلائل و برهان
 ثابت کرد که مخالفت شیعه و سنی حرام و موافقت آنها که احصائیة فریقین
 بششصدالی هفتصد کرور بالغ میشود واجب فوری حتمی است و قتی بعضی
 از علماء راقانع کرد و سند موفقیت گرفت و بعبد الحمید ارائه داد آن پادشاه
 بزرگ استبدادی که اول اروپا واقع شده بود از کثرت وجد و سرور
 پیشانی سید مرحوم را بوسید و گفت روح عالم اسلام را شاد و از خود راضی
 کردی. غرضم نوشتن خدمات سید نبود بعلمت اینکه کتابهایی در این باب
 لازم است که مختصری از شرح خدمات آن رادمرد بزرگ برشته تحریر
 آید، آن شخص عالیقدر که سلسله جنبان ترقی مشرق زمینها بود اگر شهید
 نمیشد شرق را از غرب بیشتر ترقی میداد. ای کسانی که میوه همان درخت
 برومند هستید اگر مثل آن مرحوم نمیتوانید خدمت بایرانیت و اسلامیت
 بنمائید بمعارف اسد آباد بهر وسیله ممکن است مدد نمائید خودتان هم
 از استفادة علمی غفلت نکنید هر کس بهر اندازه میتواند میبایست بملك
 و ملت خدمت کند من نمیگویم شما کارهای سید را بکنید میگویم خدا
 را از روی دانش و معرفت بشناسید و عبادت کنید بایندگان او شفقت و
 مهربانی داشته باشید دنیا را آباد کنید و لو بکاشتن یک درخت باشد حقایق
 را بگوئید و نترسید، حضرت امیر علیه السلام میفرماید احفظ الله يحفظك،
 حدیث دیگری است: من كان لله كان الله له. آن خدائی که تمام موجودات را
 آفریده است از تمام مخلوق خود باخبر است و همه را پاداش عمل مكافات

یا مجازات خواهد داد، تأثیری هم در طبیعت قرار داده است که ممکن نیست
کسی به مورچه‌ای مدد کند و طبیعت با او مدد ننماید. طولی نخواهد کشید که
از ثبت اسناد بطرف کرمانشاهان از راه اسد آباد عزیمت خواهیم نمود.
هر کس در منزل سید است از طرف من آنرا ببوسید و ببویید.

صادق بروجردی

۲- نور چشم ما. روح مقدس سید بزرگوار را از مسقط الرأس آن مرحوم
که تربت شریف اسد آباد است خوشنود نمائید که از عالم قدس بشما دعای
کند معارف آن قصبه را بهر اندازه میسر است منبسط نمائید مردم را
بحقایق دین مبین اسلام که بهترین ادیان است باخبر کنید که خود عندالله
و عندالخلق مسئول و معاقب نباشید اگر ایران بماند و دست ظالم اجنمیان
از روی سینه نحیف این مریض محتضر برداشته شود فقط و فقط در سایه
علم و عمل خواهد بود و علم منحصر بمسائل شرعیه فقهیه نیست هر چیز را
که انسان نمیداند و بعد بداند علم است اطفال امروزه ایران آباء فردای
مملکت اند آنها را درمهد علم و عمل پرورش دهید همان بچه دهاتی بی علم
ممکن است در سایه علم و عمل نادر زمان گردد از مزایای علم و عمل
بی بهره نمانند سعی جمیل خود را برای اولادهای صالح ایرانی مبذول
دارید منتظر نباشید دیگران بیایند برای شما آرائه طریق کنند بلکه
همت عالی خود را چنان کنید که اعمال شما سرمشق دیگران باشد.
صادق بروجردی «۱۳۱۵»

لیس للانسان الاماسعی

۳- فرزند عزیزم آقای میرزا صفات الله خان اسد آبادی دامت
تاییداته و زادت توفیقاته. این نوشته مرا نگاهدار و گاهی بخوان، کلمات
مرا که غالباً از لب گهربار استاد المتاخرین و سید المحققین افتخار ایرانیان

شخص اول قرن بیستم سید جلیل القدر اسد آبادی معروف بسید جمال الدین افغانی طاب رحمه الشریف شنیده ام بعضی از آنها را در ضمن نگارش خود اشاره مینمایم که بخوانی و عمل کنی و بمادون خود بیاموزانی - طوای نخواهد کشید که این بیمقدار هم خدمت استاد خود سید بزرگوار شرفیاب و از تشویش ایران و ایرانیان خلاص خواهم گردید - باید آگاه باشید روح ماعمال شمارانگران و اصلاحات را محل توجه بازماندگان خواهد دانست - ایران را چنان نگاه دارید که روح پرملالت ما بشما جوانانی که بالنسبه بعوام الناس تربیت شده هستید لعنت ننماید بلکه کاری بکنید دعای رفته ها بدرقه راهتان باشد میبایست اولین نقطه نظرتان ترقی و سعادت ملک و ملت باشد چه آنکه هر مملکت و ملتی محل نفوذ و استیلای اجانب شد آثار مذهبی آن نیز مشرف بانحطاط بالاخره منتهی باضمحلال خواهد گردید .

استقلال و ارتقاء مذهب فرع استقلال و ارتقاء مملکت است و مملکت را فقط در سایه دانش ملت میتوان مترقی نمود ایران نیم مرده را بمعارف زنده کنید - چون استاد گرامی من در کلمات و نوشته جاتم تأثیر قرار داده و جوه اعیان و دانشمندان و ترقی خواهان اسد آباد را دعوت نموده سلام خالصانه عاجزانه چاکرانه صادقانه را به همگی تقدیم و مشروحه مرا در حضور عموم قرائت نموده بامعاونت قاطبه اهالی سعی جمیل در امور معارف و بسط و توسعه مدارس ذکر بنمائید چندی نخواهد گذشت که محصلین از فوائد و افتخارات علم و عمل بهره مند و تاسیس مدرسه انان را واجب میشمارند .

ما بر حسب ادای فریضه اسلامی با فداکاریهای گرانبهای فوق العاده

قیمتی ملک و ملت را از فشار خود سری درباریان سابق که ایران را از تمام ممالک دنیا پست تر کرده بودند بیرون آورده بدست جوانان تحصیل کرده حالیه که اولادهای نوعی و شخصی ماهستند میسپاریم و اول وصیت ما بآنها سعی در توسعه و استحکام علم و عمل است و آنهم بتدریج صورت پذیر خواهد بود چیزیکه بدرجه قصوی برای عموم ترقی خواهان لازم است بیرون کردن یاس و ناامیدی و آوردن علم و دانشمندی است - ضعف علمی و ادبی سابق دول مترقی عالیه دنیا از امروزه ایرانیان خیلی زیادتر بوده است سعی کردند تا در سایه علم و دانش باین مقام عالی نائل گردیدند .

لیس للانسان الاماسعی . صفات الله جان البته میدانید بقاعده الاسماء تنزل من السماء افعال حسنه و صفات پسندیده شما میبایست شایان تقدیر بلکه معرض تقلید دیگران باشد سلسله جلیله سید عالیقدر خیلی لازم است نام تاریخی برای خود بگذارند چنانکه بزرگ آنها گذاشت - مقدمه اقتضات و تهیه لوازمات سعی و عمل است در سایه سعی و عمل میتوانید سید جمال الدین اسد آبادی باشید وقتی بتاریخ مراجعه میکنید بخوبی ملتفت میشوید چه اشخاص گمنامی نام خود را با خطوط خیلی روشن و بادوام در صفحه تاریخ روزگار ثبت نموده اند - عمر چند روزه دنیا اعم از اینکه غنی یا فقیر باشید اهمیتی نخواهد داشت مثل اینکه روزگار امروزه حقیر در طهران و کرمانشاهان بقدری نامساعد است که نتوانستم از شما پذیرائی کنم و از وجودتان استفاده نمایم .

در این سفر اخیر چهارده ماه است دولت مرا بریاست محکمه تجارت کرمانشاهان انتخاب و منصوب نموده اعزام داشته است نظر باینکه عموم را بحقوق ملی آشنا کنم و عوام را نصیحت نمایم قبول کرده بامخارج خود

برای اجرای مأموریت آمده‌ام در این مدت چهارده شاهی از طرف دولت
بحقیر نرسیده و تمام را بقرض زندگانی خود را اداره کرده‌ام در طهران هم
اولادهای عالم صالح عزیزم بهمین منوال گرفتار و بکرایه نشینی خانه مردم
امرار وقت مینمایند این سختی‌ها را مانع اجرای مقصود ندانسته شرط
ایفای وظیفه را ماکول و ملبوس ندانسته و نخواهم دانست خیلی مشغوفم
زیر زنجیر هم ایفای وظیفه نموده حقایق را آشکار کرده هر شهری هم رفته‌ام
بقدر عوامی خود هدایت براه اصلاحات نموده بسیار مؤثر واقع شده
است، هم الرجال تقلع الجبال را در نظر گرفته گفتنیها را گفته و نوشتنی‌ها
را نوشته‌ام اولین چیز بر آنکه تصدیق نموده و بدیگران هم توصیه میکنم
نادانی و بی‌علمی خود ماست چه آنکه هر ملتی این نکته مهم را درك کرد
اول دانائی و ترقی خواهد بود.

اگر ایران دارای اشخاص عالم لایق بود حال او اینطور رقت آور
نبود پس باید بگوئیم عالم نیستیم و چیزی نمیدانیم بدیهی است برای اشخاصیکه
مصدق و لقد کرما بنی آدم هستند جهالت و نادانی ننگ بزرگی است و
میبایست تحصیل نام کرد - خیال دارم اگر عمری باشد اوایل برج حوت از
خاک مقدس اسد آباد عبور کرده بعد از بوسه دادن بآن تربت پاکیزه که
مولد صدف دریای معرفت بوده است بطرف طهران رهسپار شاید از طهران
هم با عزیزان خودم بخراسان و آستان اقدس رضوی اگر عمر را بقیه باشد
در آنجا صرف نمایم العبدید بر والله یقدر، امیدوارم ایران را سعادت مند
بینم، بعد مردن برایم گواراست - نه ساعت از شب میگذرد که این
وصیت نامه و شرح حال را بشما که حائز ترقی خواهید گشت مینویسم و باز
هم بنشر معارف که نگاهدارنده مملکت و دین اسلام است زائد اعلی ماسبق

توصیه میکنم هیچوقت طرفدار اجانب نباشید مظلومان و زحمت کشان
را حمایت نمائید اهل منبر را چنانکه در صدر اسلام معمول بوده است بنصیحت
نمودن افراد در نشر معارف و تذکر امور اجتماعی و تهیه کار معاش و ادار
کنید، من لا معاش له لا معاد له. امیدوارم همینطور یکی که بنده يك اندازه اخلاق
اهل کرمانشاهان را تغییر داده ام شما هم موفق شده و از ارائه طریق
خودداری ننمائید و من احیایها فکانما احیای الناس جميعاً
۲۳ برج دلو ۱۳۰۰ از کرمانشاهان باسد آ باد ۱۴ جمادی الاخره ۱۳۴۰ هجری.



بقلم دانشمند محترم آقای صادق نشات

سید جمال الدین اسدآبادی در بغداد

چندی پیش تحت عنوان تبعید يك انقلابی مقاله‌ای در ترقی هفتگی بنظر رسید این مقاله مربوط بتوقیف سید جمال الدین اسدآبادی در طهران در سفر دوم نامبرده بایران که منجر به تبعید او از مرز و بوم میهن شده است بود، و چون این تبعید بنابدستور میرزا علی اصغر امین السلطان (اتابك معروف) بنزدیکترین نقطه خارج از ایران یعنی خاك عراق و شهر بغداد که در آن موقع جزء ممالك عثمانی بود واقع شد و نگارنده بر اثر توقف چندین ساله در بغداد توانستم که از مطلعین آن صفحات مختصر اطلاعی از سرگذشت دردناک غم انگیز آن نابغه ایران و فیلسوف اسلام و سیاستمدار نامی شرق در بغداد و بصره حاصل کنم ، لذا سزاوار دیدم که برای مزید اطلاع خوانندگان شمه از آنرا بنگارم ولی قبل از ورود باصل موضوع لازم میدانم توضیحاً دو نکته زیر را یاد آور شوم .

اولا - مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی همدانی نظر به برخی ملاحظات اساسی و مآل اندیشی های لازمی که برای پیشرفت مقاصد بلند و آرزوهای بزرگ خویش در نظر داشت و توقف چندساله او در افغانستان آن ملاحظات را که (در موقع مناسب بیان خواهد شد) تأیید و تقویت

مینمود صلاح چنان دید که خود را در همه جا مخصوصاً در هندوستان و مصر و حجاز و خاک عثمانی افغانی معرفی نماید، با وجودیکه آن بزرگوار عالیترین هدف خود را ایجاد وحدت دینی و اتحاد جامعه اسلامی قرار داده و روی همین امر مسلمین اقطار عالم را دعوت و تبلیغ مینموده با اینحال تمام همت و کوشش و جدیتش این بود که ایران را سرسلسله آمال خویش بشمارد و افتخار و نیکنامی ایجاد وحدت اسلام را بمیهن عزیز خود اختصاص دهد و آنرا پیشقدم و پیشوای این نهضت بی نظیر که در آن تاریخ موجبات پیشرفت آن بیش از هر زمانی فراهم بود قرار دهد و چنانچه این امر صورت میگرفت و عالم اسلام از همان موقع که شصت هفتاد سال پیش باشد بیدار میشد و دست وحدت و یگانگی بهم میداد شاید بیشتر تبدلاتی که در عالم واقع گردید روی نمیداد و اوضاع ممالک شرق و اسلام با آنچه که اکنون میبینیم تفاوت کلی داشت و این حقیقت را که سید آنچه را در اتحاد جامعه اسلامی می جست عظمت و نیکنامی ایران را سر آغاز آن میخواست و سر آمد نتایج آن میشمرد.

از خلال گفته های خود آن بزرگوار که گاه گاه بطور خیلی ساده بخواص نزدیک خود بمیان می آورده بخوبی ظاهر میگردد. او غالباً می گفته «اگر ناصرالدین شاه بنصایح من گوش شنوا میداد من او را شخص اول شرق و شاهنشاه آسیا مینمودم ولی باشخصی که زندگانی را فقط برای حصول مشتهیات نفسانی بخواد و سلطنت را برای زورگوئی بر عایای عاجز و بیگناه و جاه و جلال و حشمت و دستگاه را برای نمایش بزنها و خواجها سرایان اندرون خود بخواد چه میشود گفت و از او چه امیدی میتوان داشت.»

آری این گفته مسلم میدارد که هر چه سید در خاطر داشت و

آنچه آرزو مند بود و میخواست اول برای وطن خود بود و این آرزوی صمیمانه را در همه جا چه در ایران و چه در فرنگستان هر وقت بناصرالدین شاه برخورد میکرد در کمال صراحت و بی پرده آشکار میساخت و با همه کس حتی با مقامات رسمی دولت عثمانی (ترکیه سابق) که در آن تاریخ بلحاظ اختلاف مذهب با ایران و ایرانیان رقابت داشتند بمیان میآورد و از این باک نداشت که مبادا علاقه بایران و دلبستگی بملت ایران که لازمه اش علاقه و دلبستگی به تشیع است با امرام اتحاد اسلامی او منافات داشته باشد - و عجب این است که بعد از همین مسافرت تبعیدی که هم اکنون در صدد بیان آن هستم و هر کس بجای او بود نباید اسمی از ایران بزبان میآورد برستم پاشا سفیر کبیر دولت عثمانی در لندن گفت که من از اعلیحضرت سلطان که مرا مورد عطوفت و التفات ملوکانه خود قرار داده باریکتر باستامبول دعوت فرموده اند از صمیم قلب سپاسگزارم ولی شغل مهم من فعلا اصلاح امور ایران است که باید از فرصت توقف خود در لندن برای این امر استفاده نمایم - و نظائر این اظهارات را در موارد عدیده و مناسبت های مختلف بدوستان و شاگردان مصری خود نیز داشته - ولی بدبختانه همانطوریکه ایران نتوانسته است از مواهب سایر رجال و نوابغ سرزمین خود در تاریخ معاصر استفاده نماید و فعالیت های امیر کبیر، سپهسالار، امین الدوله، صنیع الدوله، در مقابل حوادث زمان نتیجه مطلوب را نداده همچنان نتوانست از افکار اصلاح جویانه و مقاصد عالیه فرزند ارجمند خود سید جمال الدین و دانشمند معاصر او ملکم خان ناظم الدوله فایده ای برگیرد و شالوده ای برای بنیاد آمال خویش طرح ریزی نماید، و در پرتو مساعی آن مردان کار دیده و فعال، ایرانی بوجود آید که با ژاپون در آسیا و آلمان در اروپا

همسری و برابری داشته باشد، چنانکه معلوم است سید جمال الدین بعد از مهاجرت از ایران به افغانستان و مسافرت از افغانستان به هندوستان و اروپا دو سفر بایران آمده بار اول بنابعد عوت مرحوم ناصر الدین شاه بوده که از راه بوشهر و شیراز و اصفهان بطهران وارد گردید و قرار بود بمقام صدارت عظمی تعیین شود و قانون اساسی برای مملکت طرح ریزی نماید لیکن چندی نگذشت که درباریان و عوام فریبان که وجود و خیالات سید را منافی مصالح شخصی خود دیدند خاطر شاه را چنان از سید مشوش نمودند که خودش حس نمود و از ناصر الدین شاه اجازه مسافرت طلبید و از راه روسیه باروپا عودت کرد، بار دیگر که ملاقات او با ناصر الدین شاه باز در مونیخ پایتخت باویر در آلمان دست داد باز هم که با اصرار شاه بایران آمد این بار هم با مخالفت روحانیون مخصوصا میرزای جلوه و مرحوم شریعتمدار که در مباحثات علمی مغلوب شده بودند و علی اصغر خان امین السلطان که مخالف و بلکه دشمن بی امان سید بود مواجه شد و بی آنکه مجال دهند از وجود ذیجودش بهره ای حاصل شود بشرحی که ذیلا بیان خواهیم نمود از ایران تبعید گردید، حال برای اینکه عوامل اصلی تبعید سید بخوبی روشن گردد بهتر است که در این زمینه باطلاعاتی که از دوست صمیمی او حاجی سیاح رسیده است متوجه شویم.

حاجی سیاح میگوید، من توسط میرزا رضا بسید پیغام دادم که لدی الورود بر امین السلطان وارد شود و منزل خود را خانه امین السلطان قرار دهد تا اینکه امین السلطان نزد شاه از سید بدنگوید اما سید قبول نکرد و بر حاجی محمد حسن امین الضرب وارد گردید این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند، مجالس سری برپا شد و امین السلطان شاه را ترسانید که

عماقریب حوزه سلطنت ایران را از هم خواهند پاشید. شاه ناچار بجای محمد حسن امین الضرب نوشت که عذر سید را بخواهد. امین الضرب بسید اطلاع داد. لذا سید قبل از دیدن دستخط شاه نقل مکان بزایه حضرت عبدالعظیم نمود و مدت هفت ماه و چند روز در زایه مقدسه بدعوت خلق اشتغال داشت و مفاسد سلطنت استبدادی را بگوش مردم رسانید و مردم را بحقوق خودشان آگاه کرد و پیوسته میگفت (من با ظالم و مظلوم هر دو عداوت دارم ظالم را برای ظلمش دشمن دارم و مظلوم را برای اینکه قبول ظلم میکند و سبب جسارت و ظلم ظالم میشود)

باری امین السلطان که از نزدیک و دور مراقب و مواظب گفتار و کردار سید بود بواسیله گماشتگان و جاسوسهای خود کلمات و حتی نفس کشیدن او را میشمرد. و از این اظهارات دست آویز محکمی برای تفسیر و توجیه عداوت سید بشاه بدست آورد و صراحت لهجه سید را در اصلاح طلبی که مضر بعوالم سلطنت مطلقه خاندان قاجار میدانست در هر فرصت و مناسبتی بشاه خاطر نشان مینمود تا بالاخره عرض کرد لابد قبله عالم عرایض گستاخانه او را که در ابتدای ورود در اولین شرفیابی عرض کرد: (هر وقت این مار و عقربهای که اطراف شما را فرا گرفته اند دور شوند در آن موقع داعی هم شروع بکار و مشغول خدمت خواهم شد) در نظر دارند، خلاصه باین دست آویزها و این پشت هم اندازیها کار خود را کرد و شاه را فریب داد و خاطر او را (مخصوصاً بعد از آنکه گزارشهای ساختگی عمال خود را دایر باینکه سید جمال الدین و دوستانش قصد بر هم زدن اساس سلطنت و تشکیل جمهوریت دارند بعرض رسانید) چنان مشوش ساخت که فرمان داد با سرعت وقت سید را از ایران تبعید نمایند. این فرمان که هدف دیرین

امین السلطان بود و تمامی قوای خود را صرف حصول آن میکرد سبب
گردید که دیگر بسید امان ندهد و از مقام روحانی و حسب و نسب شریف
او گذشته حتی بر حال مرض ورنجوری او ترحم ننماید - فوراً پانصد نفر
سوار به حضرت عبدالعظیم فرستاد و بر رئیس آنها دستور داد سید را در هر حالی
که هست دستگیر کنند و باو اجازه هیچ کاری ندهند و هر که را نزد او
دیدند توقیف نمایند و خود او را منفرداً بکرمانشاه تبعید کنند - باز در
اینجا بهتر بنظر میرسد که دنباله داستان را از باقی مانده گفتار مرحوم سید
که همان حاجی سیاح سابق الذکر است شروع کنیم. نامبرده گفت: پانصد
سوار مامور حرکت دادن سید شدند حالت مامورین در آن وقت معلوم
بود که چگونه در خانه سید ریختند و بیچاره را که در حال مرض و در
بستر افتاده بود کشیده فرصت ندادند که زیر جامه خود را بپوشد - باین
حال مرض زنجیر بگردنش انداختند و او را سوار یابو کردند و چون از
شدت مرض روی اسب خود داری نمیتوانست - لذا پاهایش را باطناب زیر
شکم اسب بستند، و باین حال سید را روانه کرمانشاه کردند حاجی محمد
حسن امین الصرب (۱) پول و لباس و لوازم سفر برایش روانه داشت و پولی

(۱) سید که از نوابغ روزگار و در روان شناسی ممتاز بوده از
بداندیشی امین السلطان و وفاداری دوست واقعی خود مرحوم امین الصرب
بخوبی آگاه بوده از اینجهت در هر دو سفری که بایران آمده در خانه مرحوم
حاجی محمد حسن امین الصرب منزل نموده است، پدر نگارنده که در هر دو سفر
سید بایران در تمام مدت اقامت سید در خدمتش بوده از جمله اوصافی که از مرحوم
امین الصرب دیده بود چنین تعریف میکرد در ایام عاشورا که ذکر مصیبت
خائن آل عبا را برپا مینمود هر شب عده بسیاری از مساکین را بشام دعوت
مینمود و خودش با پای برهنه و خلوص نیت مشغول خدمت بود و پس از
صرف شام بهر يك از مدعوین مبلغ یک تومان یا یک شوب قدك بذل میکرد.

هم برای رئیس سوارها فرستاد که باسید بدرفتاری نکنند - در آن موقع
 حسام الملك حکمران کرمانشاه بود از حاجی محمد حسن امین الضرب و
 سایر مریدان سید نامه ها و سفارشها باو نوشته شد که جانب سید را مراعات
 نماید و در مواظبت او دریغ نکند و همچنین به حاجی حسن آقا و کیل الدوله
 سفارشهایی رسید، حسام الملك اگر چه اذیتی بسید نکرد ولی او را از مراد و
 بامردم و مردم را از شرفیابی نزاد و مانع شد - و داماد خود را افتخاراً
 نگهبان و مواظب زندان او قرار داد، لیکن و کیل الدوله بر عکس حکمران
 از سید کمال احترام و تجلیل را بعمل میآورد و کوشش کرد تا او را از
 محبس رهایی داد و بخانه برد و از دسته بندی هایی که بعضی ملا نماها
 میخواستند بر ضد سید بر پا کنند و هیاهو و نمایشات مفسده آمیزی در شهر
 بدهند جلوگیری کرد و سید را محترماً روانه بغداد ساخت - در این سفر
 هیچکس همراه سید نبوده است - در اوقاتی که سید در طهران توقف
 داشته یکی از نوکرهای آقا میرزا سید محمد طباطبائی که موسوم بابو تراب
 و برادر مشهدی علی نام خادم مدرسه چاله حصار بود مجذوب سید گردید و
 از مرحوم طباطبائی استدعا کرد که اجازه دهد در خدمت سید باشد ،
 این مرد خادم وفادار و امین سید بوده و تا آخر عمر در خدمتش بسر برده و
 چون از برکت مصاحبت سید خود او هم با اینکه عامی صرف بود مظهر
 کمالات گردید در اسلامبول و مصر معروف به عارف افندی شد - حال معلوم
 نیست که آیا عارف افندی توانسته است در این سفر در عرض راه یاد کرمانشاه
 یا بغداد با آقای خود ملحق بشود یا خیر - و احتمال میدهند که عارف افندی توانسته
 باشد خود را از بیراهه در بصره خدمت سید برساند - حال پیش از اینکه از
 ورود سید ببغداد و ماجرای اموال او در آنجا گفتگو کنیم مناسب بلکه

لازم بنظر میرسد پاره‌ای از مندرجات نامه تاریخی سید را که از حضرت
عبدالعظیم بن ناصرالدین شاه و نامه تاریخی دیگری که از محبس کرمانشاه
بیکى از دوستان خیلی صمیمی خود نگاشته است برای مزید اطلاع درج
نمائیم، اینك نامه سید بن ناصرالدین شاه.... «اعلیحضرت اسلام پناه. درمونيك
وقتیکه از شرف و عدا احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی در زمره
طرد بودم در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان
پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولابه (پترسپورغ)
رفته پس از انجام آنها بایران بیایم اعلیحضرت شاهنشاه ادام الله بدعامة المدين
استحسان فرمودند و شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم با این
عاجز مکالمه فرمودند -

خلاصه اش آنکه اولاً دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق
نیست که ایشان را مورد عتاب و نشانه سهام نمایند و از در معادات و معانیت
بر آیند چونکه ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالك و صاحب ملك نیستند
و رتق و فتق امور بقدرت ایشان نیست - دیگر آنکه مسئله (کارون و بانگک
و معادن قبل از ارتقاء ایشان بر تبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است) نهایت
این است که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است»
باری چون نامه مذکور مفصل و درج تمامی آن از گنجایش مقاله
ما خارج است بذکر چند جمله بالا که نمونه‌ای از سبك فارسی نویسی آن
بزرگوار است اکتفا و باقی مندرجات نامه را بطور خلاصه مینگاریم.

سید میگوید به پترسپورغ رفتم بارئیس الوزرای روسیه مسیو کیرس
و وزیر خارجه آن ویلنکالی و مستشار او زینودیب بكمك یکعده از
بزرگان آن کشور از قبیل آ بود چیف و جنرال ریخترو جنرال آغانیف و مادام

نور یکف از بانوهای دانشمند و معروف میباشد توانستم مذاکره نمایم -
اولاً با ولیای دولت امپراطوری خاطر نشان و بخوبی ثابت و مدلل
ساختم که مسالمت و بلکه همراهی روسیه از ایران و طرفداری از قدرت
و استقلال آن برای خود روسیه و مقاصد سیاسی او در شرق مفید و بلکه
لازم است .

ثانیاً در نتیجه مذاکرات طولانی و ملاقاتهای عدیده موفق شدم که
ذهن اولیای دولت روس را در باره صدراعظم که بدین شده بودند از هر حیث
پاک نموده و قبول کنند که ایشان حسن نیت کامل دارند .

ثالثاً با استعانت رجال و همراهی کاملی که رئیس الوزراء و وزیر امور
خارجه روسیه در باره ام بخرج دادند موفق شدم که قضایای کارون و
بانک و معادن را طوری تمام کنم که اصلاً اثر و برخوردی ب سیاست موازنه
دو جانبه نداشته باشد .

حال اعلیحضرت بدانند که با انجام این خدمات و بنا بدستور و
فرموده شان بایران آمدم جناب وزیر اعظم هیچ التفاتی که بمن ننمود سهل
است بلکه موقعیکه بوسیله وزیر مختار دولت روس صحت اظهارات و
اقدامات من از ایشان سؤال شد اظهار داشتند که سید از طرف ما دستوری
نداشته و آنچه گفته و کرده پیش خود بوده، و نتیجه این امر فعلاً این شد که
تمامی این اقدامات بلا تأثیر بشود - اینجا دنباله مطالب را اینطور تعقیب
می کند :

لا حول ولا قوة الا بالله . راه رفته و رنج کشیده و گره باز شده بی نتیجه
ماند - و سپس اظهار تعجب از نادانی اتایبک و لجاجت طبع خود سراو مینماید
که در چنین مواردی رجال سیاست همواره فرصت غنیمت میشمارند و این

اقدامات را و اولاً دشمنان شان سرزده باشد چون بنفع مملکت است با تمام
 قوای خود تأیید مینمایند و جناب اتایک اینطور بازی کرد و مدعی و حریف
 پرزوری که باتدبیر از سر مملکت رفع شده بود دوباره بخانه اول گذاشت.
 و باز تعجب از ناصر الدین شاه مینماید که چگونه بعواقب و خیم این اموری نمی
 برد و یک همچو جاهل فاسدی را در چنین مقام خطیری که حیات و ممات مملکت
 را در اختیار دارد برقرار مینماید و ابقاء میکند. در پایان نامه اشاره بآمدن
 خود بایران که بنا بدستور اعلیحضرت شاه بوده است نموده میگوید
 امین السلطان علاءه بر اینکه اصلاً مدت این چند ماه چیزی از نتیجه سفارت
 من که با استحضار اعلیحضرت بوده سؤال نکرد و بامن ملاقات ننمود
 یکبار بیش مجال نداد که من شرفیاب گردم و آخر کار بجائی رسید که
 اسباب تبعیدم را از دار الخلافه بقم پیش بیاورد.

در خاتمه مینویسد: اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه بیادش
 میهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود که دیگر خیال آمدن ایران نکنم
 اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم آنچه را بخلاف گفته بودند
 معلوم گردد که هم خیر خواهم و هم مطیع. اگر خدای نخواسته ظهورات
 مرا از مسلك خیرخواهی منصرف و منحرف کند بر من چه ملامت خواهد
 بود. سبحان الله، تعجب دارم از این عقول صغیره و نفوس حقیره که خواسته اند
 ذهن و قاد شاهنشاه را در حق این عاجز مشوب نمایند، در حضرت عبدالعظیم
 نشسته تا از مصدر عزت چه صادر شود و اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل
 والحق و ینصرکم بالحکمة و یشید دولتکم بقدرته و یحرسه عن کید الخائنین
 العاجز جمال الدین الحسینی
 آمین

با وجود اینکه اکتفا بیک قسمت از مندرجات نامه شد مع هذا یقین

است که همین مختصر برای اطلاع بر وسعت فکر رسید در اسرار مهمه سیاست
زمان و درجه علاقمندی او بسر زمین مقدس ایران و دولتخواهی و شاه دوستی
او بهترین نمونه‌ای می‌باشد و کافی است که بدانیم آن مرحوم قبل از هر چیز
ایرانی و ایران خواه و ایران پرست بوده است و الادلیلی نداشت که با وجود
آنهمه شئون و احتراماتی که در عالم اسلامی بلکه دنیای متمدن دارا بود
تأین اندازه خود را با ایران و ایرانیان گرفتار کند و کارفرمائی يك نادان
جاه طلب خود پسندی چون امین السلطان را قبول کند .

امانامه دیگر از زندان کرمانشاه (۱) حقیقه گریه آور است که يك
چنین مرد عظیم الشان و جلیل القدری چنان فشار و زحمت ببیند که بدوست
خود بنویسد : «در محبس محبوس و از ملاقات دوستان محروم نه انتظار
نجات دارم و نه امید حیات، نه از گرفتاری متألّم و نه از کشته شدن متوحش،
خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن که برای آزادی نوع کشته
میشوم و برای زندگی قوم می‌میرم ، ولی افسوس می‌خورم که کشته‌های خود
را ندرویدم و به آرزویی که داشتم کاملاً نائل نگردیدم» سپس شرح مفصلی
از زحمات خود و معایب حکومت استبدادی و اوضاع اجتماعی ایران
مینگارد و نامه گرامی خود را که از شیواترین نشرهای فارسی است
بجمله‌های زیر خاتمه میدهد :

«با کمال چالاکی کوشش کنید، طبیعت بشما یار است و خالق طبیعت
مدد کار، سیرتجدد بسرعت بطرف شرق جاری است، بنیاد حکومت مطلقه
منعدم شدنی است شماها تا میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه
بکوشید نه بقلع و قمع اشخاص، شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه

۱ - در بعضی نسخ دیده شده این نامه را از زندان طلائع با بعالی
اسلامبول نوشته .

سعادت ایرانی سید سدید گردیده کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات،
سعی کنید مواعی را که میانه الفت شما و سایر ملل واقع شده دفع نمائید،
گول عوام فریبان را نخورید» انتهى .

راستی برای عظمت شأن این بزرگوار که دنیای آنوقت جز جامعه
کشور و امانده ایران بدان اعتراف داشتند اگر شاهی وجود نداشت
همین چند کلمه اخیر نامه دوستانه او کافی بود که بدانیم در آن تاریخ که
همه مردم این سرزمین را خواب غفلت گرفته بود این رهنمای خیرخواه
و طبیب حاذق چه فکرها در سر داشته و چه دستورالعملها میداده است
ولی چه سود که آنروز هم مانند امروز برای شنیدن حرف حسابی و
نصیحت و خیرخواهی گوش شنوایی نبوده و بقول خودش که اغلب میگفته
(آنچه البته بجائی نرسد فریاد است)

بباری چنانکه گفتیم سید بامساعی شایان تمجید و کیل الدوله از
محبس کرمانشاه مستخلص و روانه بغداد شد ولی با کسالت مزاج و اندوه
زیادی که از ناملایمات اوضاع ایران در حق خودش و رعایا و کشور دیده بود
دچار گردید و بطور گمنام در کاروانسرائی میزیست تا بالاخره یکی از
ارادتمندان او موسوم بحاجی عبدالصمد اصفهانی معروف بهمدانی که در
بغداد بشغل تجارت اشتغال داشت از چگونگی حال او مطلع شده و قیام
بخدمت و پرستاری وی نمود، در همین اوان بود که گویا بحسین سری پاشا
والی بغداد اوامری از بابعالی میرسید که سید جمال الدین در بغداد است
محل او را معلوم کنید و تحت نظر نگاه دارید تا دستور ثانی برسد .

سری پاشا بمأمورین خفیة خود درهمه جا دستور داد که از سید تفحص
کنند و جای او را تعیین نمایند - گویندهای که خود در کاروانسرا حاضر

بوده نقل میکند که دیدم یکنفر ناشناس بکاروانسرا آمد و عکسی در دست
 داشت يك نگاه بعکس و نگاه دیگری بشخصی که تا آنوقت او را نمیشناختم
 که سید جمال الدین است مینمود تا بالاخره مثل اینکه ثابت گردید که
 گم شده خود را پیدا کرده، دو نفر پلایس در آنجا گذاشت که مراقبت کنند
 و خود از پی کار خویش رفت و پس از چندی مراجعت کرد و سید را برد، بعد
 از مدتی شنیدیم سید را سری پاشا نزد خود برده و تحت نظر نگاه داشته
 است - بطوریکه مطلعین نقل میکنند سری پاشا مردی دانشمند و عارف
 مسلک و ادیب و شاعر بوده بشعر و ادبیات فارسی شوق و علاقه مفراطی داشته
 در علم حدیث و تفسیر بهره ای کافی داشته لذا وجود سید را در بغداد برای
 خود بزرگترین سعادت و نعمتی یافته، با منتهای خصوصیت و تواضع با او
 رفتار میکرد و از محضرش استفاده کامل مینمود ولی همینکه او امر و تعلیمات
 سلطان عبدالحمید دایر بمراقبت شدید و سختگیری برسید رسید برای
 حفظ مقام و منصب ایالتی خود ناگهان رفتار خویش را به سید تغییر داد و
 بقدری با آن بزرگوار سختی نمود که مرحوم سید عبدالرحمن گیلانی
 نقیب الاشراف بغداد متولی مزار شیخ العارفین عبدالقادر گیلانی تلگرافاً
 از باب عالی از سید وساطت نمود و آقا را نزد خود برد و سپس اقداماتی کرد
 و از پیشگاه سلطان مرخصی سید را خواستار گردید و اسباب مسافرت او
 را بصره و هندوستان فراهم کرد، سید پس از ورود به بصره چون خود را
 مریض و محتاج مداوای کامل میدید ناچار شد زمانی هم در بصره اقامت
 نماید - تجار و اشراف و علمای بصره نسبت باو ارادت ورزیدند و مخصوصاً
 حاجی ملارضا خان بهبهانی که در سلك تجار و اغلب کنسول رسمی بود
 و آقا جعفر بهبهانی و حضرات ده دشتی ها کمال ارادت و خصوصیت را

در باره اش داشتند در اینجا بود که سید علی رغم بدی و ناگواری هوا
 همینقدر که حس کرد سلامتی مزاجش بازگشته و آسودگی خیال و راحت
 و فرصتی دارد باز شروع بفعالیت نموده و چندین نامه مهم تاریخی بمرحوم
 میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) و غفران پناهان آقا میرزا
 سید محمد طباطبائی و میرزا حبیب الله رشتی و میرزا ابوالقاسم طباطبائی و
 میرزا جواد آقا تبریزی و سید علی اکبر شیرازی و حاجی شیخ هادی نجم آبادی
 و میرزا حسن آشتیانی و آقا سید طاهر و حاجی آقا آقامحسن عراقی و شیخ
 محمد تقی معروف با آقا نجفی و حاجی ملا محمد تقی بجنوردی و جمعی دیگر
 از علماء و مجتهدین ایران و عتبات عالیات نوشت و در تمام آن نامه ها بادلایل
 و براهین عقلی و نقلی با قایان خاطر نشان نمود که امروز وجداناً و شرعاً
 مکلف هستید بایکدیگر متحد بشوید و بنام شریعت غرای محمدی صلی الله علیه و آله
 که خود حافظ و مروج آن میباشید و برای رضای خدا و خرسندی روح
 مقدس خاتم الانبیاء کشور ایران را که در آتش ظلم و بیداد و شهوت رانی
 و فسق و فجور سلطان وقت و درباریان حریص و خائن او میسوزد حفظ و
 حراست نمائید .

امروز ملت ایران مظهر عالم تشیع و محور دنیای اسلام است
 و علمای دین مکلف هستند با شئون و مقامات عالی و نفوذ کلمه ای که
 به برکت شرع مقدس احراز نموده اند این ملت و مملکت را از جور
 حکام خود خواه و بی ایمان و مستبد آزاد نمایند و کاری کنند که نفوذ و
 تطاول و زور گوئی بیگانگان در ایران برطرف شود و ایران بتواند با
 راهنمایی علماء و پیشوایان روحانی خود براه نجات برود و روز عزت و

سعادت خود را بپرکت تعلیمات مقدسه اسلامی درك نماید »

این نامه ها عموماً بزبان فصیح عربی و بالهجه واصطلاح مخصوصه الائی ایران که بوئی از آن بهشام هیچیک از روحانیین اسلامی چه در افغانستان و چه در سایر نقاط نرسیده است نوشته شده و صریح ترین سند ایرانیت سید جمال الدین میباشد، حقیقه بعد از اطلاع براین نامه ها و استحضار بر آرزوهای صمیمانه سید روشن میشود که آن بزرگوار حقاً همدانی است نه افغانی یعنی از مردم غرب ایران است که از حیث معلومات و طرز فکر و تحصیل و عقاید مذهبی و آداب و معاشرت و مصطلحات سخنوری و انشاء و لهجه و زبان با مردم شرق ایران کبیر که هم اکنون معروف بافغانستان است تفاوت کلی داشته و مهمترین نامه هائی که از بصره نگاشته همانا نامه ایست که بمرحوم میرزای شیرازی نوشته که حقیقه داد سخن داده و میرزا را با دلائل شرعی الزام بقیام برضد ناصرالدین شاه و استخلاص مملکت و رعیت از دست جور و خودسری و نادانی او که بالمآل باعث از بین رفتن کشور خواهد شد مینماید و معروف است که سید باین اندازه اکتفا نکرده و نامه دیگری بمرحوم میرزا نوشته و با ذکر بیست دلیل ثابت نموده که ناصرالدین شاه دیوانه و بحکم شرع سلطنت و حکومت دیوانه غیرجایز و بر شما که امروز مرجع اعلاى شرع اسلام و مقتدای انام هستید و اراده ای بالاتر از اراده و رأی شما نیست شرعاً لازم و واجب است که پیروان امت محمدی وآله و سلم را با احکام قطعی صریح از دست ناصالح حکام جور نااصل برهانید و آنها را از این وضع خطرناک که ممکن است بزوال مملکت شان و انقراض دولتشان منجر گردد مستخلص دارید .

در خاتمه مینگارد لقد اعذر من انذر والسلام علی من التبع الهدی

و طلب السلامة فی الدین والدنیا. هر گاه در آینده فرصتی پیش آید ترجمه
فارسی یکی دو عدد از نامه‌ها را که خالی از فایده و عبرت نیست تهیه و
پیوست پاره‌ای از معلومات متفرقه دیگری که مربوط بنکات برجسته
زندگانی سید بوده و خالی از اهمیت نباشد بعرض خوانندگان خواهم
صادق نشأت
رسانید.



بقلم دانشمند متتبع آقای واعظ (چرندابی)

دو یادداشت مهم راجع بسید اسدآبادی

علامه اکبر و محقق مشهور حضرت آقای سید محسن امین عاملی مدظله (نزیل دمشق الشام شارع الامین) از سالیان دراز دست بتألیف کتاب بسیار مهم و نفیسی بنام (اعیان الشیعه) زده که اسمش حاکی از معنی است، وحقاً در موضوع خود بیمانند و نظیر آن تا کنون نگارش و تألیف نیافته، مؤلف محقق در جمع و ترتیب و تهذیب و تنقیح آن بسی رنج برده و شبها بر روز آورده تا بیاری خدای بیهمتا تمام مواد دوره آنرا گردآوری و آماده طبع نمود و از سال ۱۳۵۳ قمری در دمشق بچاپ آن شروع و اقدام و تا کنون ۲۴ جزء از آنرا که هر جزء قریب ۵۰۰ صفحه میباشد جامه طبع پوشیده (جز از بعضی اجزاء که تجدید طبع و اضافات و اصلاحات لازمه در آنها بعمل آمده) که هنوز حرف حاء تمام نشده و طبع باقی اجزاء بدون تعطیل و تاخیر در جریان است، مؤلف متتبع با آن بسط و تفصیلی که از هر يك از مردان نامی شیعه سخن میراند، تصور می رود که دوره کتاب بصدد جزء و بلکه بیشتر بالغ گردد، متع الله العلم والدین بطول حیاتهم آمین، علامه نامبرده در صفحات ۳۳۶ - ۳۷۹ جزء شانزدهم (اعیان الشیعه) شرح حال مبسوط و مفصلی از فیلسوف شرق و اسلام سید جمال الدین اسدآبادی در آورده و

قریب هفت صفحه در پیرامون عنوان (هوایرانی لا افغانی) با خامه توانای خود
 قلم فرسایی نموده و دانشمند محترم آقای علی (جوهر الکلام) هم در تالیف
 خود (تاریخ مصر - ص ۱۸۵ طهران ۱۳۲۰ ش) مینویسد: مورخین مصری تا
 ایام اخیر بنا بر گفته مشهور مرحوم سید را افغانی میدانستند ولی در تابستان
 سال ۱۳۱۷ ش. یکی از افسران مصری بنام (یوزباشی محمد بیک) کتابی
 راجع به کشور شاهنشاهی ایران نگاشته که نام آن کتاب (امپراطوریه فی
 اسطر) میباشد... یوزباشی محمد در کتاب نامبرده مینویسد: نویسندگان
 پیشین مصر اشتباهاً سید جمال الدین را افغانی نوشته اند و آن حکیم از جمند
 از مفاخر اصلی ایران و ایرانیان است، ۲- فیلسوف فرانسوی ارنست رنان
 (۱۸۲۳-۱۸۹۲ م) شارح فلسفه ابن رشد و مؤلف (تاریخ المسیح) در ۲۰ ج ۱
 سال ۱۳۰۰ ه. موقع اقامت مرحوم سید اسد آبادی در پاریس خطابه در
 دارالفنون (سوریون) درباره (اسلام و علم) ایراد نموده که در آن خواسته
 منافی بودن اسلام را با علم و تمدن ثابت کند، مرحوم سید اسد آبادی جواب
 وردی بر آن نوشته که آن اوقات در صفحات روزنامه (دیا) طبع و انتشار
 یافته (امیر البیان شکیب ارسلان - ۱۸۷۰ - ۱۹۴۶ م) در تعلیق خود بر کتاب
 (حاضر العالم الاسلامی ص - ۳۰۳ ج ۲ ط ۲ مصر) از دائرة المعارف اسلامی
 نقل میکند ثم بعد ذلك بقلیل ترجمت محاضرة رنان مصحوبة بر دمن قلم حسن
 افندی عاصم، و در کتاب (معجم المطبوعات العربیة والمقریة ص ۱۲۶ ط. مصر
 مینویسد: عاصم (حسن افندی تقریب خطبة موسیورنان التي جعل موضوعها
 الدين الاسلامی والرد علیه - طبع حجر مصر، و خطبة رنان اخیراً بقلم
 مهندس فاضل (علی یوسف) هم به عربی ترجمه و با ردیه مسیو (مستمر) فرانسوی
 در مصر به چاپ سربی رسید، نگارنده چندی قبل بحضور پرنور استاد

دانشمند حضرت آقای عباس اقبال آشتیانی نامه‌ای نوشته و خواهشهای چندی از ایشان کرده بود که خوشبختانه در مکتوب شریف مورخ ۲۷ ر ۲۶ ر ۲۶ لطفاً با جوابهای مثبت مفتخرم فرمودند و از جمله نوشته بودند، در خصوص ترجمه مباحثات سید اسد آبادی و رنان نیز چون ماسنخه‌ای از آنرا در دست نداریم سعی میکنیم که پس از تحصیل مطابق امر عالی رفتار کنیم امید است که استاد ارجمند در خواست های ارادتمند رادر سال چهارم (یادگار) هرچه زودتر عملی نموده و یادگاری از ایشان در صفحات روزگار باشد ویژه ترجمه مباحثات فیلسوف اسلام مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی با فیلسوف فرانسوی رنان - ناگفته نماند نگارنده قریب دوازده سال پیش از نویسنده توانا و دانشمند آقای کاظم زاده ایران شهر هم ترجمه مباحثات سید را در خواست کردم متأسفانه در مکتوب مورخ ۲ ژانویه ۱۹۳۶ م. جواب دادند بدبختانه اشتغالات مخلص طوری گرفتارم نموده است که غالباً مراسلات دوستان را ماهها نمیتوانم جواب عرض کنم و باید از معاونت قلمی معذرت بخواهم.

تبریز ایران ۲۶ ر ۲۶ ر ۱۳۲۷ ش -

حاج عباسقلی وجدی (واعظ چرندابي)

بقلم دانشمند معظم آقای جواهر الکلام، نقل از روزنامه شفق

سید اسد آبادی در اسلامبول

همه میدانند که بسال ۱۳۱۴ هجری ایام سلطنت عبدالحمید ثانی روزگار سید جمال الدین اسد آبادی نابغه نامی ایران در اسلامبول پایان رسید و همانجا بانهایت ناکامی بزیر خاک حسرت رفت ولی با آنکه هنوز عده ای از معاصرین سید در قید حیاتند و گفته های آن بزرگوار و درد زبانه است معذک راه بردن بقبر او حتی در خود اسلامبول کار آسانی نیست - زمستان ۱۳۱۰ که نگارنده را با اسلامبول گذر افتاد پرسیان پرسیان نشان آن گنج شایگان را در قبرستان (ماچگا) پیدا نمود (ماچگا) یکی از محلات دوردست اسلامبول است و در طرف شمال غربی (بسفور) واقع شده است روی تپه بلندی قبرستان کوچکی بنام قبرستان ماچگادر همین محله واقع شده که هنوز در آنجا مرده دفن میکنند تا چند سال قبل مرقد سید جمال الدین در همین گورستان بی نام و نشان مانده بود (ظاهراً از همان تاریخ وفات آثار مزاری برای سید ترتیب نداده یا بعدها از میان برده بودند) تا آنکه یکنفر خیرخواه آمریکائی از کیسه فتوت خود آثاری برای مزار بناموده و این گوی سبقت را از شرقیان ربود بنای مرقد سید جمال الدین اسد آبادی بهمت آن شخص آمریکائی بترتیب ذیل است :

روی قبر يك پارچه سنگ مرمر بار تفاع دو متر، عرض يك متر، طول دو متر و كسری، نصب شده و بالای آن حوضچه هانندی از سنگ مرمر تراشیده اند اطراف سنگ مزار نرده آهنین نصب نموده اند و چهار طرف سنگ قبر عبارات ذیل به ترکی حجاری شده است (بالای سر) بویوك اسلام عالمی جمال الدین بوراده باتور دوغه) تاریخ ۵ شوال ۱۳۱۴ هجری ۹ مارت ۱۸۹۷ م

ترجمه فارسی: عالم بزرگ اسلام جمال الدین اینجا آرمیده است تاریخ تولد ۱۲۵۴ هجری ۱۸۳۸ م. تاریخ وفات ۵ شوال ۱۳۱۴ هجری ۹ مارت ۱۸۹۷ م. و در دو طرف قبر این شعر به ترکی حجاری شده: «جهان چون کی باقی قالان دکل - بو عمرن تزر که کچر مدتی - و فابولمز او ندان نه سلطان نه قول - جهان همیشه بود و ر عادتی» و طرف پائین قبر نام بانی بنامستر چارلسین قره بن آمریکائی (با حروف عربی) و تاریخ بنا ۱۹۳۵ میلادی حجاری شده است فروردین ۱۳۱۱ شمسی (علی جواهر الکلام)

ناگفته نماند که بعد از آنهمه رنج و آوارگی ها که این علامه کبیر و یلسوف شهر در راه آزادی ملل اسلام عموماً و ایرانیان خصوصاً از دشمنان و بدخواهان اسلام و مستبدین و مخالفین ترقیات جامعه اسلامی در حیات خود دید و کشید بعد از نائل شدن بدرجه شهادت هم در گوشه اجدنگذار دند راحت بخسبد و برخلاف دستور اسلام نبش قبر نموده اسکلت آن سید عالی نسب رادر اواخر سال ۱۲۲۳ شمسی از قبر بیرون آورده بخاک افغان (کابل) انتقال دادند.

صفات الله جمالی

حضور عالم متبحر و فقیه مشہر حضرت آقای سید ہبۃ الدین شہرستانی -
 با کمال ادب زحمت افزا میشود خواہشمندم مسموعات و اطلاعات خود
 را در بارہ وطن و مولد فیلسوف بزرگ شرق سید جمال الدین ذیلامرقوم
 فرمائید موجب مزید امتنان خواہد بود. ہمدان نوزدہم تیر ماہ ۱۳۳۵
 صفات اللہ جمالی اسد آبادی

جواب

بسم اللہ و اللہ الحمد

۱- چون این بندہ از اوائل جوانی ارادت غائبانہ باین بزرگوار
 داشتہ نظر باشتیاق تامی کہ بشنیدن اخبار و آثار این مصلح نامدار داشتم
 یادداشتہای بسیار را نسبت باحوالات ایشان جمع آوری کردہ و قبل از ہر
 کس از مرحوم استاد اکبر و علامہ مشہر حاجی میرزا حسین شہرستانی
 مرعشی متوفای سنہ ۱۳۱۵ کہ در سنہ ۱۳۰۶ ہجری قمری از طہران عودت
 بوطن مقدس خود کربلا فرمودہ و در مجالس شان برای علماء و ادباء از
 مرحوم فیلسوف نامدار شرق آقای سید جمال الدین الحسینی بیاناتی بطور
 ارمغان آوردہ و افکار تازہ ایشان را نقل و نقل مجلس میفرمودند و امثال
 بندہ از خوشہ چینان محضرشان بودہ و بیاناتشان را یادداشت مینمودیم
 مکرر ایشان از آن شادروان سابق الذکر تعبیر بہمدانی مینمودند و افکار
 عالی اورا می ستود .



۲- مرحوم آقای شیخ علی نجفی از خاندان معروف مرحوم فقیه مشهور
آقا شیخ جعفر صاحب کتاب کشف الغطاء مکرر در مجالس خود حکایات
شیرینی از مذاکرات و محاورات و مجادلات آقا سید جمال الدین همدانی
مشهور بافغانی بیان میکردند که در اسلامبول به خدمت ایشان مکرر رسیده
و از محضرش استفاده‌ها نمودم و ضمناً میفرمود نظر بتقیه و مراعات شئون
مذهبی ایشان که شیعه فطری بودند خود را در اسلامبول مشهور بافغانی
نمودند و اضافه مینمود که ایشان هم از جهة مذهب تقیه مینمود و هم از
جهة تابعیت و جنسیت ایرانیت چون مخالفین این بزرگوار و حساد مقام

و منزلت ایشان در نزد سلطان عبدالحمید و بزرگان دولت بسیار و بیشمار بود لذا اگر معلوم میشد که ایشان ایرانی و شیعه مذهب میباشند ابداً امنویات اصلاحی ایشان پیشرفت نمیکرد .

۳- در سنه ۱۳۰۳ هجری که ببوشهر وارد شدند روشنفکران آن شهر از قبیل حکمران بنادر آقای موقرالدوله شیرازی و آقای سید عبدالرضا حافظ الصبحه و آقای حجة الاسلام آقا سید عبدالله بلادی و آقای شیخ محمد حسین مدیر مدرسه سعادت بوشهر و غیر آنها که در کف فیض خدمت و صحبت مرحوم آقا سید جمال الدین مزبور را نموده همه افکار جدیده این بزرگوار را در عالم مدنیت و اصلاحات فرهنگی و مذهبی متواتر نقل کردند و همگی برای افتخار ایرانیت خود ایشان را همدانی ملقب با فغانی میگفتند و معارضه و مبارزه ایشان را با میرزا باقر بواناتی شیرازی صاحب قصیده شمسیه لندنی حکایت مینمودند .

۴- در سالی که بعزم زیارت بیت الله الحرام و مهاجرت ببلادرآپون برای رسیدن به هندوستان به بنادر خلیج فارس وارد شدم در هر نقطه و مکان مذاکراتم از حالات و مقامات سید جمال الدین بود کسانی که بخدمتشان رسیده یا تلمذی نموده یا همسفر و صاحب آن مرد نامی بوده اند اخبار و آثار گرانمایه ایشان را از آنان استماع مینمودم و همه آنها مدعی بودند که ایشان ایرانی الاصل، ایرانی اللهجه، ایرانی اللباس، شیعه مذهب بوده اند، و مخصوصاً حاجی زائر حسن که در بحرین کسب و تجارت داشت نقل نمود که ایشان در موقعیکه وارد بحرین شدند شرف ضیافت ایشان را در منزل خود داشتم . روزی بمن فرمودند امروز عصر میخواهم بملاقات امیر بحرین (شیخ عیسی بن علی) بروم در قریه محرق لذا دستگاه چای خوردن

را زود بپا کنید و ایشان بعد از صرف نهار وضو گرفته نماز ظهر و عصر را جمعاً خواندند باینکه هر روز تفریق بین صلاتین میفرمود، ضمن این بیان بعضی از حضار مجلس از زائر حسن پرسیدند که سید بر طریقه مذهب اهل سنت وضو گرفته و نماز خواندند؟ جواب داد من آنوقت اظهار سنی بودن میکردم نظر بحالت اهل بحرین ولی ایشان با کمال قدرت و بی اعتنائی بمن وضو و نماز و شعار مذهبی شیعیان را داشتند و چون از مجلس امیر بحرین برگشتند از امیر بحرین تنقید و تحقیر نموده گفتند انگلیسها چه کسان حیوان صفت را بلباس انسانی در آورده بر ملل اسلام ریاست میدهند، سپس این بنده از زائر حسن پرسیدم قیافه و شمایل مرحوم آقا سید جمال الدین را برایم تعریف کن. گفت خیلی شبیه بشما بود، صورت گرد و پیشانی بزرگ و گشاده چشم با قدم متوسط، در اثنای این بیان زائر حسن کف بر کف زد و سبحان الله گفت، این بنده از او سبب این حال را پرسیدم، گفت تعجب من از کمال قدرت و غیب گوئی مرحوم آقا سید جمال الدین است چونکه در ساعت حرکت از بحرین بمن گفت ای زائر حسن خوب و بادقت بشکل و شمایل و قامت من نظر کن، آنگاه بلند شده براه افتاد و چند قدم در اطاق میرفت و بر میگشت و بمن تاکید میفرمود خوب نگاه کن. من از این حالت فکرم پریشان شد که این چه حالی است، عرض کردم مولانا بحمد الله در سراپای شما عیبی و علتی نیست، فرمودند بلی ولی بعدها کسانی میآیند و از تو میپرسند که این مهمان تو شکل و شمایلش چگونه بود، میخواهم از روی معرفت و صحت جواب آنها را بدهی. حالا که شما از من این سؤالات را مینمائی من بیاد گفته سید افتادم و از پیش بینی او تعجب نمودم.

۵ - چون در سنه ۱۳۳۱ بشهر کلکته رسیدم تا از آنجا بژاپون

مسافرت کنم آقای سید جلال الدین کاشانی صاحب جریده فریده حبل المتین
میهماندار بنده بودند و غالباً صحبت مابا ایشان گفتگوی تاریخی و اصلاحی
مرحوم سید جمال الدین بود و ایشان خود را از شاگردان آمرحوم میشمردند
و میگفتند سبب انتقال من از ایران به هند و کلکته توصیه های آمرحوم شد
که بنده در سایه آزادی هندوستان بتوانم در راه اصلاح ایران و مشروطیت
آن خدماتی بنمایم و همیشه در نامه هایی که بسید مینوشتم این شعر را
سر لوحه نامه خود قرار میدادم:

یارم همدانی و خودم هیچ ندانی یارب چکند هیچ ندان با همدانی
چونکه ایشان از قصبه اسد آباد که از توابع همدان است برخاسته اند
و ایشان هم در مراسلات خود شعر را در پاسخ مینوشتند که جنبه شوخی
کاشانی ها را داشت.

۶- در کلکته وارد شدم جناب مولانا ابوالکلام آزاد که در حال
حاضر ملقب بامام الهند و وزیر فرهنگ بلکه همه کاره دولت هند امروزه
میباشند باین بنده و آقای سید جلال الدین حبل المتین صداقت بسیاری
داشتند در آنوقت ایشان روزنامه موسوم به هفته دار بنام (الهلال) تأسیس
نموده و در صفحات آن برای استقلال هند مقالات مؤثری درج و منتشر
مینمودند، تصویر منیر آقا سید جمال الدین را با تصویر این بنده در بعضی از
شماره های روزنامه خود چاپ مینمودند.

۷- دانشمند ذوفنون آقای میرزا محمد حسن انصاری اصفهانی که
در حال حاضر بحمد الله در قید حیاتند و مؤلفات بسیار سودمندی در علوم
مختلفه دارند و عمر شریفشان بیش از هشتاد سال است مکرر تاریخچه حیات
آقا سید جمال الدین را برایم بیان نموده و حضوراً میفرمود که در وقت

تشریف فرمائی این شادروان بشهر اصفهان من بشرف حضور ایشان بایدرم
 مشرف میشدیم چون مانویسنده و کارمند شاهزاده ظل السلطان حکمران
 اصفهان فرزند ارجمند ناصرالدین شاه بودیم و این شاهزاده چند روز از
 سید پذیرائی نمود ولی سید علناً از حواشی و بعضی اعمال شاهزاده تنقید
 مینمودند و دعوت های علماء و تجار اصفهان را قبول فرموده و خواص مردم
 را مفتون بیانات نغز و پرمغز خود میفرمودند و آنان نیز شهادت های روشنی
 بر ایرانی بودن و توطن در همدان این مرحوم داشته و دارند بالجمله شهادت
 بیحد و بیشمار بر همدانی بودن مرحوم سید جمال مذکور موجود است و قابل
 انکار نیست و محقق است که اینمرد بزرگوار و مصالح نهادار و مجسمه
 صدق و صراحت و آزادی و کمال اصلا ایرانی است و بحمد الله در مسافرت های
 متواتره بنده باسد آباد و همدان و ملاقات با زماندگان و منسوبین بلا فصل
 سید که هم اکنون در محل مولد آن مرحوم موجودند شواهد صحت و
 درستی این عقیده معلوم و ثابت گردید و باید اعتقاد نمائیم که مرحوم
 سید جمال الدین اسد آبادی بوده است و شاید اصل اسد آباد نیز اسد آباد
 اطراف همدان بوده که در کثرت استعمال و مرور اجیال این صورت را بخود
 گرفته است. (۱) همدان ۱۹ تیر ماه ۱۳۳۵ غره ذی الحجة سنه ۱۳۷۵

هجری قمری هبة الدین الحسینی الشهیر بشهرستانی

۱- پس از تحریر و تقریر شرح فوق جناب آقای سید هبة الدین شفاهاً
 بنگارنده چنین فرمودند که سید هنگام توقف در پاریس غیر از روزنامه
 عروة الوثقی مقالاتی نیز بنام خود تحت عنوان کشف قسط در مطایع عربی
 پایتخت فرانسه انتشار داده زیرا کلمه قسط در اعداد حروف ابجد با جمال الدین
 و الحسینی هر دو مطابق است (جمال الدین ۱۶۹ الحسینی ۱۶۹ - قسط ۱۶۹)

«بقیه حاشیه در صفحه بعد»

شرح حال سید که بقلم پدر نگارنده نوشته شده در سال ۱۳۰۴ شمسی
 بسعی و اهتمام دانشمند ارجمند و وارسته هوشمند آقای کاظم زاده ایرانشهر
 دربر این بطبع رسید، این نویسنده نامی در نظر داشتند مقالات جمالیه را
 نیز به چاپ رسانده با اسم جلد دوم ضمیمه شرح حال نمایند چون وسائل آن
 فراهم نیامد از این جهت مقالاتی را که در این زمینه از دانشمندان مطلع
 و معاصرین سید بدست آورده بودند با چند شماره روزنامه بزبانهای
 مختلفه ترکی، عربی، فرانسوی که اغلب مطالب آنها را جمع بسید بود برای
 بنده لطف و ارسال فرمودند که از مندرجات آنها استفاده نماید اینک
 بمناسبت موقع و از لحاظ اهمیتی که در آن مقالات بنظر میرسد رونوشت
 چند فقره از نامه ها را بمنظور استفاده قارئین گرامی در این دفتر نقل و ثبت
 مینمائیم.

«بقیه حاشیه از صفحه قبل»

آقای سید هبه الدین شهرستانی که از فحول علماء و صاحب تألیفات متعدد و
 گران بهائی است با تألیفات گرانبهای خود خدمات قابل تقدیری بعالم اسلام
 و اسلامیان نموده اند و در اثر مجاهدت و فداکاری در راه آزادی ملت خویش
 قوه باصره خود را از پانزده سال پیش از دست داده با اینحال باز هم آرام
 ننشسته و تا کنون قریب چهل تألیف در مطالب علمی و اجتماعی و اخلاقی از
 خود بیادگار گذاشته که مورد استفاده اهل کمال و فضل است.

سید جمال الدین در اسلامبول

برخی از حکما گفته اند که حادثات بزرگ مردمان بزرگ را میرساند
و برخی دیگر را رأی بر آن است که در همه جا مردمان بزرگ حادثات
بزرگ را تولید کرده اند.

در هر حال سید جمال الدین، یکی از مردان بزرگ است که دوره
زندگانی او مصادف با بیداری ایرانیان و انتباه مصریان و تیغ ترکان است،
و در صورت تسلیم استعداد زمین، در اینک افشاننده تخم چندین واقعات
خطیر که در این سی سال اخیر خاصه در مصر و ایران سرزد، این مرد بزرگ
بوده در آن جای هیچ شبهه نیست.

سید يك پيشانی فراخ برجسته و يك سر پر مغز معموم و مزین با
گیسوه‌های چین چین و حلقه حلقه دراز که از زیر عمامه تا بن گوشها فرو
میا آمد، يك بینی موزون و خوش ترکیب - يك استخوان چانه بزرگ و ستبر
که نشانه صلابت و متانت طبع است، بالبه‌ای زمخت و يك ریش فلفل نمکی
کوسه يك سینه پهن و گشاده با يك اندام کوتاه معتدل تنومند، يك نگاه
پر حشمت شیرانه و خود پسندانه بادودیده سیه رنگ و وسیع و احداق جسیم
یکدهان عریض بایک صورت مردانه درشت، دودست کوچک و انگشتان
نازک و خوش نما داشت - در وقت صحبت پراز حدت و هیجان و بشاشت
بود در هنگام جدال و در وقت تهو و سلسله‌های گیسورا از دو طرف دو گوش
مانند یال يك نره شیر تکان میداد، سخن را بی پروایانه و بی باکانه میگفت
و آوازی چنان قوی و رسا داشت که مانند غرش شیر در بیشه رعب و وحشت

درد لها میانداخت - يك حاذیه غریبی در نگاه کردن و سخن گفتن این مرد
 بود که شنوندگان را در جلسه نخستین مسخر خود میکرد - لباس را که

را چه گاه و چه بگاه



در آن پیرایه و در آن لباس و در آن نگاه و در آن سخن گفتن
 و در آن رفتار و در آن عادت و در آن خلق و در آن
 و در آن عادت و در آن خلق و در آن عادت و در آن خلق
 و در آن عادت و در آن خلق و در آن عادت و در آن خلق
 و در آن عادت و در آن خلق و در آن عادت و در آن خلق



موجد آزادی ملل مشرق زمین، سید جمال الدین اسد آبادی
 در لباس های مختلف

در هنگام اقامت اسلامبول مرکب از دستار و فینه سرخ و عمامه سفید و شلوار
 سیاه بود همواره يك و شسته نگه میداشت - قهوه و سیگار برگی سیاه

«پایروس» را در حد افراط میخورد و میکشید، مشروب الکلی از قبیل شراب و غیره بدهن نمیگذاشت، مواظبت بسیار با وازم تندرستی میکرد. بر سر سفره خوراک را کم میخورد و بیشتر میلش بترشی بود که بشیرینی، و با وجود اینکه سفره طعامش بر روی میزی بلند و بطرز فرنگی چیده میشد و مهمانان همه با چنگال و کارد غذا میخوردند او تنها با پنج انگشت صرف غذا میکرد و وقتی به آداب و عادات زمان نمی نهاد.

سید بازن و زناشوئی هیچ میانه نداشت در مدت عمر خویش هیچ زن نگرفت در هنگام اقامت اخیر مشارالیه در اسلامبول (که از سال ۱۸۹۲ میلادی تا ۱۸۹۷ طول کشید و منتهی بمرگش شد) اگر چه سلطان عبدالحمید خان ثانی خواست یکی از دختران سرای خلافت را بدو تزویج کند، سید جمال الدین زیر این بار نرفت و این تکلیف را رد کرد، در این ایام بود که سید در وقت صحبت گاهی میگفت: سلطان میخواهد که من زن کنم، من زن میخواهم چکنم، من دنیای باین خوبی و این بزرگی را بزنی نگرفته‌ام.

سید در باره مهمانان و مسافران همیشه جوانمردی و سخاوتشان میداد و هر یکی را بفرخور قدر و مرتبه نوازش میکرد. فقراء و ضعفا را پول میداد و اغنیا و نجبا را بسماط می‌نشاند و در وقت خوردن طعام با مسافران اغلب خطاب باین و آن کرده میگفت «تفضل، تفضل» بخورید که این مائده سلطانی است، چشیدن آن ثواب است. اما خود قناعت با چند لقمه سبزی یا ترشی میکرد و صحبت‌های سر سفره اش بیشتر لالایانه و مستهزئانه بود. سید جمال الدین تمامی ماه رمضان را در اسلامبول سر اسر زده دار بود و شب زنده دار و شبها را تا بسحر بجای اذکار و عبادات در مذاکرات

علمی و فلسفی با آشنایان و ادباء و فضلاء و رجال سیاسی شرق در همان خانه
سلطانی (در محله تشویقیه نشانطاشی در اسلامبول) بسر میبرد، روزهای
جمعه مرتباً بنماز جمعه در مسجد حمیدیه حاضر میشد در چنین شبها گاهی
بی هیچ مقدمه روی بشخصی علی الاطلاق یا بخرقه پوشی از میان مهمانان
کرده از سر شوخی میگفت: ای درویش فانی از چه می اندیشی برو نه از
سلطان بترس نه از شیطان - و حال آنکه مجلس سید هرگز خالی از مأمورین
خفیه سلطان نبود، بعضی از آن کسان که در آن اوان در اسلامبول مداوم
محفل انس سید بودند اینانند: میرزا عبدالحسین خان کرمانی معروف به
آقاخان، شیخ احمد روحی کرمانی، حاجی میرزا حسن خان خیرالملک،
آقا محمد طاهر تبریزی صاحب روزنامه اختر، شاهزاده آزاده ابو الحسن
میرزای معروف بشیخ الرئيس، معلم فیضی تبریزی، ابراهیم المویللی
مصری، سلاوی افندی عرب، حسین رضا پاشا «وزیر و رئیس کومیسئون
مهاجرین ترکیه» که در همه جا علناً اظهار تشیع میکرد، محمد امین بك
شاعر ترك «که هنوز زنده است و یکی از وکلای مجلس ملی آنقره است»
سید برهان الدین بلخی، سیاحان و جوانان مصری و ایرانی و غیره که اکنون
نام هایشان از یادم رفته است

سید جمال الدین در افکار و اطوار چنان تند و با صلابت بود که طبع
جوال و آتشینش بیشتر مایل بمطالب حقیقی سیاسی و مجادلات علمی شفاهی
یا قلمی بود و چندان باموضوعات باریک ادبی سازش نداشت و شاعری را
کمتر از پایه خود می انگاشت و اغلب میگفت، من در جوانی شعر میسرودم
ولی کن در بزرگی به ترکش گفتم. یاد دارم در هنگام صحبت بصراحت طبع
و برای پروراندن مطلب و تأیید کلام بیتی مناسب مقام از شاعری عرب

یافرس میسرود و تفسیر معنی فلسفی آنرا بایماناتی غرا که مخصوص خود
او بود ادا مینمود، از آن جمله است این ابیات از گفته‌های عراقی، و حافظ،
که گاه و بیگاه ورد زبانش بود :

نخستین بساده کاند در جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند سرخویشتن فاش عراقی را چرا بد نام کردند
خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد

سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی

در ضمن توضیح این بیت اخیر میگفت عمرم دراز بوده یا کوتاه این
هر دو برای من یکی است بشرطی که نائل بمقصد آیم و آنگاه بگویم،
فزت برب الکعبة - میرزا آقاخان مرحوم کرمانی بسبب سادگی لوح و طبع
خیال آزمای بلند پرواز خود چنان شیفته گفتار و کردار سید بود که این
بیت را همیشه در حق او بزبان داشت .

عرب دیده و ترك و تاجيك و روم زهر جنس در نفس پا کش علوم
آقا خان مرحوم بعشق جمال الدین زمزمه‌ها از این قبیل میکرد و فینه
را کج نهاده و گره بر ابرو افکنده بتأثیر يك جذبه شدید رقص کنان و
سراسیمه‌وار در کوچه‌های اسلامبول میگشت و چنانکه شاعر گوید :
رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست میکشد هر جا که خاطر خواه اوست
سراپا محو جمال الدین بود ، شیخ محمد عبده مرحوم مفتی دیار
مصر هم که سر آمد مجتهدان و نویسندگان عرب شمرده میشد مفتون
سید جمال الدین بود که میگفت « انا احد من تلامذته فانی لوقلت ان ما
اتاه الله من قوة الذهن وسعة العقل و نفوذ البصيرة هو اقصى ما قدر لغير الانبياء
لكنت غير مبالغ »

سید جمال الدین با وجود داشتن يك مشرب فلسفی و علمی رغم جزئی تمایزش در ظاهر بطریقت صوفیه سالک مذهب حنفی بود و اهتمام شدید به ادای فرائض مذهب داشت ، چنانکه شیخ محمد عبده خود میگوید «هو اشد من رایت فی المحافظة علی اصول مذهب و فروعه» در ظاهر مقصد سیاسی سید جمال الدین و چیزیکه در مدت عمر خویش همت و عزم بر آن گماشته افکار خود را متوجه بدان ساخت و بسبب آن دچار بلیات بیشمار گردید همانا و ارهاندن ملل اسلامیة از ضعف و هزال و سوق و هدایت آنها در ترقی و کمال بود ، و سعیش همیشه و بهر وسیله مصروف به تنکيس دولت انگلیس و تقلص سایه اواز رؤوس طوائف اسلام بود ، عداوتش بدولت انگلیس در هر خطوه از خطوات زندگانش پیداست ، اما در اینکه آرزوی شهرت ذاتی و غرور نفس جبلی مدخلی بزرگ در این حرکات داشت جای هیچ اشتباه نیست .

سید همواره خوش میداشت که بابرگتر از خود بیاویزد و باقویتر از خود بستیزد ، چنانکه پیشتر عرض کردم ، به ضرب قدرت ناطقة غراو به تأثیر جادویی دو چشم گیرا بود که شیخ جمال الدین همه را اسیر مؤانست خود میکرد و دلها را از دست میر بود ، زبان تازی را بایک فصاحت فوق العاده و بقول خودش بهتر از زبان مادر زاد خود که فارسی باشد میگفت و مینوشت و فارسی را اندکی بشیوه عرب متکلم بود قدرت وی را در تحریر زبان عرب مندرجات مجله های «عروة الوثقی» و «ضیاء الخافقین» که مدتی در پاریس و لندن انتشار یافتند دلیلی است روشن و برهانی است کافی ولیکن انشاء و کتابت سید در عربی بصحت و صفای بیان شیخ محمد عبده نمیرسد و خالی از معجمات نبود اما چون جلالت افکار سید جمال الدین

و حیات گفتار شیخ محمد عبده بهم مانند شهد و شکر می آمیختند و اعجازها
در طرز نگاشتن عربی بدید می آوردند؛ افغانان و مصریان میگویند که سید
جمال الدین در قریه احمد آباد از مضافات کنر که از اعمال کابل است زائیده
شده ولی ایرانیان میگویند که این اسد آباد ایران است و از مضافات
همدان و سید ایرانی نژاد است.
و کل بدعی و صلابه ملی - ولیلی لا تقر لهم بذاک - اذ الانبجست دموع فی عیون -
تین من بکام من تباک - گروهی از نویسندگان و مستشرقان اروپا را عقیده
بر آن است که سید ایرانی الاصل است و اگر خود را در دنیا به افغانی شهرت
داد بعلت آن بود که اعتماد بر قدرت حمایت دولت ایران از اتباع ایرانی
در ممالک خارجه نداشت و مسندی قوی برای حفظ حقوق و شئون خود در
آن دولت نمیدید، یاد دارم که روزی به وقت صبح بعزم زیارت بخانه
سید جمال الدین در نشاناتاشی رفتم و اذن دخول خواستم و همینکه پیشش
رسیدم، دیدم که سید چشم بزیر افکنده از یک سرتالار عمارت به آن
سرهی باخشم و خشونت قدم میزند و هی دیوانه وار و بی آنکه مخاطبی
داشته باشد با بانگ بلند میگوید: لا نجاة الا فی القتل لا خلاص الا فی القتل،
لا سلامة الا فی القتل لا راحة الا فی القتل... سید در آن دم چنان غرق تهور گشته و
از خود گذشته بود و سر بیاین انداخته پای میزد که از آواز پای من و از ورود من
بدانجا خبردار نشد، من هم چون او را چنین با خود مشغول یافتم، تعجبها
از آن حالت معجز و ناهش کردم و هیچ نشانی از خود نداده به آهستگی از همان
راهی که آمده بودم برگشتم و او را بحال خود گذاشتم، بیست و پنج روز یا
یک ماه پس از آن خبر گشته شدن ناصر الدین شاه بشش اول، میرزا رضا
کرمانی، از طهران رسید.

سید جمال الدین هرگز حاکم بر احتراسات نفس خود نبود و ترك
دنیا و قناعت به اندك و ریاضت و غیره که از علامات درویشان و از صفات
صوفیان است در او نبود، من بارها از او شنیدم که میگفت «دو نوع فلسفه
در دنیا هست، یکی آنکه هیچ چیز در دنیا مال ما نیست و قناعت بیک
لقمه و یک خرقه باید کرد، و دیگر آنکه همه چیزهای خوب و مرغوب دنیا
مال ما است و باید مالها باشد، این دومی خوب است این دومی را باید
شعار خود ساخت نه اولی را که به پیشیزی نمیآرزد» پرواضح است که این
چنین کسی نه درویش میتواند بود نه زاهد نه مرشد و نه مرید، از اینجاست
که میگویم سید جز از یک «مقلب» بسیار آتشین با بصیرت و دانا و یک محرك
فلسفی مشرب غلیظ القلب و شدید البطش چیز دیگر نبود و به پیشرفت یک
ملت از راه تکامل اعتقاد نداشت، پس از آنکه از ایران بحکم ناصر الدین شاه
و تصویب میرزا علی اصغر خان اتابك در يك فصل زمستان و موسم برف و باران
بقوة جبری از بست شاهزاده عبدالعظیم گرفته شده به حدود عراق تبعید شد
دیگر نتوانست این حقارت را که در باره او روا دیده بودند بر این پادشاه
و وزیرش ببخشد و طریق اخذ نارنجی نماید - حکایت میکرد که چگونه
او را در شدت سرما در حالتی که بیمار و سوانه يك یابو بوده و تابالای
زانوهایش برف فرو میرفته سر بازان شاه تحت الحفظ از منزلی بمنزلی می-
رسانیده اند و بعد از در زدن به دربان هر کاروانسرا از بیرون فریاد زده میگفته اند:
باز کنید در را که سر بازیم و مقصر آورده ایم. و در عقب این حکایت میگفت
آن مقصر من بودم، آقایان من عجب جان سختی داشتم که در آن بلا مردم
و خود را از آن مهلکه بیرون بردم، در وقت تعریف این ماجرا چشمهایش
سرخ شده بحرارت و وحدت در حدقه ها میگردید و مانند دو مشعل میتافت

و تامدتی سکون نمییافت و کظم غیظ نمیتوانست کرد، تمامی روی زمین
بچشم جمال الدین گویا يك تخته شطرنج بود همواره میگفت: الدنيا لعب
«هر که برد برد و هر که باخت باخت»

چنانکه عرض کردم سید جمال الدین در عربی گفتن و نوشتن ماهر تر
بود تا گفتن و نوشتن زبانهای دیگر، کتب علمی و ادبی فرانسوی را میخواند
و میفهمید و لیکن قادر بصحبت بدون غلط نبود، میگفتند که اندکی بزبان
انگلیسی نیز آشنا بوده، سید حکمت یونانی را از ترجمه های عربی آن
تدقیق نموده بود و از فلسفه جدید اروپائی نیز بی اطلاع نبود اما دست در
علوم و فنون غرب نداشت مگر بطور اجمال، رسوخ و ممارست سید بیشتر
در تاریخ ملل مشرق، در تاریخ انبیاء، در حکمت قدیم و جدید، در علم ادیان،
در علم فقه اسلام، در تفسیر، در حدیث، در معانی، در بیان، در کلام، و علی الاطلاق
در تمامی شعبات علوم شرقیه اسلامیه بود، تا کنون من ناطقی باین فصیحی
و جر بزه در ملت عرب ندیدم و مهارتش بیشتر در ابداع معانی و اختراع
مضامین بود تا در انتخاب الفاظ و تطریز اسلوب کلام، در لسان جدل و در صناعت
حجت حذاقت تمام داشت در این فن هیچکس با او برابری نمیتوانست
کرد، چنین گوید شیخ محمد عبده رحمه الله در این باب «انه ما خصم احداً
الا خصمه ولا جادله عالم الا الزمه وقد اعترف له الاروبيون بذلك بعد ما قرله
الشرقيون» فی الجملة بیشتر از همه چیز حدت ذهن، جلادت طبع، حریت
فکر، کثرت تجارب، و وسعت علم این مرد است که آشنا و بیگانه را
مفتون شمایلش کرده و شهرتش را در اطراف جهان دوانیده بود - چون
در سال ۱۸۸۳ «مسیحی» سید در پاریس با فیلسوف و مورخ مشهور «ارنست
رنان» آشنا شد و در رد يك کنفرانس او در مدرسه «سوربون» در باب «دین اسلام

وعلوم» مقاله‌ای در روزنامه «دبا» انتشار داد آن روز یعنی در ۱۹ ماه ایار ۱۲۸۳ رنان حکیم جوابی بسیار مؤدبانه در همان روزنامه بدو داد «رنان» در آن مقاله جوابی خود درباره سید جمال الدین چنین میگوید و وصفی و حکمی پرنواز شتر از این از زبانی صالحتر از این در حق سید هیچوقت کسی نشنیده است: «کمتر اشخاصی در من تأثیری شدیدتر از این تولید کرده‌اند همین مکالمه من با وی «سید جمال الدین» بیشتر از همه مرا وادار کرد که موضوع کنفرانس خودم را در «سوربون» بقرار ذیل انتخاب کنم «روابط روح علمی و اسلام» شیخ جمال الدین کاملاً از خرافات آزاد و وارسته است، او از این نژادهای قوی نهاد سمت فراز ایران است و در آنجا روح آریائی در زیر طبقه سطحی هنوز زنده است، شیخ بهترین دلیلی است بوجود آن حقیقت بزرگ که ما غالباً اعلام کرده‌ایم و آن عبارت است از اینکه قیمت ادیان بقدر آن قیمتی است که پیروان آن ادیان دارند، حریت افکار شیخ، طبیعت نجیب و درست وی، در موقع صحبت مرا باین اعتقاد واداشت که من در پیش خودم یکی از آشنایان قدیم خویش را مثلاً «ابن سینا یا ابن رشد» را با دیگری زنده شده می‌بینم یا یکی از آن آزاد مردان بزرگ را که در دنیا مدت پنج قرن تمام نماینده روح انسانیت بوده‌اند مشاهده می‌کنم»

با وجود این باید بگویم که مقام ارنست رنان در علوم هیچ متحمل قیاس با مقام سید جمال الدین نیست، رنان کسی است که بانوشته‌های خود انقلابی بزرگ در دین و افکار تمامی اروپا پدید آورد و یکی از متبحران فلاسفه و مورخین و یکی از بهترین نویسندگان فرانسه در قرن نوزدهم بود، و حال آنکه سید جمال الدین در نظر تاریخ یکی از محرکین

منور الفکر و آتش زبان مشرق است و بس، امامن شخصاً هرگز پیش فکر
 و وجدان خود نتوانسته‌ام بعضی از گفتارها و کردارهای عجیب سید را
 بهم تالیف کنم و پیش خود تفسیر نمایم و به آدمی بدان حشمت علم و
 عظمت خلق بپردازم، از آن جمله است صحبت‌های او در باره میرزا آقاخان
 کرمانی مرحوم و دور رفیق دیگرش پس از گرفتاری و حبس آنها در بندر
 طربزون و یأس خود از خلاص کردن آنها از پنجه دولت عثمانی - مثلاً
 در باب میرزا آقاخان بیچاره در آن ایام بادهانی پر از خشم و با زبانی تند
 پیش دوستان و مهمانان خود می‌شنیدم که از روی نومیدی می‌گفت - نمیدانم
 چرا این آدم بیچاره را گرفتند و بچه تهمت حبسش کردند، این آدمی
 است بسیار عاجز و بی دست و پای و بدلا «این کلمه را ترکان بمعنی احمق
 بکار می‌برند» از چنین شخصی چه خیزد - و حال آنکه در آنروزها در
 افواه ناس شایع شده بود که «میرزا آقاخان و میرزا حسن خان خبیر الملک
 و شیخ احمد روحی» راسید بالذات و بلکه بصوا بدید سلطان عبدالحمید
 ثانی تحریک و تشویق بگشودن باب مراسلات سیاسی بقصد توحید و
 تمرکز دادن دول اسلام در زیر لوای خلافت بامجتهدین و علمای عتبات
 کرده بوده، پس از توقیف و تبعید ایشان از اسلامبول بنا بر طلب و اصرار
 سفیر ایران «میرزا محمود خان علاءالملک» بنام دولت ایران سید دیگر
 قادر به برگرداندن و رهانیدن ایشان نشده، سید هنوز زنده بود که خبر
 کشته شدن این انصار او در تبریز بدست جلاد «محمد علی میرزای» بدبخت
 شنیده شد، من بسیار تأسف می‌خورم بر قتل میرزا آقاخان، علی‌الخصوص
 که علمی وسیع و طبیعتی مطاوع و نرم هانند پنبه داشت و در آتش سید
 جمال‌الدین بیجا سوخت، اگر چه در باب تسلیم سید بدولت ایران در

حادثه قتل ناصرالدین شاه بعنوان محرك كشنده پادشاه شهید ، میرزا
 محمود خان علاءالملک بسیار کوشید و اقدامات درسرای سلطانی و در
 بابعالی بعمل آورد - از آن اقدامات نتیجه نگرفت و سلطان عبدالحمید
 خان سید را عود بایران نداد و باصرار تمام در حمایت خود نگاهداشت
 ولیکن چندان از این واقعه نگذشت که سید گرفتار سرطانی در دهان شد
 و در انجام قطع آن سرطان از طرف جراحان ترك در گذشت - میگویند
 که سید در هنگام مرض اذن رفتن با روپا برای مداوا از سلطان طلبید
 ولی نتوانست گرفت ، برخی نیز میگویند که در هنگام اجرای عمل جراحی
 در دهان مسموم گردید و نیز میگویند در دم واپسین جزایک خادم صادق
 نصرانی کسی در پیش او نبود و در آغوش او جان بجان بخش داد و در بشکطاس
 در حظیره (یحیی افندی) در گاهی بخاک سپرده شد رحمة الله علیه و غفرانه .
 سید جمال الدین در وقت صحبت اغلب میگفت : من بهر کجای دنیا که
 رفتم آوازی در آنجا افکندم و جنبشی باهل آنجا دادم ، زیرا که کار (سید)
 همه با حرف و نطق بود و قلم کمتر روی کاغذ میگذاشت در زمانی که
 بتأثیر چیز نویسی میرزا آقاخان مرحوم بر سر شوق آمده میخواست مطالبی
 چند بزبان فارسی نوشته بشکل رساله در آورد و منتشر سازد میگفت
 عجب دارم از اینکه مردم چندان بنوشته های سعدی و امثال او گرویده اند
 شماها چنان می انگارید ، سعدی هم چیز نوشته است ، مگر گلستان یا
 نوشته های دیگر او چیزی است ، ما باید چیزها بنویسیم و خیلی بهتر از
 او بنویسیم تا مردم بدانند که چیز نویسی کدام است ، از سه انصار سید
 در اسلامبول تنها يك میرزا آقاخان بود که هم منشی هم آگاه از کل
 معارف مشرق زمین بود ، والا میرزا حسن خان خیرالملک جز یک ادیب

خوش خط نکته پرداز بطرز قدیم و شیخ احمد روحی جز از یکمرد انقلابی
متهیج حراف چیز دیگر نبودند هیچیک از این سه کس آشنا بعلوم و
آداب مدنی غرب یا بیک زبان اروپائی بحد کمال نبود، با وجود این میخواستند
کاری را که (ولتر) و (ژان ژاک روسو) و (وولنی) بضرب نطق و قلم در قرن
هیجدهم مسیحی در فرانسه و در اروپا کردند در ایران کنند - وقتی که
کسی از جودت ذکا و غرازت علم و کثرت تجارب و سیاحت مدید
سید جمال الدین - آگاه میگردد و مساعی او را در تاسیس وحدت اسلام
می شنود، دلش میخواهد که عاقبت او را مانند عاقبت يك فیلسوف بزرگ
حقیقی یا يك مرد دانا که در مدت عمر خویش جز تخم نیکی در مزرعه
زندگانی نکاشته صاف و روشن و آرمیده و روز باز پسین او را در جهان مانند
شام بی ابرو با صفای یکی از روزهای خوش تابستان بانجام رسیده ببینند -
ولیکن افسوس که چنین نیست ، این اعجوبه دهر - که به حقیقت یکی از
تجلیات مستثنای قدرت فاطره بود، مانند يك شعله برق در میان يك طوفان
بر جهان تافت و گذشت و چیزی از خود باقی نگذاشت مگر این که بگوئیم
که اگر سی سال پیش از این تحریکات و مجادلات سید در ایران بقصد تخریب
سلطنت مستبد ناصر الدین شاه و هدم سطوت او بوقوع نپیوسته بود یحتمل
که از بیست و اند سال به این طرف ملت ایرانی چندین مسافات در راه
تیقظ و تجدد نپیموده و بلکه روی آزادی را هم باین زودی ندیده بود -
سید، يك امر حتمی الوقوع را در ایران تعجیل کرد و راه را برای ملت ایران
کوتاه تر نمود والا سیاست اتحاد دول اسلام که سید آنرا سی سال پیش از
این وجهه عزیمت خود قرار داده بود امروز دیگر باطل و منسوخ است و
هیچیک از ملل شرق اکنون امیدوار عود چنین سیاستی نیست و همه میدانند

که امتداد و دوام هستی هر ملتی اکنون بسته به ثبات و دوام نیروی زندگی آن است در طریق تمدن و تکامل با نگاهداشتن زبان و آداب و عوائد پسندیده خود « ره چنان رو که ره روان رفتند » - هیچ فراموش نمیکنم که روزی پس از قتل ناصرالدین شاه خبرنگار روزنامه «تان» در اسلامبول ملاقاتی از سید خواست سید خبرنگار را بنزد خود پذیرفت مخبرتان از او پرسید که چه میگوئید در تصدیق یا تکذیب کسانی که تحریر یک قتل شاه را بشما نسبت میدهند، سید با جرأت و خشم بدو پاسخ داد: من هنوز چنان تنزل نکرده‌ام که دست بکارهای چنین پست و فرومایه «بعبارت خود سید جمال الدین چیکان» بیالایم.

این ملاقات را که مفصل است میتوان در کالکسیون سی سال پیش از این در روزنامه «تان» در پاریس پیدا کرد، فی الجمله، اگر مقصود تحلیل سائنات زندگانی سید جمال الدین بود و شرح حادثات دوره حیات او این مختصر از آن بس است، من از مفصل این قصه مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

اسلامبول ۲۱ ژانویه ۱۹۲۶ میلادی - حسین دانش اصفهانی

مر قومه جناب میرزا سید حسین خان عدالت

«جناب آقای سید حسین خان عدالت از پیشقدمان آزادی ایران بود و در معارف آذربایجان خدمات بزرگی بعمل آورده‌اند و حالیه در طهران میباشند»

در سنه ۱۳۰۴ قمری سید جمال الدین وارد پطرو گراد شد نظر باینکه شخصی مشهور بود اغلب ایرانیها بملاقات او میرفتند - بنده هم در ضمن ملاقات با ایشان آشنائی پیدا کردم و بزودی آشنائی مامبدل بصمیمیت

شد علت عمده میل ایشان به بنده شاید همین بود که مشارالیه از اشخاص
 متجسس متنفر بودند و اغلب مایل بودند که اشخاص در رفتار و نقشه‌های
 ایشان تفحص نکنند و بنده همین رویه را داشتم و بعلاوه چون زبان روسی
 نمیدانستند و محتاج یک نفر مترجم بودند تمام اوقات بیکاری خود را
 در حضورشان صرف میکردم بالاخره محرمیت تا بحدی رسید که تمام
 افکار و عقاید و مشی خود را مفصلاً به بنده شرح میدادند و مطالبی را که
 ذیلاً عرض میکنم عیناً روایت خود مرحوم است - قسمتی از تاریخ زندگی
 ایشان را «پروفسور براون» تدوین کرده و الحق اکثر موافق واقع و غیر
 قابل تردید است باستثناء قسمتی که راجع به مسافرت ایران و روسیه میباشد
 بنابراین بنده قسمت مزبور را شرح میدهم، اولاً باید بخاطر داشت که
 سید مشارالیه از خود ثروتی نداشتند و همیشه در ضمن مسافرت در حین اشتغال
 بکارهای مهم تهیه وجه مینمودند و در بدو امر نقشه سید جمال الدین استخلاص
 هند از چنگ انگلیسیها بود و بهمین لحاظ روزنامه (عروة الوثقی) را در
 پاریس انتشار میداد، بالاخره درجه تاثیر افکار او در هند بجائی رسید
 که انگلیسیها برای جلوگیری از انتشار روزنامه مزبور مجبور باجرا
 قوانین شدید شدند تا بحدی که نزدیکه نژد هر کس نسخه‌ای از آن یافت میشد
 گرفتار صد لیره جریمه و دو سال حبس میگردد، بعد از توقیف عروة الوثقی
 سید جمال الدین عازم پطرو گراد بود ولی نظر بر اصرار اعتماد السلطنه
 ناصر الدین شاه مایل ملاقات ایشان شدند و وقتی سید مزبور از راه اصفهان
 عازم دربار ایران بود، ملاقات ایشان با ظل السلطان اتفاق افتاد یکمادونیم
 در اصفهان توقف کردند هر چند مذاکرات خود را با ظل السلطان شخصاً
 به بنده شرح نداده‌اند ولی از مجموع روایات ایشان باتتبع از معلومات

چندی که راجع باقامت اصفهان خود به بنده داده اند اینطور استنباط میشود که سید مرحوم قسمتی از خیالات خود را که متناسب با افکار ظل السلطان بوده بایشان شرح داده و در بعضی قسمتها توافق نظر حاصل شده بود بطوریکه از آن تاریخ مخارج اقامت پطرو گراد را ظل السلطان تکفل کردند، در طهران بحضور ناصرالدین شاه رسیده و در ضمن سوالات اعلیحضرت فرمودند «از من چه میخواهی» سید مشاور الیه گفت «دو گوش شنوا» شاه از جرأت او متعجب شد، ولی انگلیسیها که دائماً در کمین بودند بهر وسیله بود بطور غیر مستقیم ذهن شاه را نسبت باو مشوب کردند، طغیان اعرابی پاشا و خروج مهدی سودانی و عزل خدیو مصر همه را با شاه بمیان آوردند بطوریکه ماندن سید با تغییر عقیده شاه در ایران مشکل شده و بالاخره عازم پطرو گراد گردید «راجع با اعرابی پاشا و دو فقره دیگر شرح مفصلی خودشان به بنده گفته اند که فعلاً مجال تقریر آن نیست» از زمان اقامت در پاریس روابط سید جمال الدین با «کات کوف» که از جریده نگاران مشهور روسیه و دوستی کامل با امپراطور داشت شروع شده بود و یکی از مؤیدات سفر سید به روسیه دعوت کات کوف میباشد ولی همینکه ایشان وارد روسیه شدند کات کوف بدروود زندگی گفت و سید مجبور شد که به تنهایی در پطرو گراد برای اجرای نقشه خود اقدام نماید، سید جمال الدین در ضمن دو سال محبوسیت خود در هندوستان هواخواهان زیاد پیدا کرده بود چنانکه اسباب استخلاص او را هم دوستانش فراهم کردند، اصل نقشه او تهیه اتحاد اسلام و استخلاص دول اسلامی از چنگ انگلیس بود و بهمین لحاظ دائماً گرفتار ضدیت انگلیسیها گردید حتی در پطرو گراد هم دقیقه ای از اعمال او غافل نبودند.

در این ایام سید در نظر داشته که وسایل جنگ روس و انگلیس را
 فراهم سازد تا همه موقع قیام بدست آورند ولی روسها که جدیداً از
 محاربه با عثمانی مستخلص شده و گرفتار اختلال مالیه بودند به هیچ جنگ
 جدیدی حاضر نبودند، سید جمال الدین بکرات بازنویف «مدیر وزارت
 خارجه روسیه» ملاقات کردند ولی مدیر مزبور ابراز مساعدت با نقشه
 ایشان ننمود، عین عبارت سید جمال الدین است راجع بزنویف «هرچه او
 را بهوا میاندازم مثل گربه روی دست و پا بزمین میافتد» بعد در صد
 ملاقات رسمی با امپراطور در آمد زیرا این مسئله را ذی‌مداخله در امور
 هند میدانست ولی امپراطور فقط بملاقات محرمانه رای داشت، این
 بود که فقط یک مرتبه با ملکه روسیه ملاقات دست داد چه ملاقات محرمانه
 امپراطور بی نتیجه بود، سید جمال الدین از اجرای نقشه خود در روسیه
 مأیوس شد و خلال این احوال اوضاع ظل السلطان هم مختل شده از رساندن
 وجه بسید عاجز ماند، این بود کم کم بالاتکلیفی عارض رفتار ایشان میشد
 تا ناصر الدین شاه سفر روسیه نمود که از آنجا برای حضور در جشن
 جمهوریت وارد پاریس شود، اوقات ورود ناصر الدین شاه به پترو گراد
 سفارت ایران باعلاء الملک تبریزی بود ارفع الدوله مستشار سفارت بود
 و مفخم الدوله نایب سفارت و هیچکدام از این آقایان با سید مرحوم روابطی
 نداشتند که مایل بملاقات او باشند - مرحوم میرزا علی اصغر خان
 که در این سفر وزیر اول معرفی شده بود، در صورتی که هنگام اقامت
 سید در طهران با او خصوصیت داشت در این سفر مایل نشد در پترو گراد
 ملاقاتش نماید، سه نفر از رجال محترم بتوسط بنده با سید مرحوم ملاقات
 نمودند که در ملاقات و صحبت ایشان حضور داشتم.

مرحوم اعتماد السلطنه بهدایت من در کالسکه دولتی تشریف آورد
و دست سید مرحوم را بوسید و از مقاله ای که بر ضد سید مرحوم بعد از
عزیمت ایشان از طهران در روزنامه اطلاع نوشته بود عذر خواهی کرد
و کسب اطمینان از محرمیت من نموده راجع بسیاست مملکت صحبت
کرد و از ناصرالدین شاه نهایت مایوسی را داشت ، واقعاً هم حق داشت
صدارت میرزا علی اصغر خان با وجود اعتماد السلطنه و حاجی امین الدوله و
حاجی مخبر الدوله مملکت خواهی نبود بلکه خود خواهی بود چون
سیاست میرزا علی اصغر خان این نبود که خدا و ملت از او راضی باشد
بلکه میخواست ناصرالدین شاه از او راضی بشود ، چنانکه خود میرزا
علی اصغر خان روزی که بیاسید مرحوم در طهران با درشکه بشاهزاده
عبدالعظیم میرفتند و سید و خاتم اوضاع و عاقبت سوء سیاست روس و انگلیس
را کاملاً باو فهمانیده بود در حال گریه اقرار کرده بود که تقرب من بشاه از
این جهة است که از خود رأی ندارم و شاه میخواهد تازنده است آسوده
باشد و بعد از خودش چه ایران بماند چه برود برای او تفاوت نخواهد کرد ،
این است که ما در انظار ملت مقصر قلم رفته ایم .

اعتماد السلطنه میگفت برای بیداری شاه هر کتابی را که ترجمه کرده
میکوانم بجای حسن اثر سوء اثر می بخشد سیاست شاه در این است که نقشه
روس را در حال حییات خود توقیف نماید و ملت را در غفلت و جهالت
نگاهدارد تا کسی نتواند باعمال شاه ایراد بگیرد همه ناراحتی خود را
در بیداری ملت میدانست و نمیگذاشت احدی از رجال اولاد خود را برای
تربیت بخارجه بفرستد . چنانکه حاجی امین الدوله مرحوم را نگذاشت
که حاجی امین الملك حالیه را که آنوقت همراه آورده بود در یکی از

مدارس فرنگ مشغول نماید ، « این ممانعت را خود حاجی امین الدوله در
پطرو گراد بمن نقل کرد »

همینکه اعتماد السلطنه مرحوم از خدمت سید مرحوم خارج
گردید سید فرمودند در ایران یکنفر عالم و تاریخ دان اگر هست همین
شخص است .

روز بعد در عمارت دولتی مرحوم مخبر الدوله و حاجی امین الدوله
را ملاقات نمود ، چون این دو بزرگوار هر دو از هم ملاحظه داشتند جوابهای
مرحوم سید را بشوخی و محافظه کاری گذرانیدند ولی اعتماد سید زیاد تر
از مخبر الدوله به حاجی امین الدوله بود ، در مراجعت بمن فرمود که هر گاه
این دو نفر با هم صمیمی بودند ایران را از این فلاکت نجات میدادند -
ناصرالدین شاه سه روز در پطرو گراد توقف نمود و از آنجا قصد لندن را
داشت .

سید مرحوم نهایت رنجش را از شاه و درباریان در این سفر حاصل
نمود و در این صدد بود که يك ضربه ای بشاه بزند که بلکه از این راه او را
متنبه نماید ، در اینجا لازم است قدری جلو تر برویم و اتفاقی که قبل از
حرکت شاه از ایران افتاده بود و دولت روس از وخامت آن اطلاع نداشت
بیان نمائیم .

یکسال قبل از حرکت شاه از ایران « درامان ولف » که یکی از
سیاسیون معروف بود از طرف انگلیسیها سمت سفارت یافت از این مأموریت
درامان ولف دولت روس ظنین شده بود که دولت انگلیس چه خیال
سوئی دارد که این وزیر سیاسی را بایران فرستاد بعد از عزیمت این نماینده
سیاسی انگلیس آنچه معروف شد این بود که دولت ایران رودخانه کارون

را آزاد نمود که هر يك از دول همجوار بتوانند در آن کشتی رانی بنمایند چنانکه انگلیسیها در اعمال سید مرحوم مراقبت داشتند - سید هم در افعال ایشان ناظر بود - قبل از هر کس نقشه انگلیسیها را در این آزادی رودخانه کارون ملتفت شده بیکى از جریده نگاران آلمان مقاله مبسوطی در مضرت این راه نوشت و معلوم نمود که فایده آزادی این رودخانه بانگلیس عاید میشود و ضرر آن بروس، این مقاله از روزنامه آلمانی بتمام روزنامه ها ترجمه شده يك ولوله و قیل و قالی در روسیه بر علیه ناصرالدین شاه تولید گردید بطوریکه مانند سید مرحوم را در روسیه مضرت دانسته مشارالیه را با میدهائی بایران دعوت نمودند .

چنانکه قبلاً اشاره شده بود که سید مرحوم از خود ثروتی نداشت و در ضمن اجرای خیالات خود پول هم پیدا میکرد همینکه خواست بایران بیاید از هیچ طرف راه گشایشی برای او نبود وجه مختصری از یک نفر دوست گرفته روانه ایران گردید ، من در آن اوقات در تفلیس بودم مرا ملاقات نموده عازم طهران شد ، دیگر از حال ایشان خبر نداشتم تا اینکه شنیدم با آن بیرحمی او را از طهران خارج نمودند تا اوقات آن مرحوم از حال ایشان خبری ندارم .

مرحوم سید جمال الدین قد کوتاهی داشت خیلی متناسب نسبت سر بزرگ و دست و پای کوچک ، رنگ گندم گون ، مزاج خیلی دموى بطوریکه هر وقت خم میشد خون بچهره او میآمد ، بازو و ساق پا خیلی خیلی نازک و استخوانها محکم و سینه فراخ و شکم قدری بزرگ داشت ، و چشمهایش سیاه و با جاذبه بود که هر کس را مفتون میکرد ، صحبت و بیان ایشان در هر باب انسان را خسته نمیکرد ، گاهی میشد که در يك اطاق

چهار ساعت با من که همه گوش بودم صحبت میکرد و من خسته نمیشدم و بر همه مجالس انس ترجیح میدادم - سید مرحوم هم معاشی از هیچ طرف نداشت هر چه پیدا میکرد خرج مینمود میگفت چند سال پیش حساب پول را نمیدانستم، با وجود اینکه از ایرانیها خیلی بدی دیده بود به ایرانی خیلی امیدوار بود میگفت «دیر بیدار میشوند ولی همینکه بیدار شدند تنه میروند و از همه جلو میافتند» میفرمود «ایران مرکز اسلام است جنساً شایستگی سیادت را دارد اگر ترک بر او سلطنت نکند و از جنس خود زمامداری داشته باشد» و از ترکها خیلی ناامید بود قبل از جنگ روس و عثمانی سید میفرمود «در اندیشه بودم که اگر عثمانیها با این غفلت و نخوت امر از حیات نمایند هیچوقت دولت متمدنی نخواهند شد و منقرض خواهند گشت شاید این جنگ یکضربه ای برای بیداری آنها بشود که تکلیف خود را در آتیه بدانند» از یکطرف هم فکر میکرد عثمانی اگر يك شکست بخورد تا پنجاه سال خود را جمع نمیتواند کرد، حکایت میکرد در وسط جنگ که دولت نهایت احتیاج را بمعاونت صاحبان ثروت داشت، چند نفر از پاشایان با ثروت در يك مهمانخانه ای جمع شده به حال پریشانی دولت گریه میکردند و در این بین کنیاك میطلبیدند بعد از ختم عزاداری چهل لیره طلا قیمت کنیاك شده بود، من باین صاحبان غیرت گفتم اگر بجای این سوگواری همین چهل لیره را بدولت اعانه میدادید بهتر از این دلسوزی بود، هر يك از این آقایان دارای ثروت کافی بودند - هر کس از دین سید سؤال میکرد میفرمود مسلمانم.

روزی در مجلس درس یکی از علمای تسنن صاحب مجلس از سید

مرحوم پرسیده بود که در چه عقیده میباشی؟ فرموده بود مسلمانم. صاحب مجلس دوباره پرسیده بود از کدام طریقت؟ سید فرموده بود کسی را بزرگتر از خود نمیدانم که طریقت او را قبول نمایم. صاحب مجلس باز گفته بود که ادعای بزرگی نمودی رأی شما با کدام يك از این چهار طریقت مطابقت دارد، سید فرموده بود مختلف است در بعضی بایکی در بعضی بادیگری. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خیلی محترم میداشت، بدبختی دولت اسلام را از سلاطین استبداد و علمای سوء میدانست و میفرمود این دو طبقه دین را بر صلاح خود ساخته اند و فرسخها از اسلام دور افتاده اند. بجای اینکه دین را با عقل و منطق مطابقت بدهند، عقل و منطق را میخواستند باین ساخته خودشان مطابقت بدهند این است که دائماً در جدالند باید بدانند تادین را لباس علم نپوشانند در مجمع اهل علم و تمدن حق حضور ندارند.

سید مرحوم میخواست اتحاد اسلام را در روی قرآن قرار بدهند نه در روی احادیث و اخبار، و سلاطین استبدادی را براندازند. پروگرام تحصیل علمای دین را بمقتضای وقت و موقع قرار بدهد، خرافات و موهومات که اضافه بر دین شده است از اذهان فراموش نماید. نفاق و کدورتی که نسبت بادیان دیگر در اسلام ایجاد شده متروک بدارد، هر کس حق حیات و استقلال در خاک که مالک است داشته باشد.

این بود خلاصه خاطرات این بنده در مدت دو سال اقامت مرحوم سید که از طفولیت خود تا آنروز به بنده نقل کرده بود ولی آنچه که نوشته ام راجع بایام پطرو گراد بود که دیگران نمیدانستند و کسی غیر از بنده

تمیدانست، خیلی ها از بنده این احوالات را خواسته بودند ولی اقبال نکرده
بودم بنویسم همینکه اعلان حضرت تعالی را دیدم با تمام افسردگی حاضر شدم
که این خاطرات خود را به حضرت تعالی تصریح دارم ، امیدوارم مقبول افتد
طهران ، حسین عدالت تبریزی



سید جمال الدین، يك مجاهد بزرگ

رهبر تجدد کنونی و مرشد شرق علامه شیخ جمال الدین - يك نبذه
زندگی او در ترکیه - یار دیرین او برهان الدین قلیچ خان و بعضی از اشعار او
یکی از مجاهدین که حصر نفس بتأمین مساعی ملت های مظلوم
شرق در ساخت تجدد و دمکراسی نموده اند شیخ جمال الدین است - شیخ
جمال الدین در تاریخ ۱۲۵۴ تولد یافته است ، جمال الدین همیشه از علما ها
و دیپلومات های که کوشیده اند اسلامیت را با مدنیت غرب تالیف کنند
می باشد ، هم فیلسوف و هم دیپلمات بود - مشارالیه دفعه اول در اواخر
سلطنت سلطان عزیز در زمانی که خواجه تحسین افندی رئیس دارالفنون
بود با اسلامبول آمده اند - جمال الدین در اثنای این اقامت با دوست خود
خواجه تحسین غالباً سید شیخ سلمان بلخی را که از مشاهیر علمای باختر
بوده و از ترکستان بدینجا آمده در محله سلطان ایوب مقام گز
زیارت میکرد و در آنجا مجلس های علمی و سیاسی منعقد می ساختند در
مدت اقامت اسلامبول شیخ جمال الدین در عهد وزارت هینف پاشا به عضویت
مجلس کبیر معارف قبول شده بود - هومی الیه در مجلس معارف و گاهی
هم در مجالس علمی مانند جامع کبیر فاتح برای ایقاظ و تنویر اذهان برادران

ترك واجنبی كنفرانسهای مفید میداد .

روزی در جامع کبیر فاتح در حضور بعضی از رجال دولت و علماء و کبرای مسلمین نطق میکرد و این دو بیت مولوی را :

علم حق در علم صوفی گم شود این سخن کی باور مردم شود

علم صوفی حادث و از حق قدیم این چسان در فهم آید ای سلیم

تقریر و ترجمه مینمود در اثنای این مباحثه علمی خواجه یونس وهبی افندی که از صدور بود نتایج این مباحثه علمی را تغلیط کرده در نهانی شیخ الاسلام حسن فهمی افندی را تحریک و بوسیله او سلطان عزیز را وادار بنفی و اجلای علامه شہیر کرده بود «روایت میکنند که خواجه یونس بعدها از این کار خود پشیمان شده توبه کرد» در مصر برای سرنگون کردن اداره استبداد و برای تامین رفاه حال ملل مظلوم شرق در جامع الازهر در سہای مفید سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و فلسفی میداد و مومی الیہ پانزده سال (۱) به ارشاد اولاد شرق در آنجا بذل سعی نمود در آنجا از جوانان ترکی، مصری، ہندی و شرقی وطن پروران ذیل را تربیت کرده است :

شیخ المبعوثین علی نقی بیك، شیخ محمد عبده، سعد زغلول پاشا، فتحی زغلول بیك، عبداللہ ندیم بیك، ادهم بیك، یعقوب خان، نواب وغیرہ شاگردان شیخ جمال الدین در موقع نطق و تقریر حرفهای آتشین او را بدفاتر یادداشت خود ثبت میکردند و امروز بسیاری از شاگردان او برہانیدن وطنهای خود از دست مستبدین غرب میکوشند، این شیخ انقلاب پرور گاهی بممالك مشرق سیاحت کرده در آنجاها برای تخلیص برادران دینی

۱- گویا در سفر اول چہل روز و در مرتبہ دوم دہ سال و اندی در مصر

اقامت داشته .

خود از زنجیرهای ظلم و استبداد میکوشید در ایران و عثمانی و مصر برای اجرای افکار مقدس خود يك سعی متمادی نشان داده است - مقصد غائی شیخ این بود ، ریشه جهالت ، استبداد ، رشوت و تعصب را کنده بجای آنها يك آزادی تام ، يك حكومت دموكراسی نشانیدن و بالفعل بمیدان ترقی و تجدد عصر كنونی داخل شدن ، شیخ جمال الدین بمحض دچار شدن به تضییقات در ممالك شرقی التجا بشهر پاریس كه آشیانه آزادی است برده و جریده سیاسی و فلسفی عروة الوثقی را در آنجا نشر نموده و در آنجا مشغول بعضی مناقشات قلمی بامتفكرین و سیاسیون اروپا گردید ، شیخ جمال الدین در پاریس و در مسكو در جامع علمی كنفرانسها میداد و فلسفه شرق و ملتهای مشرق را به اروپائیان می شناساند .

رئیس الوزرای حالیه مصر زغلول پاشا كه حقوق ملت خود را در مقابل دعوی انگلیس بر مصر و سودان مدافعه ميكند ، از هیأت تحریریه جریده «عروة الوثقی» بود مومی الیه در پاریس عمامه را از سر برداشته و بر حسب ایقاظ استاد خود جمال الدین بتوحید علوم غرب و شرق كوشیده است - علامه جمال الدین كه دفعه اول تركها را قلباً دوست داشته بود در دفعه دوم در زمان سلطان عبدالحمید كه ملت را در زیر ربه اسارت استبداد نگاه میداشت در ۱۳۱۰ و ارد اسلامبول شد قبل از این هم يك دفعه سلطان عبدالحمید او را دعوت كرده بود - شیخ جمال الدین ، آن آفتاب حریت ، این دعوت دوم عبدالحمید را بدون پروا قبول كرده با اسلامبول آمد و در خانه ای كه در محله نشانطاش تخصیص كرده بودند اقامت نمود مومی الیه بمحض دیدن اضطرابهای برادران تركی در زیر استبداد عبدالحمید برای برانداختن این استبداد كوشید - در آن زمان ، در همان خانه اشخاص ذیل

او را ملاقات میکردند ، برهان‌الدین خان یکی از علمای بلخ ، یوسف ضیاء‌پاشا رئیس کمیسیون مهاجرین ، سید فضل‌پاشا ، شیخ‌الرئیس انقلابی ایرانی و از اعضای مجلس مبعوثان ، مرحوم میرزا آقاخان که در مجادله حریت و در راه آزادی شهید شد ، حسن‌خان قونسل ، شیخ محمود محمد صدیق خان ، فیضی‌افندی ، آنوقت بر حسب راپورتهای متملقین دربار و جاسوسها ، در پنهانی از طرف طرفداران استبداد در زیر مراقبت گرفته شد و عبدالحمید خانه مسکونی او را در زیر تفتیش گذاشت و مداومین آنجا را هم تحقیق کردند و در ماه رمضان ۱۳۱۵ (۱) مومی‌الیه از روی تسممی که پس از عمل جراحی در زنج در نتیجه ظهور سرطان حاصل شده بود ارتحال نمود ولی درباره مسموم کردن او دلایل قطعی نیست - مشارالیه در محله بك‌اوغلی در قبرستان «شیخ‌نخلر» مدفون است ، عبدالحمید مستبد مرقد این انقلابی شرق را نیز از محل خود نابود کرده لیکن محل آن برای دوستانش معلوم است و مومی‌الیه در قلوب تمام مسلمین جایگیر شده است .

برهان‌الدین بلخی که یکی از رفقای مساعی جمال‌الدین بوده و اکنون در ترکیه است ، راجع بادییات کنونی و قدیم آثاری دارد و در زبانهای ترکی و جغتای و فارسی شعرها سروده است که از اشعار فارسی او چند بیت در اینجا مینویسم :

حدیث یار خود را میکنم تکرار میگردم

زدنیا و ز دین فارغ قلندر وار میگردم

۱- سید در سال ۱۳۱۴ قمری مانند اجداد بزرگوارش در اسلامبول مسموم و شهید گردیده در شیخ‌نخلر مزار اقی مدفون گردید چنانکه خود قبلاً از این واقعه خبر داده و گفته است :

انا المسموم ما عندی بتریاق ولا واق ادر کاساً و ناولها الا یا ایها الساقی

زبند خرقه و سجاده و تسبیح آزادم

زباده مست و مخمورم که چون خمار میگردم

کشم جامی علی رغم فقیر و زاهد و سالوس

که من بانشاء پیمانیه سرشار میگردم

سید عیسی خان

۴- برهان الدین بلخی و سید جمال الدین

شرح ذیل را بنابر التماس ما جناب ادیب محترم میرزا حسین خان
دانش اصفهانی مقیم اسلامبول نوشته اند :

برهان الدین بلخی - این شخص یکی از درویشان صافی دل و از
سادات نجیب لازم الاحترام است ، در هنگام اقامت شیخ جمال الدین در سال
۱۸۹۰ مسیحی در مهمانخانه سلطان عبدالحمید خان که در محله تشویبقیه
در سمت (شیشلی) بود سید برهان الدین مانند زوار دیگر رفت و آمد بخانه
او داشت - لیکن چون غیر از یک درویش شرقی سیرت و شاعر خوش بیان
بلخی چیز دیگر نبود و در خط علوم و سیاسات غرب سیر نکرده بود گفته های
علمی و خطابه های سیاسی و سخنهای آتشین انقلابی شیخ بر او بیشتر از
خطبه های متدینانه یکم رشد تصوف پیشه زاویه نشین که خود از اهل راز
است و سفره اش بر غنی و فقیر باز اثری و نفوذی نمیتوانست داشته باشد - کجا
آن جذبه هائی که سید جمال الدین در روان میرزا عبدالحسین خان کرمانی
معروف به آقا خان و شیخ احمد روحی کرمانی و برادرش در اسلامبول و
در جان مصطفی کامل مصری صاحب روزنامه (اللواء) عربی و در قابلیت
مفکره (شیخ محمد عبده) مصری و شیخ علی یوسف مصری صاحب جریده

قدیم عربی (المؤید) و در دل چندین جوانان آزادی خواه ایرانی و مصری و هندی انداخت و کجا آن بهره‌ای که چند نفر شیخ و درویش و صوفی خانقاه نشین از انقباس او بردند میتوانم بگویم .

هر کسی از ظن خودش دیار او وز درون او نجست اسرار او

سید اینان را یکایک دید و رفت هر که را میخواست جان بخشید و رفت - شیخ برهان الدین مزبور پسر سلیمان باخی صاحب ینایع الموده است و این کتاب در اثبات حقیقت و حقانیت مذهب تشیع به دلالت آیات و احادیث و روایات است و در اسلامبول چاپ شده است - بنده بزمان سید سلیمان نرسیدم و او را نشناختم اما از قرار یکی از قرینه کتابش پیدا است مشارالیه یکی از محدثان فاضل و یک شیعی شدید العقیده بوده است، ولی پسرش سید برهان الدین دارای این جنبه محدثی و ملائی نیست چنانکه عرض کردم طبعی دارد لطیف و موزون، شعر ترکی جغتائی نیز میسر آید، در نستعلیق خوش نویس و گاهی غزلی از شعراء مانند حافظ و غیره را تخمیس یا تسدیس میکند و کمابیش از عهده بر میآید، شخصاً و قور و علوی مشرب است عمامه سبز بر سر و لباسهای بلند زرد و سرخ و سفید بر وفق عادات اهل خیوه و بخارا اغلب در بردارد بنده مدتهاست که این سید جلیل القدر را ندیده‌ام امروز باید هفتاد و پنج سال یا بیشتر داشته باشد، تخمیناً سی سال پیش از این در زمان اقامت حاج شیخ الرئيس شاهزاده ابوالحسن میرزا در اسلامبول، دوستی و صمیمیت و مشاعره‌ها در میان شاهزاده مرحوم و سید برهان الدین بوده است.

۵- مرقومه جناب سید محمد توفیق

آقای سید محمد توفیق از فضایل عصر جدید ایران است که اغلب

حیات خود را در عثمانی گذرانده و در اسلامبول مدیر مدرسه ایرانیان و مدیر مجله خاور بود و چند مقاله نیز از ایشان در مجله ایران شهر درج شده است.

در شماره هشتم سال سیم شرحی متعلق بر رساله سید جمال الدین نوشته و از مطلعین معلومات خواسته اید اینک خود را مجبور میدانم که نظر دقت جناب عالی را جلب نموده و مطالعه کتاب (اشهر مشاهیر ادباء الشرق) که گویا گرد آورنده آن (محمد محسن عبدالفتاح) است و در مصر چاپ شده توصیه نمایم - این کتاب مستطاب دو جزو است و در جزو دوم شرح مفصلی متعلق بسید مرحوم با شرح دخول مرحوم در زمرة جمعیت (ماسون) و رئیس شدن بر آن گروه را با مطالب بسیار دیگری مینویسد و نیز شرح مبسوطی متعلق بشیخ محمد عبده که به (الامام) ملقب است و او را با سعد زغلول پاشا هر دو را شاگرد و تلمیذ سید مرحوم معرفی میکند، در همان کتاب چهار مقالات مرحوم در جریده (عروة الوثقی) پاریس که جمعاً هیجده مقاله میباشد درج کرده و ترجمه حال شیخ محمد عبده را با جمله از مقالات او هم نوشته است که بعقیده من میباشد در رساله سید از همه اینان بحث بمیان آید ، دیگر اینکه خود بنده با سید مرحوم قرابت و قربیت دارم و همه از خانواده حسینیها هستیم، هنگامی که از طهران بعراق آمد، در بصره با وجودیکه در خانه مفتی بصره (عبدالوهاب افندی) منزل داشت محض تفریح بمنزل پدرم میآمد و چون خانه مالک آب واقع و باصفا بود و با گلهای عباسی لب شط گلکاری داشتیم آنجا می نشست و چای میل مینمود و بنده که كوچك بودم و همه چیز را بخوبی میدانستم و میفهمیدم برای سید كلوچه میآوردم و مرحوم هر وقت مرا میدید بزبان عربی میپرسید (هل ایت بالکلیجه)

زیرا عربها کلا وچه را کلیجه تلفظ میکردند، از تلامیذ آن مرحوم عبداللہ فکری
پاشا و عبداللہ ندیم مصری بودند که هر دو از فحول علماء و ادباء و کتّاب آن
عصر بشمار میرفتند۔ خود سید با وجود عدم تعصب برای پدرم نقل میکرد که
در شهر بطرزبورغ (پطروگراد) ماه رمضان فرارسیده بود چون مسلمانان
آنجا بسیار متعصب بودند مرا با وجود مسافرت مجبور بروزه گرفتن
کردند روزها چون خیلی بلند بود تقریباً بیست ساعت روزه میکردم تا
آنکه از رمق افتاده ناخوش شدم آن وقت دست از سرم برداشتم و
برختخواهم انداختند۔ بمبئی۔ سید محمد توفیق همدانی

۶۔ مردان بزرگ

چنان بانیك و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان بزمزم شوید و هندو بسوزانند

هیچ گمان نمیکنم کسی نظیر نابغه شرق سید جمال الدین

تا این درجه بفلسفه این يك شعر عرفی پی برده آنرا باین مهارت و تردستی
سر مشق زندگانی خود کرده باشد۔ این مرد دانا و فیلسوف شرق طوری
عمر خود را به آوارگی و بی خانمانی بسر برده و بقسمی راحتی و آسایش
را بر خود حرام کرده که بزحمت زیاد میتواند سر گذشت حزن انگیز و
اسف آورا و را تتبع نمود۔ نگارنده در ظرف سه سال اقامت خود در مصر
آنچه در حدود امکان و دسترس بنده بود تحقیقاتی راجع بحسب و نسب
سید جمال الدین اسد آبادی مشهور بافغانی نموده و بالاخره چیزیکه هویت
اورا بطرز قاطعی اثبات کند بدست نیاوردم، در تاریخ نهم مارس ۱۹۲۴
میلادی اعضای انجمن (رابطة الشرقیه) در مصر بیاس زحمات و فداکاریهای
این پیشوای بزرگ شرق انجمنی نموده نطقها و قصیدههای غرائبی از طرف
چندین نفر از فضلاء ایراد شد۔ ولی راجع بایرانی بودن سید سخنی در

میان نرفت فقط چیزیکه تازه بود اینکه «ژرژ کوشتی» ارمنی که مدتها
 در مصر و اسلامبول در خدمت سید بوده کتابی بزبان فرانسه در تاریخ
 زندگانی سید جمال الدین نوشته و دو مرتبه اشاره بیکي از تالیفات او موسوم
 به (الوصية السياسية الإسلامية) نموده است این رساله تا کنون چاپ نشده
 و شاید هم از بین رفته است، در خصوص وفات فقید شرق مینویسد: جمال الدین
 روز سه شنبه نهم مارس ۱۸۹۷ ساعت ۱۲ و ۱۳ دقیقه دارفانی را بدرود گفت
 پس از مرگش عبدالحمید فوراً بعضی از مستخدمین قصر را فرستاد تا آثاریکه
 از او باقی مانده است بدست بیاورند، ولی سید جمال الدین خوش بختانه
 آنها را بدوست امین و وفادار خود (ژرژ کوشتی) سپرده بود - امام بنام
 شیخ محمد عبده مفتی سابق مصر که سالیان دراز در ک خدمت سید را
 نموده و در مسافرتهاى متعدد با او همراه او بوده تاریخ زندگانی و
 سرگذشت عبرت انگیز استاد خود را اینطور شروع میکند - بحملنا علی
 ذکر شیء من سيرة هذا الرجل الفاضل جمال الدين ما راينا من يخالف الناس
 فی امره و تبعاء ما بینهم فی معرفة حاله و تباین صورته فی مخیلات الایفتین لخبیره
 حتی کانه حقيقة کلیه نجات فی کل ذهن بما یلائمه و قوة روحیه قامت لکل نظر
 بشکل یشاکله و الرجل فی صفا جوهره و ذکاء مخیره لم یصبه و هم الواهمین و لم
 یمسه خرز الخراصین الخ

که خلاصه اش این است: اختلاف آراء و تنوع معتقدات مردم نسبت
 بسید جمال الدین ما را بر آن داشت که اطلاعات خود را در باره او برشته
 تحریر بیاوریم - جمال الدین مانند یک حقیقت کلی است که در هر انسانی
 بمقتضای حال و فراخور مقام او جلوه گر گردد - روی هم رفته سید جمال الدین
 در بیداری شرق و نهضت علمی و ادبی ممالک ایران، هند، مصر، افغان،

ترکیه، چنان جان بازی نموده و طوری سر و دستار خود را در این راه هولناک از کف داده که امروز ایرانیان او را ایرانی، افغانه او را افغانی، و بالاخره مصریان و ترکها بیش از دیگران او را ستایش میکنند، از همه اینها گذشته بطوریکه در یکی دو ماه قبل در جراید ترکیه و مصر منتشر شد علاقه مندی «مستر کراین» آمریکائی که پنجهزار دو دلار از جیب فتوت خود برای تعمیر مقبره سید جمال الدین داده و اخیراً اتمام پذیرفته بیش از همه در نزدهاالی شرق محبوب میشود او محب فقراء و دوستدار ضعفاء بود، او یک اختر درخشانی بود که شاید پس از قرنهای در آسمان مشرق زمین نظیرش طلوع نخواهد کرد.

بنابر این برای او وطن و ماوای «و اول ارض مس جلدی ترابها» نمیتوان قائل شد این قبیل بزرگان مابه الاشتراک بشرانند و همانطوریکه شاعر عربی گفته «اذا کان اصلی من تراب فکلها» بلادی و کل العالمین اقاربی» و بتمام معنی بر آنها راست میآید، جمال الدین هیچوقت اختلافات مذهبی را دست آویز قرار نداده و مانند سایر مصلحین شرق ماجرا جوئی نمیکرد بهمین جهت تادم واپسین و نفس آخرین یک نفر ارمنی یار و مدد کارش بود، هنوز کلمات برجسته و فرمایشات حکیمانهاش حتی در کوچه و برزن مصر و ترکیه در افواه مردم است مخصوصاً مصریان تازه پس از چهل سال خواب غفلت بفلسفه این عبارت سید جمال الدین - (اتفقوا المصریون الایتفقوا) پی برده و در صدد چاره جوئی و علا - آمده اند، سعد زغلول پاشا رئیس مجلس شورای حزب و فدالمصری، مرحوم شیخ محمد عبده مفتی سابق مصر، قاسم امین، منفلو طی، یارودی «۱» شیخ موبلخی «۲» ریاضی پاشا و صدها هزار نفر دیگر

۱ و ۲ خالی از اشتباه نیست.

همه از شاگردان و تربیت یافتگان سید جمال الدین شمرده میشوند سید جمال الدین قبل از همه چیز در علم معرفت نفس ید طولائی داشته و درست بفلسفه شعر عرفی و این يك شعر سعدی «خواهی که بطبعت همه کس دارد دوست - باهر که در او فتی چنان باش که اوست» واقف بوده و مانند بعض از ادبای معاصر ما که عرفی بدبخت را در مجله آئنده منطبعة طهران بباد انتقاد گرفته کوتاه بین نبوده است من تا کنون ایرانی بودن سید جمال الدین را با تردید تلقی میکردم حتی تحقیقاتی هم که از چند نفر شاگردان آن مرحوم از قبیل استاد محترم شیخ رضا مدیر مجله المنار و مرحوم سید منفلوطی بعمل آوردم چیزی مفهوم نشد تا آنکه خوشبختانه در این اخیر دانشمند سخن پرور فاضل نکته سنج آقای مدیر مجله ایران شهر خدمت شایان تقدیری بعالم مطبوعات ایران فرموده و رساله شرح حال و آثار سید جمال الدین را که بقلم مرحوم میرزا الطف الله خان اسد آبادی همشیره زاده آن مرحوم است انتشار دادند، مندرجات این کتاب اگر چه جزئی اختلافی با مطبوعات مصری و بیروتی راجع بترجمه فقید دارد ولی در خلال سطور و عباراتش بسی حقائق را آشکار میسازد و اگر در چاپ دوم عکس پاره ای از نوشته های آن بزرگوار را که در ضمن کتاب اشاره به آنها شده ضمیمه بفرمایند دیگر جای هیچ تردیدی باقی نخواهد ماند، در اینجا مخصوصاً از مکارم اخلاق میرزا علی محمد کاشانی که نصف مخارج کتاب را از کیسه فتوت خود مرحمت کرده تشکر نموده و از این مردانگی ایشان قلباً سپاسگزار میباشم خدای در دو جهانت جزای خیر دهد که آنچه کرده ای با صفات آن سزاواری

نوامبر ۱۹۲۶ میلادی - پاریس - مصطفی طباطبائی

مفسر قرآن

در شماره نهم سال سوم ایرانشهر سؤال شده تفسیر قرآنی که مورد انتقاد و اعتراض فیلسوف بزرگ اسلام آقاسید جمال الدین اسدآبادی «همدانی» متخلص بافغانی شد از کیست؟ در جواب عرض میکنم تفسیر مذکور در زبان اردو است و یکی از بزرگترین قواد اسلام سرسید احمد خان علیکده «هند» دارد بازبان علمی جلال افکارش را بتمام دنیا میگوید. سید احمد خان در زمان خود نصب العین خودش که تعمیم علوم معاشیه جدید در مسلمانان هند بود رسید و بچشم خود هزارها از جوانان اسلام را دید که فارغ التحصیل از دارالفنون مؤسسه او بیرون آمدند و باقیادت خود جامعه اسلامی هند را بطرف بالا سوق میداد در حالتی که قائد دیگر اسلام و معاصر او سید جمال الدین تقریباً نا کام از دنیا رفت و ثمر زحمات خود را که ما داریم میچینیم ندید - جهة اینکه سید جمال الدین در انتقاد بر تفسیر مذکور (که در ایام توقف در هند نوشتند) نام مفسر را نبردند همان شهرت و مقبولیت خدمات ملیه سرسید احمد خان در تمام دانیان هند بود و مجروح ساختن احساسات ایشان کار خوبی تصور نمیشد - لیکن من با سید جمال الدین متفقم که تفسیر سید احمد خان خالی از انحراف از مسلمات اسلامی نیست و برای او که قائد علوم معاشیه مسلمانان بود مداخله در

علوم معادیه لزومی نداشت - درجات علمیه جمال الدین بمراتب بیش از استعداد علمی سیداحمد بود لیکن تعجب این است که اولی قائد سیاسی مسلمانان گردید و در ایران و افغانستان و هندوستان و مصر و ترك سرگردان میگشت و مسلمانان را بیک سیاست استقلالیه هدایت میکرد و دومی قائد علمی مسلمانان ملك خود «هندوستان» شد و فهمید که هیچ ملت بدون علم نمیتواند بريك صراط مستقیم سیاست اتحاد مساعی نماید ، بعبارت دیگر سید جمال الدین میخواست مسلمانان بدون علم اروپائی ، اروپائی شوند و سید احمد میگفت اول باید مسلمانان علوم اروپا را بیاموزند و بعد خودشان قهراً در خط مستوی سیاست خواهند افتاد - بدبختانه در ایران تاکنون يك قائد علمی پیدا نشده است و حتی جوجه قائدهای این چند سال اخیر ایران تمام کله هاشان بوی قورمه سبزی میداده است و همه قواد سیاسی بودند از این جهة در وصول بنصب العین خود ناکام ماندند ، قیادت علمیه علاوه بر اینکه بالنسبه بیخطر است برای نهضت اتحاد فکر ملت ایران الزم و بموقعیت اقرب است ، قیادت علمیه ایران بقدری معدود است که در دوره چهارم مجلس وکیل در موقع پیشنهاد و تخفیف مصارف معارف يك استخوان پوسیده سرباز را بر تمام معارف ایران ترجیح داد و از مجلس و بیرون هیچ صدابر خلاف او بلند نشد و آخر تخفیف مصارف از مجلس گذشت .

آیا در تمام ایران حزبی یاهیأتی و یا شخصی سراغ دارید که دستور العمل حیات ، یا مساعی شان تعلیم ملت باشد ، تمام افراد ملت ایران باید هم سرباز باشند و هم عالم بعلم و معاشیه امروز دنیا ، تدبیر سرباز شدن

روی کاغذ هم آمده است اما تدبیر عالم شدن هنوز در ذهن هم خطور
نکرده است .

سید جمال الدین اعتراض غیر مستقیم دیگری هم بر سید احمد بتوسط
کتاب «رد نیچری» خود نموده است (دیباچه کتاب مزبور را ببینید) چون
قائد سیاسی ما در حیدر آباد دکن تشریف داشتند مسلمانان کهنه پرست
بایشان عرض کردند جوانانی که از مدرسه علیکده بیرون می آیند نیچری
طبیعی میشوند لکن سید محترم کتاب مزبور را در هدایت ایشان نوشته اند ،
اگر چه خود کتاب بسیار مفید است لیکن حالا همان کهنه پرستها هم فهمیدند
که تلامذه مدرسه علیکده بیدین و طبیعی نمیشوند .

ترجمه سر سید احمد و مقایسه او با قائد دیگری یا سید جمال الدین از
موضوعات مهمه ایست که باید در صفحات ایرانشهر بیاید و مقصود من حالا
فقط بیان این بود که نویسنده تفسیری که پرسیدند ، سر سید احمد هندی است .
سید محمد علی داعی ، پروفیسور نظام کالج حیدر آباد ۱۳۴۱ قمری
قارئین گرام اگر بخواهند از مضمون انتقاد سید جمال الدین اسد
آبادی بر تفسیر سر سید احمد خان هندی اطلاع کامل حاصل نمایند بایستی
باصول مقاله سید جمال الدین تحت عنوان (تفسیر مفسر) که ضمن مقالات
جمالیه منطبعه خاور طهران در تاریخ ۱۳۱۲ شمسی بطبع رسیده مراجعه
فرمایند .
صفات الله جمالی اسد آبادی

همدان - ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۵ شمسی مطابق هفتم ذی الحجة الحرام
۱۳۷۵ هجری قمری
صفات الله جمالی اسد آبادی .

رو نوشت نامه عالم معروف جناب آقای حاج عباسقلی چرندابی

مقیم تبریز

دانشمند جلیل حضرت آقای صفات الله خان جمالی - پس از ابلاغ سلام و اظهار ارادت معروض میدارد داعی از علاقه مندان و شیفتگان فیلسوف شرق و اسلام سید جمال الدین اسد آبادی بوده و هستم و هر آناری را که از ایشان اسمی برده اند بهر قیمت باشد بدست آورده ام ناگفته نماند برای دست یافتن ترجمه مباحثات سید باارنست رنان بیپاریس و برلین و... مراجعه شده بالاخره موفق نشده ایم ولیکن اخیراً به استاد دانشمند آقای عباس اقبال مدیر محترم مجله یادگار مکتوبی نوشته و متذکر شدم که وسایل فراهم و در صفحات یادگار یادگاری از ایشان بماند و ایشان وعده داده اند که نسخه آنرا تحصیل و مطابق میل ما رفتار نمایند

۴۵۶۱۳۲۶ - تبریز - حاج عباسقلی واعظ چرندابی

تقل از روزنامه دنیا چاپ طهران سال دوازدهم دوره دوم شماره ۴۰۹

« ۲۵ شهریور ماه ۱۳۳۵ »

بحث و انتقاد بهترین راه اصلاحات کشور است

« سرلشگر اسکندر میرزا بر سر قبر سید جمال الدین اسد آبادی رفت. پاکستانی ها باین دلیل سید جمال الدین را ایرانی میدانند نه افغانی. »
خبر واصله از کابل پایتخت افغانستان باین روزنامه حاکی است سرلشگر اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان در مسافرت به افغانستان همسر خود را همراه نبردزیرا در افغانستان هنوز بانوان در حجاب میباشند و خانواده سلطنتی نیز بعزت تعصبات شدید ملی بدون حجاب از قصور سلطنتی خارج نمیشوند و روی این ملاحظات سرلشگر اسکندر میرزا نتوانست بانو ناهید همسر ایرانی خود را به افغانستان برده و بزبان فارسی که زبان اصلی ملت افغانستان است باطبقات مختلف بانوان آن کشور گفتگو نماید ، خبر دیگر مربوط به جریان باز دید وفاتحه خوانی سرلشگر اسکندر میرزا بر سر مزار سید جمال الدین اسد آبادی است . سید جمال الدین اسد آبادی که افغانها آن مرحوم را از خود میدانند تا چند سال پیش در ترکیه مدفون بود تا اینکه بنابتقاضای دولت افغانستان مزار سید جمال الدین را شکافته و استخوانهای او را به کابل بردند و

مقبره باشکوهی برای اوساختند که هنوز تزیینات آن پایان نیافته .
روزنامه اصلاح چاپ کابل عکسی از اسکندر میرزا هنگام فاتحه خوانی بر سر مزار سید جمال الدین چاپ کرد و توضیحاتی را که دکتر فرهاد ممدوح افغانی بر رئیس جمهوری پاکستان میداد متذکر شد، اسکندر میرزا روی علاقه ای که به ایران و سنن ملی ایران دارد در این بازدید ابداً سید جمال الدین را افغانی خطاب نکرد و فقط هنگام فاتحه خوانی نام سید جمال الدین را (سید مرحوم) عنوان کرد ، سر لشکر اسکندر میرزا چند سال قبل نظریه خود را درباره سید جمال الدین اعلام و او را اسد آبادی دانست و نیز مجله هلال چاپ پاکستان طی مقاله مفصلی که بقلم منظور الحق درج کرد سید جمال الدین را بموجب اسناد و مدارك موجود از اسد آباد همدان ایران معرفی نمود، بقرار اطلاع دولت افغانستان فاتحه خوانی بر سر مزار سید جمال الدین اسد آبادی راجز و تشریفات رسمی قرار داده و تمام سفراء خارجی موظفند پس از تقدیم استوار نامه به محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان به آرامگاه سید جمال الدین رفته آنهائیکه سفیر دولت مسلمان میباشند فاتحه خوانده و آنهائیکه مسلمان نیستند دسته های گل نثار نمایند .

مقاله آقای ابوالحسن جمالی اسدآبادی در روزنامه خاورزمین
چاپ تهران - تاریخ پانزدهم بهمن ماه ۱۳۲۳ - شماره ۱۱۹

سید جمال الدین اسدآبادی و افغانها

بیخبری از اخبار روزانه کشور برای مردم بویژه ساکنین ولایات
دور دست که اطلاع آنها منحصر بقرائت روزنامه است بلا و مصیبتی است
و اگر هم از موضوعی بعد از چند روز اطلاع پیدا کنند تا بخواهند در اصل
قضیه وارد و آنچه بیان واقع است نوشته و در معرض افکار جامعه قرار
دهند بواسطه نبودن پست مرتب يك هفته طول میکشد ، صرف نظر از
این موضوع .

امروز که سوم آذر است و پست رسیده در شماره ۷۶۰۴ مورخه
۲۰ آذر ۲۳ روزنامه یومیه ایران ضمن مذاکرات مجلس بیانات مختصر و
مفید جناب آقای روحی نماینده محترم مجلس که از خاندان فضل و دانش
آیرانند و جواب جناب آقای فرخ را که بشجاعت اخلاقی معروف هستند در
مورد نقل اسکلت مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی از ترکیه با افغانستان
خوانده و از قسمت اخیر بیانات نماینده محترم اخیر الذکر که میفرمایند:
«نباید سرچنین مطلبی باعث کدورت برادران افغانی خود شویم»!! غرق
دریای حیرت شده و از این حاتم بخشی مات ماندم .



آقای ابوالحسن جمالی فرزند مرحوم میرزا لطف‌الله محزون
همشیره زاده سید جمال الدین اسدآبادی نویسنده مقالات
سید جمال الدین اسدآبادی

درست است که ایران وطن مازحیت رجال و دانشمندان بزرگ
مستغنی است و از هر گوشه این کشور حکما و ادبا و دانشمندان بزرگ
طلوع نموده که مایه افتخار ایران و مباهات جهانی بوده اند و درست است
که عده ای از مشاهیر ایرانی در خارج این مملکت فوت و دفن شده اند ولی
تا بحال سابقه نداشته است که از ملل دوست یا دول همجوار و هم کیش ما
بچنین عملی که افغانها بی محابا بآن دست زده اند مبادرت نموده و استخوانهای
یکی از فرزندان نامی ایران را که خاندان او اباعن جد در اسدآباد
همدان بوده و مولد و موطن و حسب و نسب او مانند اجداد بزرگوارش
مثل آفتاب روشن و بستگان او در این جا حی و حاضرند عالماً و عامداً
آرامگاه او را در «شیخلرمزارلقی» واقع در اسلامبول نبش و کالبد او را
برای افتخار تاریخی خود با افغانستان ببرند !! نگارنده بارها گفته و نوشته ام

که اثر وجودی فیلسوف شرق مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی منحصر
بایران نبوده و برای جهانی عموماً و شرقی ها خصوصاً می باشد .

ولی حرف در حقیقت امر و روشن شدن تاریخ است که چرا افغانی ها
میخواهند با سفسطه و مغالطه بگویند سید جمال الدین افغانی است ؟! -
سید جمال الدین مشهور با افغانی ، اسد آبادی است و با صرف
کلمه افغانی ، افغانی نمیشود - و بطوریکه ضمن مقاله قبلی که برای انتشار
به روزنامه یومیه ایران و جریده شریفه ناهید نوشته و فرستاده ام ، باز هم در
این جا می نویسم که درباره حسب و نسب و مولد و موطن سید بقدری کتاب
و رساله و مقالات عدیده چاپ و بنظر ارباب کمال و دانش رسیده که اسد
آبادی و ایرانی بودن سید جمال الدین را محقق و دیگر جای شبهه و چون
و چرائی باقی نمانده ، گذشته از عکسهای متعدد خطوط دستی سید و
کتاب سوانح عمری او و مقالات جمالیه که چاپ و در دسترس همگان قرار
گرفته هنوز هم مقداری از مقالات عربیه آن مرد نامی در خانواده ما باقی
است که تا بحال چاپ و منتشر نشده .

صرف نظر از تمام این دلایل و مدارک که بواسطه وضوح امر نمیخواهم
بآن ها بیشتر از این اشاره شده باشد اگر اشخاصی باشند که در اوراق و
اسناد مربوط بقتل ناصر الدین شاه قاجار بدست میرزا رضا کرمانی که
هنوز هم عده ای مدعی هستند میرزا رضا بدستور و اتکاء سید این کار را
کرده « در صورتیکه اینطور نیست » بررسی کنند ، آنوقت است که این
حقیقت بارز روشن تر شده و آزاد بخوانان ایران پی میبرند که بعد از قضیه
قتل ناصر الدین شاه چگونه خانه وزندگان و هستی ما بدست مأمورین
ظلم و جور آن روزها بغارت و چپاول رفته و میرزا شریف عموی نگارنده

چند سال در انبار دولتی (زندان آنوقت تهران) حبس و پدرم میرزا لطف‌الله نویسنده کتاب سوانح عمری سید جمال‌الدین که در تمام مدتی که سید در ایران اقامت داشته در خدمت سید و نویسنده مقالات فارسیه آنمرد جلیل‌القدر بوده، برای حفظ جان خود چگونه و باچه وضعی تا دو سال در لرستان و پشتکوه متواری بوده.

در پایان انتظار دارد که از طرف دولت شاهنشاهی و نویسندگان عالی‌مقام درباره این لطمه که بمفاخر تاریخی ایران زده شده اقدام و راضی نشوند حق و حقیقت را برخلاف واقع جلوه دهند.

اسدآباد - ابوالحسن جمالی

از مقالات و تحقیقات دیگری که در باره وضعیت سیاسی و موطن اصلی سید جمال‌الدین اسدآبادی لازم بود در این مجموعه نقل و چاپ گردد مقاله مشروح و محققانه دانشمند معظم جناب آقای تقی زاده رئیس محترم فعلی مجلس سنا تحت عنوان (مشاهیر مردمان مشرق و مغرب) در مجله کاوه شماره ۳ مورخه چهارم آبان ۱۲۹۰ یزدگردی غره رجب ۱۲۹۹ چاپ بر این است، که جای ابهام و هرگونه شک و تردید را در ایرانی و اسدآبادی بودن سید جمال‌الدین باقی نگذاشته است - ولی بطوریکه ذکر شد چون بحث ما در اینجا راجع بفعالیت سیاسی و علو مقام این مرد نامی است از چاپ تمام آن خود داری و فقط قسمت متمم مقاله مزبور را با توضیحی که ذیل قسمت ۲ صفحه ۶ مقاله مزبور است عیناً در اینجا نقل مینمائیم اینک قسمت اخیر شرح تحقیقات محققانه دانشمند معظم جناب آقای تقی زاده رئیس محترم فعلی مجلس سنا :

پس از اتمام سخن درباره شرح حال سید جمال‌الدین باید بگوئیم

که باوجود تدقیقات فوق در گزارش ایام او باز بعضی نقاط تاریک میماند
 که برای نگارنده واضح نیست. از جمله بروایت میرزا باقر بواناتی معروف
 (که باسید درلندن محصور بود و حکایت ذیل را یکی از دوستان نگارنده
 نقل کرده بود) وقتی که میرزا باقر را در جوانی او در شیراز تکفیر کردند
 و او از آنجا بسوی بوشهر فرار کرد و او را دنبال کردند در بین راه (ظاهراً
 در برازجان) باورسیدند و او را گرفتند و میخواستند پیش یکی از علما برده
 حکم قتل او را گرفته و بکشند. در این بین سید جوانی از علماء که از طرف
 بوشهر آمده و بشیراز میرفت بهمانجا وارد شده بود و مردم میرزا باقر را
 پیش او بردند و بی بدون تأمل يك سیلی سختی بصورت میرزا باقر زده و باو
 عبارت «ملعون» و «کافر» و غیره خطابات سخت نموده و بمردم گفت که
 این ملعون باید پیش من بماند تا او را درست استنطاق کنم و فردا صبح حکم
 قتل او را بدهم مردم متفرق شدند و میرزا باقر را در منزل سید محبوس کردند
 نصف شب سید خود آهسته باطاق محبس میرزا باقر آمده و او را بیدار کرد
 و گفت برخیز فرار کن، و بدین طریق اسباب نجات او را فراهم ساخته بود.
 بعدها که میرزا باقر سید جمال الدین را دیده بود شناخته بود که این همان
 سید است که او را خلاصی داد. در صورت صحت این روایت معلوم میشود
 سید جمال الدین علاوه بر دو بار سفر خود بایران یکمرتبه دیگر نیز در آن
 اوقات که در اول جوانی او مثلاً (۲۵ سالگی) میافتد باز از راه بوشهر بطرف
 تهران یا اصفهان آمده بوده. علاوه بر این اعتماد السلطنه نیز در کتاب المآثر
 - والآثار نسبت میدهد که سید در اول جوانی پس از تحصیلات علوم شرعیه
 در قزوین بتهران رفته بوده و اصلاً محل تحصیل او درست معلوم نیست آیا

درهمدان ، در قزوین ، در طهران ، در مشهد ، در اصفهان و یا در کابل
بوده است .

یکی از آشنایان که در تهران با او مدتی در سفر اولش هم منزل
بوده و در روسیه هم او را مکرر دیده روایت میکند که در سفر اول به تهران
جوانی ایرانی که بعد معلوم شد همشیره زاده سید بوده همراه سید بود و سید
دو سه صندوق کتب عربی همراه داشت که بتوسط آن جوان بهمدان فرستاد
و نیز وی روایت کرد که سید در روسیه یکبار در موقع حاجت به حاجی سیاح
در ایران وجه مختصری حواله داد و بعد ها چند بار باز از خود را وی قرض
گرفت و عیناً پس داد. بقول این روایت کننده که موثق است سید بلا شك ایرانی
بوده و خودش بوی نقل کرده بود که جوانی خودش را در میان افغانها بسر
برده و آنها را خیلی دوست میداشت .

ماخذ تاریخ زندگی سید جمال الدین علاوه بر روایات شفاهی از
آشنایان که او را دیده و با وی معاشرت داشته اند (و مخصوصاً دو نفر از
دوستان ایرانی نگارنده که با او در روسیه بوده و یکنفر که در تهران با او
هم منزل بوده و یکی دیگر که او را در لندن پیش از سفرش بایران و بعد از
عودتش از ایران دیده و دو نفر از مقیمین مصر که او را در آنجا دیده اند و
یکی هندی و دیگری ایرانی است و یکنفر قفقازی که او را در روسیه دیده
و دو نفر ایرانی دیگر که یکی او را در تهران و یکی در اسلامبول دیده و با او
معاشرت داشته اند) تاریخ حیاتی است که شیخ محمد عبده در مقدمه خودش
بر رساله « الرد علی الدهریین » (که ترجمه عربی رساله « رد نیچریه » خود
سید است) مشروحاً نوشته . دیگر تاریخ زندگی مشروحی است که جناب
استاد برون در کتاب « تاریخ انقلاب ایران » نوشته اند و با شرحی که در ذیل

آن کتاب از بلنت سابق الذکر نوشته شده، دیگر مطالب زیادی است که خود بلنت در کتاب خود موسوم به «گوردون در خرطوم» از احوال جمال الدین که در تمام مدت بودنش در لندن در خانه وی مهمان بوده در سرگذشت روزانه خود روز به روز درج کرده، دیگر شرحی است که گولدزیهر در دائرة المعارف اسلامی در ماده جمال الدین نوشته. علاوه بر این مآخذ در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» - ناظم الاسلام کرمانی و «مشاهیر الشرق» جرجی زیدان و کتاب «المآثر والآثار» اعتماد السلطنه مطالب زیادی در باب سید مندرج است. اگرچه خیلی سهو ها و اشتباهات در آنها موجود است ولی فواید کثیری را متضمن هستند و همین مقاله لب تحقیقی و تنقیدی همه این مآخذ را جامع است، در ضمن استنطاقات میرزا رضا کرمانی نیز جسته جسته مقداری از احوالات سید در اسلامبول بدست میآید.

برای روشن شدن کامل تاریخ زندگی اینمرد بزرگ که افتخار ایرانی میباشد و پس از تتبعات لازمه در موقع اتمام این مقاله بنکارنده قریب یقین شده که وی ایرانی بوده است.

تمنای مخصوص از خوانندگان میشود که هر کس از طالبین حقیقت و خدمت بتاریخ ملی که چیزی درباره این ایرانی بزرگ بی لقب میداند لطف فرموده بداره کاوه بنویسد که موجب بسی امتنان خواهد شد.

اینک عین قسمت ۲ پائین صفحه ۶ مجله کاوه :

(۲) بعید نیست که این رفتن سید بافغانستان اولین سفر او بدانجا باشد یعنی از ایران به هندوستان رفته و در مدت اقامت در آنجا با بعضی از بزرگان افغان آشنائی پیدا کرده باشد و پس از سفر حج که در سن ۱۹ یا ۲۰

سالگی او بود مصمم توطن در افغانستان شده باشد. ترکی دانستن سید و حرف زدن او بآن زبان که بشهادت آنها که حرف زدن او را شنیده‌اند ترکی عجیبی غیر از عثمانی و شبیه بآذر بایجانی بوده مؤید آنست که هجرتش از اسد آباد همدان در صغرسن «مثلاً هفت هشت سالگی» نبوده زیرا که در آن صورت شاید ترکی اسد آباد را فراموش میکرد و در خود کابل یا حوالی آن ترکی معمول نیست.

این بود متمم مقاله جناب آقای تقی زاده راجع بسید جمال الدین. اگر مجال سخن شد و راجع بمیرزا باقر خان بواناتی و شمسیه لندنیه اثر منظوم ایشان که بخط مرحوم میرزا لطف الله همشیره زاده سید (پدر نگارنده) که نزد اینجانب است بموقع بحث خواهد شد. و راجع به لهجه ترکی سید که در قسمت ۲ پائین صفحه ۶ مجله کاوه اشاره شده حرف زدن ترکی سید (ترکی عجیبی غیر از ترکی عثمانی و شبیه بآذر بایجانی بوده) باید متذکر شد که قسمتی از اهالی صفحه اسد آباد مخصوصاً بلوک افشار و اهالی محله سیدان که خانه مسکونی آبا اجدادی سید هم در همین محله است هنوز هم بهمان لهجه ترکی که مورد تعجب واقع شده صحبت میکنند. اگر چه در کتاب سوانح زندگانی فیلسوف شرق سید جمال الدین اسد آبادی تألیف مرحوم میرزا لطف الله متخلص به محزون چاپ برلین به تفصیل ذکر شده و دانشمندان و محققین در آثار خود گفته و نوشته‌اند که همشیره زاده او در ایام توقف طهران همراه سید بوده باینحال اضافه مینماید که مرحوم میرزا لطف الله همشیره زاده سید جمال الدین در تمام هدیه که سید در طهران اقامت داشته مسلماً در حضور خالوی خود بوده و سمت محرری مقالات فارسیه معظمه را داشته باینحال بدیهی است

- ۲۰۰ -

یادداشت‌های او از روی اطلاع و تحقیق بوده و از جمله یادداشتی است که
بخط خودش در حاشیه (کتاب لغت تألیف خودش) نوشته و چون اطلاع
از مفاد یادداشت مذکور خالی از فایده برای خوانندگان و مورخین و
رجال سیاسی از نظر اهمیت نیست عیناً از حاشیه کتاب لغت مزبور استنساخ
و در اینجا نقل میشود (اما راجع بمأخذ و اقتباس آن تذکری نداده)

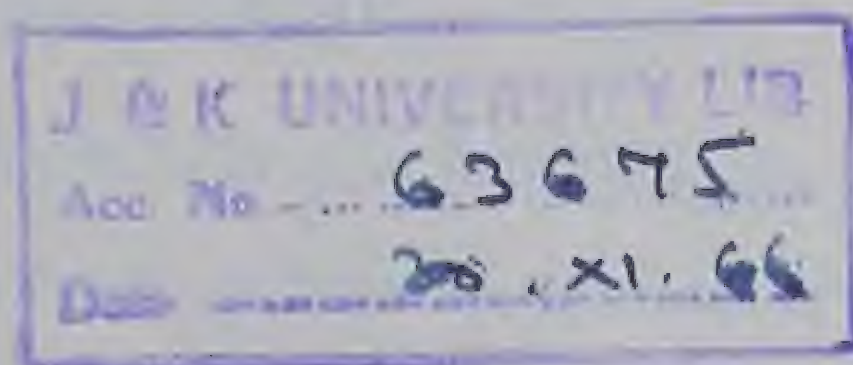
نقل از یادداشت‌های مرحوم میرزا الطیف‌الله والد م که در حاشیه
کتاب لغت خود نوشته‌اند

جنرال کافمان در سنه ۱۸۷۵ میلادی که در جنگ افغان (امیر شیرعلی
و امیر عبدالرحمن) مأمور از طرف روس و در افغانستان بوده وزیر مختار
روس که در انگلیس بوده و سمت سفارت داشته (وزیر مختار روس در
لندن و اسم او کنت شرالف بوده) مینویسد و یک جزء مطلب آن این بوده
که دولتین روس و انگلستان در آسیا هر دو یک مقصود و یک دشمن دارند
مقصود دولتین مذکور تین اشاعه تمدن و انتشار دین مسیحی است و دشمن آنها
اسلام میباشد و فقط همین خطر هم (بجبهه حکومت انگلیسها در هندوستان
همیباشد و سایر مخاطرات توهم است - اسلام دشمن حقیقی و خطرناک
دولت انگلیس در هندوستان خواهد بود و در محله‌های مسلمان هندوستان
باولین موقعی که بدست آنها بیاید شورش عمومی بمخالفت دولت انگلستان
در هندوستان فراهم خواهد آمد لهذا این امر کمال اهمیت را دارد که
دولت انگلستان با دولت روس نهایت اتحاد را داشته باشد و باید افغانستان
و همچنین سایر امارات اسلامی آسیای وسطی قسمت شود تا سرحدات
مملکت روس و مملکت هندوستان بهم متصل شود.

تجویز و تصویب دوستی و اتحاد دولت روس را با انگلیس با دلایل
واضح نوشته و بلندن فرستاده باینکه این دو دولت سالها باهم عداوت
و جنگ داشته‌اند .

«سنه ۱۸۷۵ میلادی مطابق است با سنه ۱۲۹۲ هجری - ژنرال کافمان
فرمانفرمای ترکستان متصرفی روس در آن سال بوده.»

پایان



تصحیح

در صفحه ۸ سطر دوم پسر عموی غلط و تصحیح آن پسر عمه است
در صفحه ۲۱ زیر گراور آقای سید محمود الحسینی جمالی اشتباهاً
نوشته شده سید محمود دیکچی، تصحیح آن سید محمود الحسینی جمالی است

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir

Acc. No.

227701

Author

Title

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. _____ Copy _____

Accession No. [REDACTED]

9	12	127
4		13
		90

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir

Acc. No. 227701

Author

Title

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. _____ Copy _____

Accession No. [REDACTED]

9

127

13

12

4

90

